سفرنامهٔ

ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو

قبادیانی مروزی

با حواشی و تعلیقات و فهارس و اعلام و لغات

به کوشش

محمد دبیرسیاقی

سفرنامهٔ

ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی

با حواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

بکوشش

محمد دبیرسیاقی

از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران

آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی

چاپ سپهر

مقدمه

دربارهٔ دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابومعین حمیدالدین ناصربن‌خسرو قبادیانی مروزی ، حجت خراسان ، متولد ذی‌القعدهٔ‌سال ۳۹۴ هجری قمری‌درقبادیان بلخ و متوفی بسال ٤٨١ دریمگان بدخشان ،گفتنی بسیارست تاآنجاکه ازاحوال و اقوال‌وی، بجوانی روزتا پیرانه سری،کتابی عزیز و پر ارج‌که هر طالب علمی‌رابکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط‌که شامل همهٔ آثار ممتع و پر ارج حکیم‌باشدو چیزی فروگذار نشود ، چون آن در میان‌آثار یکه تازان میدان سخن و شعر وحکمت کمترتوان یافت .

درین مختصرسخن بر سر مردیست دبیرپیشه متصرّف‌:راعمال واموال‌سلطانی که میل حقیقت جویی واستعداد جبلّی‌وی،بسبب خوابی،دری پیش چشمش بفراخنای روشن بینی‌گشوده و مبدأ انتباه و سلسله جنبان درك حقایقی بزرگ‌گشته‌وکششی او را در مقام‌کوششی درآورده است تا بحدّی‌که برآنش داشته‌که ازشغل دیوان و نعمت الوان‌کناره جوید ، سفرگزیند تا قدر پدیدآرد ، گرم وسرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد ، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنگتر بساید ، برجان بلرزد و بجان شیفته گردد ، از امن و راحت وآبادی ونعمت‌گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود . نیك وبد بسنجد وشادی و سوك ببیند تـا ازکورهٔ روزگار زرّی زده وسیمی سره برآید، مردی شود کامل ، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی‌گرم وزبانی‌گشاده . در فضل وکمال آنجا رسد که تواندگفت :

نماند از هیچگون دانش‌که من زان
نکردم استفـادت بیش و کمتـر

چون شعر سراید چنانکه دانی پر مغز و نادره، و چون نکته‌گوید چنین که بینی نغز و تازه .

در نوشتن این مقال خویشتن را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال واشعار ناصرخسرو بپردازم ، آنکه جویای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرامش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایهٔ نویسندگی اوست بمقدمهٔ دیوان ومتن آثار او که خوشبختانه غالب آنها طبع ونشرشده است مراجعه کند و آنکه خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمهٔ چاپ برلین بنگرد ، اما پژوهندهٔ وصف دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعی و سیاسی و طبیعی آن ، و تشنهٔ رشحهٔ قلم توانای ناصرخسرو، باید بخواهش دل و نیاز درون از زبان کلك خود ناصر جواب گوید، چه من درشناساندن این کتاب کاری بس دشوار و بس آسان بگردن دارم: دشوار بدانجهت که عطّارم،و آسان از آن روی که متاع مشك بویا دارم .

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از اُمّهات کتب نثر فارسی است که از تطاول زمان رسته وپرمایگی زبان شیرین فارسی رابدست ما رسیده است؛ این کتاب ره آورد سفر شاعریست بلند پایه وادیبی متفکرودینداری راسخ عزم ومسافری بصیرو کنجکاو وقاضیی ازجانبداری دور و بینندهیی بهگزین و ژرف بینی بیبیان دیده ها و شنیدههای خود قادر . وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوّت درك و توانایی بیان وشیرینی وصف ناصرخسرو مایهٔ شگفتی و تحسین است ، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشتهاست ووصفی که از فتح خلیج داردیا آنجاکه ازمکه ومراسم حج گفتگومیکند و از بیت المقدس سخن میدارد درحدّ اعتلای فصاحت وقدرتست. توجه بظواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر ، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افرادواقوام و قبایل و آداب وسنن ورسوم متفاوت آنان، سرمایهٔ سمع وبصر تیز واندوختهٔ حافظهٔ نیرومند ناصرخسروست. استادی ترسیم دیدهوشنیده برصفحه وفصاحت وشیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده میپندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکتهها رابگوش میشنود و فربهی مییابد .

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسندهٔ آن اینکه جهاندیدهیی

دوراز آنچه جهاندیدگان راصفتست، آیینهٔ تمام نمایی ازجهانی که دیده ساخته است.

☆☆☆

اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپهای گوناگون این کتاب راگرد آورم و آنان را با یکدیگر بسنجم و براساس نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به گزینی ترتیب دهم، وضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن ، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوك اشارت کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم تا رعایت امانت شده باشد. چنین کردم و چاپ برلین راکه توسط یکی از فضلا (که نامش معلومم نگشت) مرتب ومصحح گشته و بضمیمهٔ روشنایی نامه و سعادت نامه و مقدمه‌یی ممتع درشرح حال و آثار و کیفیت تصحیح کتاب و نسخهٔ چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی‌زاده در مطبعهٔ کاویانی بسال ۱۳۴۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت « ب » نمودم و حواشی وتوضیحات بیرون از متن آنرا پس ازنقل بعلامت (حاشیهٔ ب) ازحواشی و توضیحات خود ممتاز ساختم ، چاپ هند را علامت « هـ » و چاپ اول طهران ضمیمهٔ دیوان سال۱۳۱۲ را نشانی «ط»دادم وچاپ دوم طهران سال۱۳۱۲راکه مبتنی برچاپ نخست بود فروگذاردم و چون تکیهٔ کار برچاپ برلین بود ازنشانیهای اختصاری قرار دادی آن بعینه پیروی کردم بدین معنی که نشانی « متن مطبوع » را برای چاپ پاریس که مستشرق شهیر شفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع وباترجمهٔ فرانسه و تعلیقات و فهارس منتشر ساخته است و نشانی « نپ »را برای نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس برجای گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم که نسخهٔ «نپ » در بسیاری موارد نسبت بنسخهٔ انتخابی چاب برلین وچاپ پاریس وجز آن برتری دارد و بساکه ضبط آن نسحه را بمتن آورده وضبط نسخه‌های دیگر را بحاشیه برده‌ام. وبااینکه امتیاز به گزین حاضر را برچاپهای دیگر بی‌هیچ‌خودنمایی نادیده نمیتوان گرفت اقرار دارم که هنوز از موارد مشکوك خالی نیست وجز بپیداشدن نسخی قدیم وصحیح ازسفرنامه نیز راهی برای تنقیح کامل آن نمی‌شناسم.

بدنبال این مقال مقدمهٔ ممتع چاپ برلین و مقدمهٔ چاپ نخست وهم چاپ دوم

طهران، ومنقولات آغاز و انجام مانند چاپ‌هند را افزوده‌ام، که با در دست بودن نسخهٔ حاضر از آن چهارچاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی از اعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری از لغات و ترکیبات افزوده‌ام که مفید فایدت بیشتر باشد.

نکتهٔ گفتنی اینکه در فاصلهٔ چاپ سفرنامهٔ برلین تاکنون دیوان ناصر خسرو باهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی وامعان نظر دانشمند ارجمند مجتبی مینوی و مقدمهٔ فاضلانه و ممتع جناب آقای تقی زاده وحواشی وتعلیقات سودمند استاددهخدا با ضمائمی در طهران بسال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ چاپ ودرین اوان نیز بعینه تجدیدشده‌است ونیز آثار دیگری از حکیم چون: گشایش ورهایش، توسط استادنفیسی درهند، وخوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصروجامع‌الحکمتین توسط آقایان دکتر محمدمعین وهانری کربن درتهران وجز آن بزیورطبع درآمده. بازپسین سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانهٔ مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران. آبان‌ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱- مقدمهٔ چاپ برلین

حکیم ناصرخسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابومعین [الدین] ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی وازجملهٔ متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیلی افسوس است که تا کنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهوّیت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده، بلکه بواسطهٔ بی مبالاتی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهلست، بلکه آنها را براه نامستقیمی دلالت مینماید.

گرچه اخیراً بواسطهٔ جمعی از علما وفضلای مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی وهمچنین بعضی از مصنفات ناصرخسرو بمعرض مذاقه در آمده و تا یك اندازه هم حلاجی شده است[1]، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با همدیگر مطابقت نداشته و خصوصاً بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نپیوسته است، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی وغیره نوشته شده‌اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش ازهمه اولوّیت فهم ودرك آنها رادارند فایدهٔ آنها بغایت محدود وتنها منحصر بیك شرذمهٔ قلیلی است که یك یا بیشتر از زبان های مذکوررا بلدبوده ودارای ذوق علمی وادبی میباشند.

---

۱ – از جمله استاد فاضل آقای « ادوارد برون - E. G. Browne » انگلیسی در کتاب موسوم به «تاریخ ادبیات ایران – Literary History of Persia» جلد۲ صفحهٔ ۲۲۲-۲٤٦ و علامهٔ متوفی « هرمان اته – Herman - Ethe » آلمانی در کتاب موسوم به « اساس فقه اللغهٔ ایرانی – Grundriss der Iranischen Philologie » جلد۲ صفحهٔ ۲۷۸ – ۲۸۲ شرحی بغایت مدققانه درخصوص شرح حال و آثار ناصرخسرو نوشته‌اند که خیلی جامعتر ومفصلتر ازآن سایرین است، هرکس بخواهد بکتابهای مذکوررجوع کند.

ولی این اوقات که مطبعهٔ شریفهٔ « کاویانی » که بواسطهٔ هیئتی از منسوبین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیای علوم و خصوصا ادبیات فارسی تأسیس یافته و بنشر یك سلسله از مصنفات ناصرخسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی‌الیه که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و « سعادتنامه » باشند مبادرت نموده است ، این بندهٔ بی‌مقدار بامر و اشارهٔ مؤسسین این مطبعه وادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده ومختصری دراین باب برشتهٔ تحریر آورده برای ازدیاد بصیرت خوانندگان بطور مقدمه بسفرنامهٔ ناصرخسرو بیفزایم .

گرچه من این مایه ندارم وخود را بهیچوجه شایستهٔ این کارسترگ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد وفرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بمآخذ وتحری وثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امتثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیزدیگر بر آنم واداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازهٔ وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم : یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یك خدمت ناچیزیست نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی ؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از « سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادتنامه » و « زادالمسافرین » و یك مطالعهٔ سطحی « دیوان اشعار » مومی‌الیه که در این اواخر بیك وسیلهٔ مستحسنه نگارنده را اتفاق افتاد زیرا که یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خودصاحب ترجمه هوّیت و شرح زندگانی اورا نمیتواند معرفی کرده و برای ما روشن نماید .

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایدهٔ روایات بی‌اصل واساس که درشرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میانهٔ فضلای فرنگی موجود ست حتی‌الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه راکه اساتذهٔ مومی الیهم و از آنجمله استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقاته و استاد « اته » نوشته و استقصاء نموده و در واقع نیز جامعترین اثری از آنچه تا حال درخصوص ناصرخسرو نوشته شده است از خود بیادگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده‌اندبمرتبهٔ

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تتبعات فاضلانهٔ ایشان را مستند قرارمیدهم وگرنه درکلیه استناد این سطور بآثارخود صاحب ترجمه است که نقداً دردست میباشند واینست بیاری خدا شروع بمقصد مینمایم ومن الله التوفیق .

✡✡✡

چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفر نامه اسم خود را ابومعین [الدین] [1] ناصربن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعرای درجهٔ اول دورهٔ بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازهٔ تسلط و تبحر او را خصوصا در حکمت الهیات کتاب موسوم به « زادالمسافرین » او که چاپش در مطبعهٔ « کاویانی » قریب باتمامست برای ما روشن ومدلل میدارد . پایهٔ بلندی که درشعر دارد هیچیك ازشعرا وسخن سرایان سلف را حاصل نبوده ، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز او که اختصاص بخود اودارد بهیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشود گفت دیوان اشعار ناصرخسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیر بدان داخل نشده است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت بامام علی بن موسی الرّضا علیه آلاف التحیة والثناء میرسد مدلل نیست واضافت «علوی» در حق او که مشهورست پایهٔ محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب و نسب خویش نمیبالدبلکه خودش را مایهٔ شرف وافتخارخانوادهٔ خودمیشماردچنانکه درجایی خطاب بیکی ازمعارضین خودکرده گوید :

گر تو بتبار فخر داری　　　　من مفخر گوهر تبارم. [2]

هم گوید :

من شرف وفخر آل خویش وتبارم　　　　گر دگری راشرف بآل وتبارست. [3]

و ازکسی مثل ناصر خسرو که اینهمه اخلاص و ارادت نسبت بخانوادهٔ عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خانواده بوده و بعد خودرا مفخر

۱ ـ درچاپ حاضر: حمیدالدین. ۲ ـ دیوان ص ۲۰۸ چاپ طهران ظاهراً سنهٔ ۱۱۳۴ (صحیح ۱۳۱۲) (و ص ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰۴ ـ ۱۳۰۷). ۳ ـ دیوان چاپ طهران ص ۳۶ (و چاپ مجدد ص ۵).

آن توصیف کند وبلکه او خود را « بنده‌ای ازبندگان خاندان رسول خدا» میخواند[1] و بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بهیچوجه خودرا ادنی نسبتی بآنها نمیدهد . و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آنجائیکه دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغلب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می بالد و ازآن جمله گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر ... که‌معقولات‌رااصلست وقانون
اگر بر خاك افلاطون بخوانند ... ثنا خواند مرا خاك‌فلاطون[2] .

ناصر خسرو بنا بقول خود او که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجان[3] از توابع خراسان ولی با وجوداین نمیشود حکم کرد که مسقط‌الرأس اومطلقاً قبادیان بوده است زیراکه سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست ، بعضی از علمای فرنگ و ازآن جمله استاد « اته » بر آنند که ناصرخسرواز بلخ بوده است[4] و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که مومی‌الیه در بلخ‌سکنی‌داشته است ، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی دراین باب بگیرم ، بهرصورت خراسانی بودن او گویا محل‌تردید نباشد وبدین‌معنی‌در آثارواشعاراوصراحة وکنایة بسیارست ازآن جمله دریك قصیدهٔ غرّائی که مطلعش :

گشتن این گنبد نیلوفری ... گرنه‌همی‌خواهد گشت‌اسپری

است ،گوید :

گرچه مرا اصل خراسانیست ... از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانهٔ رسول ... کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکی نیست در اینکه نشو ونمای او در خراسان بوده و دورهٔ جوانی‌وتحصیل خود را درآنجاگذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجلای وطن و ترك دار و دیار خودگشته است ، خصوصا هنگام انزوای خود در « یمگان » همیشه در

---

۱ ــ رجوع کنید بزادالمسافرین ص۲۲۸ چاپ کاویانی. ۲ ــ دیوان چاپ طهران‌ص۳۳۷ (وچاپ‌مجدد تهران ص ۳۳۰) .
۳ ــ اصل‌شاهجهان. (م.د.) .
٤ ــ اساس‌فقه‌اللغهٔ ایرانی ص۲۷۸، Grundriss der Iranischer. Philologie S. 278

مفارقت خراسان بیقرار بوده ودرین معنی شعرهای مؤثر وغمناك سروده است که حاکی ازشدت آرزو واشتیاق او نسبت بخراسان میباشد از آنجمله است :

که پرسد زین غریب خوار محزون　　خراسان را که بی من حال تو چون
مرا باری[1] دگرگونست احوال　　اگر تو نیستی بی من دگرگون[2].

همچنین :

بگذر ای باد دل افروز خراسانی　　بریکی مانده بیمگان دره زندانی
اندرین تنگی بیراحت بنشسته　　خالی از نعمت و از ضیعت[3] دهقانی.[4]

و نیز :

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا　　مر اهل فضل وهنررا نه عام و نادانرا[5].

مجملا ناصرخسرو درسال سیصد و نود وچهار(۳۹۴) تولد یافته چنانکه گوید:

بگذشت زهجرت پس سیصد نود وچار　　بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر[6]

و این تاریخ مطابقت تام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه درششم جمادی الآخرهٔ سال چهارصد وسی و هفت(۴۳۷) چنانکه درجای دیگر ازدیوان درقصیدهٔ مطولی که با مطلع :

« ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر »

شروع کرده و با بیت فوق الذکر از تولدخود گرفته وبا تفصیلی طی مدارج سن تارسیدن بحدّکمال و میل درك حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرشد و مراد خویش که بدون ذکر صریح نام او مثل سایر معانی قصیدهٔ مذکور اغلب برمز وکنایه میگذرد ، اشاره بخوابی که مبدأ انتباه او بوده و کسی او را در عالم رؤیـا وادار بترك خوردن شراب و جستجوی حقیقت و مسافرت مکه نموده است[7] کرده و می گوید :

---

۱ ــ شاید : بی تو(؟) (حاشیهٔ ب) (نسخه بدل چاپ مجددتهران نیز بی تو است .م.د.).
۲ ــ دیوان ص ۲۳۶ چاپ طهران (ص۳۲۸ چاپ مجدد) .
۳ ــ (درمتن صنعت چاپ شده است　اصلاح شد . م. د.) .
۴ ــ دیوان ص ۳۰۹ (ص۴۲۹ چاپ مجدد) .
۵ ــ دیوان ص چاپ طهران (ص۸ چاپ مجددتهران) . ۶ــ دیوان ص ۱۳۴ (ص۱۷۲ چاپ مجددتهران).
۷ ــ رجوع کنید بسفر نامه ص۳ چاپ کاویانی (ص۱ و ۲ چاپ حاضر) .

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو
جویای خرد گشت مرا نفس سخنور[۱]

و اینکه در سفرنامه در این موقع می‌گوید: «با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم» ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداول است که دراین‌گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکر عشرات واعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصرخسرو واینکه کجا وپیش که بوده‌است ازتصانیف او درست استنباط نمیشود ولی از مطالعهٔ «زاد المسافرین» معلوم میگردد که توغل زیاد با فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفهٔ یونانی را مثل سقراط و افلاطون وارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده[۲] و خود «زاد المسافرین» که تقریباً شاهکار ست میرساند که ید طولائی درفلسفه داشته وخود ازبزرگان فلاسفهٔ آن عصر بشمارمیرفته و حکیم نامیده میشده است ولی‌در اینکه صحبت ابوعلی سینا[۳] را دریافته‌است‌درست محقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از «سفرنامه» و خواه از «زادالمسافرین» مستفاد میشودتبحّری بسزا داشته است، ولی‌در این دو موضوع اخیر کتابی از مومی‌الیه بنظر این بیمقدار تا بحال نرسیده است.

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه درعهد امارت ابوسلیمان جغربیك[۴] داودبن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده ومیان‌اقران شهرتی بسزاداشته است[۵] وبعضی اشعاراومیرساند که خیلی‌هم صاحب عزّت واحترام بوده‌و بااسباب‌تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

یکچند پیشگاه همیدیدی　　در مجلس ملوك و سلاطینم
آزرده این وآن‌بحذر از من　　گویی که از نژادهٔ تنیّنم[۶]
آهو خجل ز مرکب رهوارم　　طاوس زشت پیش نمد زینم[۷]

---

۱ – دیوان ص ۱۳٤ چاپ‌طهران (ص۱۷۳ چاپ‌مجدد).
۲ – رجوع کنید به زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲٥٤ و ۲٥۸ و ۳۱۸.
۳ – ابوعلی حسین بن عبدالله[ابن‌سینا] متولد ۳۷۰ ومتوفی ٤۲۸ هجری.
٤ – برادر طغرل بیك معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.
٥ – سفرنامه چاپ کاویانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر).
٦ – (اصل تنبینم. اصلاح‌شد. م.د.). ۸ – دیوان‌چاپ‌طهران ص۱۹۱ (وص۲۷۰ چاپ‌مجدد)

و نیز :

بسی دیدم اعزاز و اجلالها زخواجهٔ جلیل و ز میراجل[1].

همچنین :

همان ناصرم من که خالی نبود زمن مجلس میروصدر ووزیر.

و همچنین :

عزّ و ناز و ایمنی دنیا بسی دیدم کنون
رنج و بیم وسختی اندر دین ببینم یك[2] ندب[3].

تا در سال چهار صد و سی وهفت (۴۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی دیده است که کسی او رااز خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و بطلب چیزی که خرد و هوش را بیفزاید واداد و او را بسفر مکه تشویق نموده است ، در اثر این خواب انتباهی بروی عارض شده و بترك شراب گفته و روزپنجشنبه ششم جمادی الآخرهٔ سال ۴۳۷ نیمهٔ دی ماه چهار صد وده یزدجردی[4] عزم مسافرت کرده و نخست بمرو شده وازشغل دیوانی که درعهده داشته است استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوّال وارد نیشابور شده است، بعد از بیست روز اقامت درآنجا دوم ذی القعده باتفاق خواجه موفق[5] بیرون آمده و بشرحی که در سفرنامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته ودر

۱ – دیوان چاپ طهران ص ۱۷۷ (چاپ مجدد ص ۲۵۰)

۲ – اصل بدب (م.د).

۳ – دیوان چاپ طهران ص ۲۶ (ص ۳۶ چاپ مجدد).

۴ – رجوع کنید سفرنامه چاپ کاویانی ص ۳ (چاپ حاضر ص ۲). ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهراً غلطست زیراکه آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخرهٔ ۴۳۷ هجری در صورتیکه در صفحهٔ ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر ص ۴) پنجم محرم سال ۴۳۸ را مطابقه میدهد با نهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال که به جبیل رسیده (ص ۱۹) (ص ۱۵ چاپ حاضر). باز می گوید که پنجم اسفندارمذ ماه قدم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود، پس تاریخ چهارصد و ده در صفحهٔ ۳ (ص ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد (ما درچاپ حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب کردیم واین انتخاب مبتنی بر تطبیق سالهای یزدجردی وهجری استم.د).

۵ – امام موفق نیشابوری ، بنا بر معروف معلم عمرخیام بوده است.

تبریز قطران شاعر را دیده است ، پس از آنجا براه مرند و خوی بشهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد وحرّان وسروج بشامات شده ودرموقعیکه هنوز ابوالعلاء معرّی[1] زنده بوده است بمعرّةالنعمان رسیده و اگر چه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با اوملاقی نشده است ، از معرّةالنعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت در آنجا نیمهٔ ذی‌القعده حرکت نموده و بمکه رفته و پس ازادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ۴۳۹ وارد آنجا شده است . مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و از آنجا باز بمکه برود ولی بواسطهٔ باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و از آنجا باکشتی بتونس و از تونس بمصر برود .

شکوه و عظمت مصر و دبدبه واحتشام خلیفهٔفاطمی المستنصر بالله[2] و انتظام لشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته وبتقریبی مجلس خلیفه‌را که بجهت عید فطر آراسته بوده‌اند دیده، ولی خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشبعی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل ادارهٔ فاطمیّون که باتمام تفرّعاتش می‌انگارد و خواه درجاهای دیگر این کتاب باستثنای یك موقع آنهم بطور غیر مستقیم[3] از خلیفه المستنصربالله که در « زاد المسافرین» او را « خداوند زمان » خود[4] نامیده ویك قسمت عمدهٔ اشعارخودش راباسم اوساخته است ابداً اسمی نمیبرد وبا وجود این محققست که هم در مصر طریقهٔ فاطمیون را که مذهب شیعهٔ اسمعیلیه باشد اختیارکرده و امر بدعوت بطریقهٔ مذکوررا درایران بعهده گرفته است.

غرّهٔ ذی‌القعدهٔ سال چهار صد و سی و نه (۴۳۹) مرتبهٔ دوم بعزم زیارت‌مکه براه مدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و بمناسبت‌قحطی که آن‌سال در مکه‌بوده است چندان توقف نکرده‌و بلافاصله

---

۱ ــ ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۶۳-۴۴۹هجری) .

۲ ــ ابو تمیم معدبن علی ، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است .

۳ ــ سفرنامه چاپ‌کاویانی ص ۱۴۰ (ص۱۲۶چاپ حاضر) .

۴ ــ رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ‌کاویانی ص ۴

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه و نیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است . در سال (٤٤٠) که خلیفهٔ مصر بازبواسطهٔ قحطی درحجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است ، باز او بهمراهی قاضی عبدالله که ازطرف خلیفهٔ فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبهٔ سوم بمکه رفته و پس از موسم حج باز بمصر برگشته و سال چهارصد وچهل ویك را بحج نرفته یعنی آخرین مرتبه در ١٤ ذی‌الحجهٔ آن سال (٤٤١) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی‌الآخرهٔ سال دیگر مرتبهٔ چهارم بمکه وارد شده و قریب شش ماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی‌الحجهٔ سال چهار صد و چهل و دو (٤٤٢) بطائف رفته و از آنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت ادارهٔ اخلاف ابوسعید قرمطی[1] بروی کار بوده است مشاهده کرده و پس از کمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهار صد و چهل و سه (٤٤٣) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمهٔ شوال سال مذکور در همانجا اقامت نموده بعد با کشتی به مهروبان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرّم سال چهار صد و چهل و چهار (٤٤٤) از آنجا حرکت کرده، هشتم صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قائن و سرخس در بیست و ششم جمادی‌الآخرة بلا برادرش ابوسعید وارد بلخ و برادردیگرش ابوالفتح عبدالجلیل را ملاقی شده‌است.

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق‌العاده شده وسختی بسیار کشیده و در آن بیابانهای بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار ببار درختان که شبیه دانهٔ ماش بوده است پناه برده و در موقعی فلج نام در وسط بیابانی که از هر طرف دویست فرسنگ دوراز آبادانی بوده است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها پیموده که مردم آنجا ها سالی یکمرتبه روی آب نمیدیده‌اند، خلاصه بوضع بسیارغریبی ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد : « چون بآنجا رسیدیم از برهنگی وعاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم

---

[1] ــ اسمش حسن بن بهرام جنابی از اهل موقعیست مرسوم به جناب در ساحل بحر عمان ـ در سال ۳۰۱ بدست یکنفر از غلامان خود کشته شد.

باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود من و برادرم هر یك بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که بگرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم، چون آن درمکها پیش او نهادم درنگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که بگرمابه بدر رویم، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرمابه بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه‌ای بازشدیم و بتعجب بر کار دنیا مینگرستیم[1]».

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته‌است اثر بسیار غریبی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می‌یابیم یعنی مثل اینکه از تمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتن را بکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و یك داعی و مبلّغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تا آنجاکه بنظر این بی‌مقدار رسیده بهیچوجه اسمی از اسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خودرا «فاطمی» و «حجت مستنصری» یا «حجت خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی		تا تو بمیری ز غم ای ظاهری[2]

. . . .		. . . .

مر عقلا را بخراسان منم		بر سفها حجت مستنصری[3].

همچنین:

ای حجت زمین خراسان، تو		هرچند قهر کردهٔ غوغایی[4]

هم گوید:

---

۱ – سفرنامه چاپ کاویانی ص ۱۲۹ (ص ۱۱۴و۱۱۵ چاپ حاضر).

۲ – اصل: طاهری. (م. د.). ۳ – دیوان ص ۲۹۳ چاپ طهران. (ص ۴۱۲ و ۴۱۳ چاپ مجدد). ۳ – دیوان چاپ طهران ص ۲۸۳. (ص ۴۰۲ چاپ مجدد).

ای حجت علم وحکمت‌لقمان بگزار[1] بلفظ خوب حسّانی[2]

نیز گوید :

وانکه می‌گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمگان نشسته مفلس و تنهـاستی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بـدم
پشت من چون پشت او پیش شهان دوتاستی[3].

و از این قبیل اشعار او زیاد است .

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با یك حرارت فوق‌العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلا برخلاف میل و مصلحت امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود، و بدین جهت در انظـار خوش ننمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همـان اوقات در حوالی عمان و بصره و سوادکم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدّت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود گردید یعنی تبعیدش کردند[4] وشاید تبعید اوبامرواشارهٔ خلیفهٔ بغدادبوده‌است‌چنانکه دریکی ازشعرهایش اشاره بدان‌کرده وگوید:

ای خداوند این کبود خراس برتو از بنده صد هزار سپاس
. . .
داد من بیگمان بحق بدهی روز حشر از نبیرهٔ عباس
وزگروهی که‌با رسول‌وکتاب فتنه‌گشتند بر یکی فرناس.[5]

وآنچه معلوم میشود و تا حال هم هیچیك از فضلای فرنگی متعرّض آن نشده انـد اینست که ناصر خسرو بعداز سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدّتی در مازندران

---

۱ - اصل: بگذار. ۲ - دیوان چاپ‌طهران‌ص ۲۹٦ (ص٤١٥چاپ مجدد). ۳ - دیوان‌چاپ‌طهران ص ۳۲۱ (ص ٤٤١ چاپ مجدد) . ٤ - رجوع کنید بزادالمسافرین چاپ کاویانی ص٤٠٢ . ۵ - دیوان چاپ طهران ص ١٤٦ (ص٢٠٦ چاپ مجدد) .

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهر دین چون‌من‌غریب‌وزار بمازندران‌درون.[۱]

همچنین :

دوستی عترت‌وخانهٔ رسول کردمرا یمگی ومازندری.[۲]

و بقول بی‌سند شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریهٔ رستمدار گیلان بوده است و از آنجاییکه محققاً آخرین مسکن او یمگان‌است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت در یمگان‌بوده‌وطولی هم نداشته است ولی‌در یمگان بهمه حال بیش‌ازپانزده‌سال‌اقامت داشته‌واین‌صریحست چنانکه خود گوید :

پانزده سال برآمد که بیمگانم چون و از بهرچه،زیرا که‌بزندانم.[۳]

و این شعر آخرین تاریخیست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی‌وقتیکه این شعر را گفته اقلا بیش از شصت و پنجسال داشته است چه وقتی که او ازسفر مکه بایران بر گشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقـامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلا داخل حساب نکرده وتصور کنیم که بلافاصله به‌یمگان رفته باشدولی آنچه دراشعارخویش صراحتاً اشاره‌بسن‌خودمیکند هیچوقت بالاتر ازشصت ودو نمیرود و گوید :

شصت ودو سالست که‌کو بدهمی روز و شبان در فلکی هاونم .[۴]

هم گوید :

گر برآیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت ودوسال بر آمد که‌درین ژرف گوم.[۵]

و آنچه شصت سالگی خود راکه شاید اغلب بازعدد کامل یا بنا بضرورت شعر آورده است، در اشعار او بیشتر ازپانزده‌جاست.

---

۱ - دیوان چاپ طهران ص ۱٦٤ (ظاهراًازقصیدهٔص۳٦۳ - ۳٦٤چاپ‌مجدد وقافیهٔ شعر «دوان» است). ۲- دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۳۱٤چاپ مجدد) . ۳ - دیوان چاپ طهران ص ۲۰۲ (ص ۲۸۱ چاپ مجدد). ٤ - دیوان ص ۲۰۲ (ص۲۸۱ چاپ مجدد) .٥- دیوان ص ۲۰۹ (ص۲۸۷ چاپ مجدد) .

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا برمعروف او یکصد وچهل سال زندگی کرده که بی‌شبهه از قبیل همان افسانه‌هاست، و کوتاهترین مدتی که برای زندگی او نوشته‌اند آن تقویم التواریخ است که وفات او را درچهارصد وهشتاد و یك مینویسد و ازین قرار ناصرخسرو هشتاد و هفت‌سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن وسال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که تاهشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست وپنجسال تمام بهیچوجه دومرتبه ذکری از آن نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقلا شصت و پنجسالگی اصلا شعری نساخته و یا اینکه قسمت عمده‌ای ازدیوان اشعار اوازمیان رفته وبکلی مفقود شده باشد.

ناصر خسرو دورهٔ اخیر زندگانی خود را کاملا وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمگان فعالترین دورهٔ زندگانی او میباشد، مشارالیه یك‌قسمت عمدهٔ تصنیفات خود را در آن گوشهٔ تنهایی بوجود آورده، زادالمسافرین که ازحیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه[1] نوشته شده و مثنوی روشنایی‌نامه نیز محصول همان‌دورهٔ انزوا میباشدوخود درهمین‌مثنوی باین‌معنی اشاره کرده و گوید:

ز حجت این سخن‌را یادمیدار   که در یمگان نشسته پادشه وار[2]

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می‌آیدکه در یمگان ولامحاله بعدازچهل و دو سالگی برشتهٔ نظم کشیده شده،باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول انتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم وجدید اشعار جوانی در موضوع‌عشق‌وشراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه‌آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود.

از مصنفات ناصرخسرو آنها که تاکنون‌معلوم‌ومحقق میباشند عبارتنداز کتاب:

---

۱ ـ زادالمسافرین چاپ کاویانی ص ۲۸۰.
۲ ـ روشنائی نامه چاپ کاویانی ص ۱۵.

« سفرنامه » و « روشنائی نامه » و « سعادت نامه » و « زادالمسافرین » و « دیـوان اشعار »[1] و « وجه دین »[2] و « بستان‌العقول »[3] و« خوان‌اخوان »[4] و «دلیل‌المتحرین» و جز اینها . صاحبـان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارالیه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیباشند از آنجمله است رسالهٔ «اکسیراعظم» در منطق، و بقول آتشکده در فلسفه ، رسالهٔ «قانون‌اعظم» در سحر و علوم فوق‌الطبیعة ، رسالهٔ « المستوفی »در فقه ، رساله « در علم یونان » رسالهٔ موسوم به « دستور اعظم » رسالهٔ موسوم به « کنزالحقایق » و یك تفسیر قرآن از نقطهٔ نظر ملاحدهٔ باطنیه . و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصرخسرو بعربی نیزانشاد شعر مینموده استچنانکه گوید:

اشعار بپارسی و تازی برخوان و بدار یادگارم[5] .

ولی شعر عربی از مشارالیه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده .

از تصنیفات ناصرخسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرارست :

یکی سفرنامه که اولا در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی)بواسطهٔ ماسوف

---

۱ ــ قدیمترین نسخهٔ اشعار ناصر خسرو در کتابخانهٔ ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخش ۷۱۲ است ولی افسوس که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای آن افتاده است.

۲ ــ این کتاب که استاد « اته » آن را با یك کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به ـ « دلیل المتحیرین » مفقود الاثر میشمارد اخیراً بواسطهٔ یك نفر از مستشرقین روس در ناحیـهٔ « شمگان » از بخارای کهنه با یك عدهٔ دیگر از کتب اسماعیلیه بدست آمده و بکتابخانـهٔ موزه خانهٔ شهر پترسبورگ داده شده است . کتاب مذکور دارای پنجاه و یك گفتار استکه بعضی از آنها ذیلا نگاشته میشود . « . . . اندر اثبات حجت خدای تعالی » ، « . . . اندر پیدا کردن خداوند حق از جملهٔ دعوی کنندگان » ، « . . . اندر اثبات قرآن و تاویل آن » ، « ... اندر تاویل اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم » ، « . . . اندر تأویل بانگ نماز که جفتکان‌جفتکان‌است» « . . . اندر اختلاف رکعات نماز که در میان امت است » ، « اندر تأویل عیدگوسپندکشان و نمازآن» ، « . . . اندر زکوة زر و سیم‌وتأویل آن »، «اندرواجب‌روزه داشتن‌وتأویل‌آن...» «... اندرحدزدن‌ورجم وواجب آن بر زانی‌وتأویل‌آن»،«اندرکشتن خطاودیت برعاقل و عاقله‌و تأویل‌آن»« اندرآمدن‌دجال‌و فتنهٔ آن‌و تأویل‌آن»،«... اندربیان‌لاحول ولاقوةالابالله‌العظیم » .

۳ ــ خود مصنف در « زادالمسافرین » (چاپ کاویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از این کتاب میکند ولی‌خود کتاب گویا مفقودالاثرست .

٤ ــ یك نسخه ازاین کتاب که ظاهراًمنحصر بفرد میباشد دراستانبول کتابخانهٔ «ایاصوفیه» بعلامت ۱۷۷۸ موجودست‌ودرسال۸٦۲ استنساخ شده .

۵ ــ دیوان ص ۳۰۸ (چاپ مجدد ص۲۸۷) .

علیه شفر[1] مدیر سابق مدرسهٔ السنهٔ شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱۴[2]، و دیگری دیوان اشعار او که اولا در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیا در طهران درهمان سال ۱۳۱۴[2] بانضمام سفر نامهٔ او، و سومی دو مثنوی « روشنایی نامه » و « سعادتنامه » بواسطهٔ استاد « اته » آلمانی[3] سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) در « مجلهٔ انجمن مستشرقین آلمانی »[4] در شهر « لایپزیگ » و جز این چهار کتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یك در گوشه‌ایست خارج ازدسترس عامه مگر « زادالمسافرین » او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفسور محمد بذل‌الرحمن هندی در چاپخانهٔ کاویانی درتحت طبعست وتاآخرهمین سال میلادی رونق‌افزای عالم‌مطبوعات فارسی میگردد.[5]

اما سفرنامه، آنکه چاپ طهران است گرچه با بودن چاپ سنگی تا یك اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخهٔ چاپ‌پاریس بطبع‌رسیده‌است از حیث صحت و سقم بعینه باآن مطابق است، وآنکه چاپ پاریس است هر چندکه بتوسط « شفر »، ناشر آن، ازروی دونسخهٔ خطی‌موجوده‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطهٔ مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر بواسطهٔ‌عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی‌العمیاکه ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات وتحریفات نیست، معذلك نسخهٔ این هر دو نیز بغایت کمیابست، تا اینکه چندی‌قبل یکی ازفضلای ایرانی که‌چندی پیش‌درپاریس اقامت داشت نسخهٔ چاپ « شفر » را با یکی از دو نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس که‌اصح نسختین است (و احیاناً با هر دونسخه) با دقت تمام مقابله کرده، وهرچند بواسطهٔ ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تتبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت، ولی تصحیفات و تحریفاتی راکه در متن چاپی بعمل‌آمده بود حتی‌المقدور ازآن دور نموده وپس از

---

۱ - Schefer ۲- کذا و ظاهراً : ۱۳۱۲ . ۳- Hermann Ette

٤ - Zeitschrift der Dutschen Morgenländischen Gesellschaft.

٥ - (البته این تحقیق واظهاراطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است وگرنه ازآن پس تاکنون بسیاری ازآثارحکیم ناصرخسرو بچاپ رسیده است . م.د.)

تأسیس مطبعهٔ کاویانی فاضل مشارالیه نسخهٔ مقابله کردهٔ خود را برحسب خواهش مؤسسین مطبعهٔ مذکوره بایشان تقدیم نمود و اینك بحمدالله کتاب مذکور که بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیهٔ طبع آراسته شد، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماءالرجال و یکی فهرست اسماءالامکنه نیز بدان اضافه‌شد تا برای فضلا وعلماء بحث و کاوش در آن آسان‌تر بعمل آید.

سفر نامه بطور ساده و بی آلایشی نوشته شده و از نقطهٔ نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهاییست که پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجهٔ آن زمان یعنی درست نهصد سال پیش، با لهجهٔ امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست که ما ها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعهٔ آن اصلا غرابتی احساس نمیشود و بارزترین صفتی که سفرنامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندگان آن عهد جدا میکند اینست که مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته‌های خود بکاربرده است که حتی نویسندگان دورهٔ حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد.

ولی همانطوریکه مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده‌اند از دو جای سفرنامه چنین استنباط میشود که شاید این سفرنامه که دردست داریم اصلش مفصل‌تر بوده وبعدها کسی آنرا مختصر کرده‌است. یکی ازاین دوموقع (ص ٤ [چاپ برلین ص۲ چاپ حاضر]) عبارتیست از دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه که عیناً ازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل کرده‌ومیگوید: «حکیم ناصرخسرو درسفرنامه آورده است که‌ در تاریخ چهارصد وسی‌و هشت[1] از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته‌است؟ گفتند این رباط از وجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده وچون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱ــ این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمتن حاضر ناصرخسرو سال چهارصد وسی‌هفت در آن حوالی بوده‌است نه چهارصد وسی‌و هشت.

و عرضه‌داشت بسلطان کردند سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست» . واین تفصیل از متن حاضر سفرنامه طی شده‌است؛ و موقع دوم عبارتیست در متن صفحهٔ ۱۰ [چاپ برلین ص ۸ چاپ حاضر] که میگوید: «هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته و گفته . . . الخ» ولی فعلا نسخه‌های معدودی که از سفرنامه موجود میباشند همهٔ آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخهٔ اصلی مفصلتری بدست آمده وحقیقت آشکار شود . . . [۱] »

م . غنی زاده

برلین – شهر ربیع‌الثانی ۱۳٤۱

۱– اینجا بمناسبت مثنوی « روشنائی نامه» و «سعادتنامه» که ضمیمهٔ سفرنامه چاپ برلین طبع شده است نویسندهٔ مقدمه شرحی راجع بهریك جداگانه حدود هشتاد سطر (متن وحاشیه) نوشته‌اندکه چون در چاپ حاضر سفرنامه که روشنائی نامه وسعادتنامه را ضمیمه ندارد بایسته نمینمود از نقل آن خود داری‌شد .م.د .

۲ـ مقدمهٔ چاپ ضمیمه دیوان[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خدایی‌راسزد که آدمی را بقوهٔ ناطقه بر دیگر موجودات برتری ومزیت بخشود (و بطریق استکمال وجادهٔ وصال بهروسیله‌اش رهبری وهدایت فرمود) ودرود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌هدی را زیبد که بزبان معجز بیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشاق را بسرمنزل وصال وعیان کشانند. صلی الله علیهم وعلی ارواحهم.

وبعد- بر ارباب‌استقراء و دانش واصحاب تتبع و بینش‌مخفی‌نخواهد بود که دیوان اشعار حکیم‌خبیر و علیم نحریر (ناصرخسرو) قدّس سرّه در این جزء از زمان بعلّت‌قلّت ارباب فضل وادب‌وهم کمیاب بودن نسخهٔ صحیح و کثرت اغلاط مستنسخین بکلی‌مهجور و متروك مانده، باآنکه‌همیشه مرجع‌نظر فصحاوشعرا ومطمح‌خاطر فضلا وحکما بوده وهم‌اکنون ملاحت‌سخن و حلاوت بیان همگان ازاقتباس از این محکم اساس است ودرهر مملکت‌مطلوب خاطر ارباب اختصاص (ولیکن) مغلوط‌بودن‌نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوهٔ طرز بیاناتش که ملفق است بلغات نادرهٔ غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطرهاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی‌از اهل‌ادب وخبرت درصدد تصحیح وتنقیح این‌کتاب برآمده باشد و همتی‌مصروف ساخته باشدو بمقتضای«مالایدرك کله‌لایترك کله»همانچه‌را که‌در دستست از نثرونظم از شائبهٔ اغلاط و حذف و اسقاط معرّی وبزیور صحت محلّی ساخته باشد وبمقدار وسع خود لغات مشکلهٔ آن را ازکتب مصححه و مظان متوقعهٔ آن ضبط و ناظرین را در فهم‌ظواهر عبارات آن اعانتی‌نموده باشد (تااینکه) این‌بندهٔ بی‌بضاعت‌را بخاطر خلید که این نسخهٔ عزیزرا بخط‌نالایق خود نگاشته و بقدر وسع‌تصحیح‌نموده و لغات‌آنرا چندانکه تواندضبط نماید وهرچه‌را جزء محسنات‌این‌عمل پنداردضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بتنهائی از عهده نیایدکم ازآن نخواهد بودکه

---

۱ ـ مشخصات چاپ‌سنگی. قطع‌وزیری. متن و حاشیه که بادو صفحه‌مقدمه‌در ۸۲ صفحه‌ضمیمهٔ دیوان چاپ طهران سال ۱۳۱۲ وعلیحده نیز تجلید است.

هر گاه صاحب همتی از اهل فضل وهنر ارادهٔ تصحیح و ترجیح نسخهٔ دیگر نمایـد بدین کتاب بهتر تواند بمقصود خود نایل گردد از دیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطهٔ مغشوشه. (پس) بعد از آنکه ده سال درصدد فراهم آوردن اسباب این وضع و ترتیب نیاسوده بود تا اینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر و تصحیح وطبع آن (درغرّهٔ شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و سیصد و دوازده هجری) مستعینا بالله و برسوله و بحججه(ع) (ومنضم ساخت) بدین درّ منظوم لئالی منثورهٔ را که یافت نمی‌شد در بسیاری از خزائن (و آن) تاریخ حالات و سفر نامهٔ انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ببسیاری از دقایق سلوك و فضایل، بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دارالسلطنهٔ تبریز ومزج و نسج نموده و مزخرفاتی که درخور هیچ عاقل نیست درهم بافته بناصر خسرو نسبت کرده وطبع نموده‌اند و تا کنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها را بهمچو شخص حکیم وعالم فهیم روا نداشته. (باری این کتاب که سفر نامهٔ آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیـده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمهٔ سیاحت مشرقی آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوك برخود نهاده‌اند که چنانچه یافت شود ببهای آن دهند و تا کنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد والله العالم. واین بندهٔ شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تا بر حسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان و راغبان سیاحت این بحر بی‌پایان از آن پس که از عوائد ثمرات آن برخورند و از فوایدرشحات آن سود برند زحمات این ناچیز را منظور دارند و از زلاتم معذور دانند چه که انسان مساوق نسیان است والله عاصم من استعصمه، وچنانچه کسی بخواهد زحمات ناچیز را بشناسد اولا رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید، خود انصاف دهـد.

وانا الاقلّ المسکین زین العابدین الشریف الصفوی.

۳ - مقدمهٔ سفرنامهٔ چاپ دوم ۱۳۱۲[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصهٔ آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد وصفحهٔ تیره‌را بحروف نورانیّه زینت‌خوبان‌چگل، تاطائر ارواح‌را در الواح معانی‌مقام‌نظر ومجال بال وپری باشد و سایرقلوب رادر مراحل ظلمانی‌باشعشعهٔ آیات جمال ربّانی‌سیر دیگری‌افتد . سنریهم آیاتنافی‌الآفاق وتحیّات بی‌نهایات برروان پاك وجانهای چالاك آنان‌که سالك‌مسالك نهانی و سایرمسائرمبانی ومعانی در طبقات خاك و درجات افلا کند ، هم‌النبیّون ثم‌التابعین لهـم . صلی‌الله علیهم و علی ارواحهم مّاذر شابرق .

وبعد - چنین گوید‌نگارندهٔاین کلمات‌زین‌العابدین‌الشریف‌الصفوی،ابن‌فتحعلی ابن‌عبدالکریم الخوی تجاوزالله عنه که‌چون سیاحت‌نامهٔ ناصرخسرو علوی، قدّس سرّه بسی‌نایاب و عزیزبود‌بلکه‌ثالث‌کیمیا وعنقا، این‌بندهٔ‌شرمنده بموهبت و کرامت دوستی بدست‌آورده بضمیمهٔ دیوان اشعار وی‌متصدی تحریر وطبع آن‌گردید. پس جماعتی‌از احباب خواستند که این‌نسخهٔ عزیزنیزمنفرداً طبع‌شود . اجابت مسئول ایشانرا بتحریر وطبع این نسخهٔ ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من‌مجهول نماند.
والله ولی‌التوفیق فی ۱۳۱۲

---

۱ - مشخصات چاپ سنگی باقطع کوچك و دوصفحه مقدمه که‌نقل‌شد ، در ۲۶۱ صفحه - در حواشی بندرت برخی لغات و کلمات‌را معنی کرده است .

٤ - چاپ هند

چاپ سنگی دیگری از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است وظاهراً ازروی چاپ پاریس بطبع رسیده . درپشت ورق آغاز کتاب نوشته شده است :

« هذا کتاب مستطاب سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو الموسوم بـه ذادالمسافرین (کذا) بسعی و اهتمام اقل الاحباب میرزا محمد ملك الکتاب بزیور طبع در آمدسنه ۱۳۰۹ ».

در پایان نسخه شرحی مختصر و مبتذل و بسیار بسیار نامربوط درشرح حال ناصرخسرو چاپ شده و ابیاتی از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که درزیر از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد :

ناصرخسرو علوی - وهو ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا(ع). جامع جمیع علوم بوده وشیخ ابوالحسن خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگوید کـه در سن نه سالگی قرآن مجید واحادیث بسیار حفظ نمودم و پنجسال لغت وصرف و نحو و عروض وقافیه سنجیدم و بعداز آن مدت سه سال تتبع نجوم و هیأت ورمل واقلیدس و مجسطی کردم، ازهفده سالگی تا پانزده سال دیگر متوجه علوم فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ ومنسوخ بودم ،قریب بهفتصد تفسیر مطالعه کردم ودر سن سی ودو سالگی تورية وانجیل وزبور را بفضلای این مذهب آموختم و شش سال بتهذیب باطن وسایر علوم باطنی پرداختم و در چهل وچهار سالگی صاحب تسخیرات و طلسمات و نیرنجات وعلوم غریبه شدم. غرض حکیم مذبور (کذا) مدتها صدارت نیز کرد و بخواهش ملك ملاحده تفسیری برقرآن مجید نوشت و بنابرخصت شرع وحفظ نفس بوفق مشرب ایشان تأویل آیات نمود و نسخهٔ آن منتشر شد وعلماء وفقهای عهد حکیم را بکفر وزندقه والحاد نسبت دادند، بعدازاینکه بهزار مشقت ازچنك ملك ملاحده خلاص یافت بهرجا رسید دید که اوراتکفیر می نمایند، خود گوید در نیشابور با برادرخود ابوسعید خواستم مرمت موزهٔ خود کنم بدکان موزه دوزی بر آمدم ناگاه در آخر بازار غوغائی برخواست (کذا) موزه دوز هم رفته چون باز آمد پارهٔ گوشت برسر درفش خود کرده بود. ازوی سؤال کردم، گفت یکی ازشاگردان ناصرخسرو

باین شهر آمده بود و اشعار ناصر میخواند بجهت ثواب اورا کشتند من نیز باین سبب قدری گوشت اورا برسر درفش کرده آوردم . حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصرخسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف از نیشابور برآمد . بهرصورت حکیم زحمت بسیار کشید بیست و پنجسال درغار بدخشان بریاضت و عزلت گذرانید گویند بمرتبه یی رسید که درسی شبانه روز یکمرتبه طعام میخورد، العهدة علی الراوی. از حکما باشیخ رئیس مواخات داشت و به ابونصر فارابی لوای مباحثه افراشت صدوچهل سال عمر یافت و درسنهٔ ٥٣٤ بعالم باقی شتافت بعضی از اشعارش اینست :

بچشم نهان بین نهان جهان را		که چشم عیان بین نبیند نهان را
سوی این جهان آن جهان نردبانست		بسر برشدن آیداین نردبان را.

و له

روزی زسر سنگ عقابی بهوا خواست (کذا)		پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه ز کمین گاه یکی سخت کمانی		تیری زقضا و قدر انداخت برو راست
در آهن ودرچوب نگه کرد بصد فکر		کز آهن واز چوب مرا مرگ چرا خواست (کذا)
چون نیک نظر کرد پر خویش برو دید		گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست.

درستایش عقل و نفس وحقیقت و نکوهش ابنای زمان و مقلد جهان گوید :

بالای هفت طاق مقرنس دو گوهرند		کز کائنات هر چه دروهست برترند

سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکند و نیز قطعهٔ ذیل را می آورد :

اگر ملازم خاك درکسی باشی		چو آستانه ندیم خسیت باید بود
زبهر نعمت دنیا که خاك برسر او		بدین امید که گفتم بسیت باید بود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد		که یکزمان بمراد کسیت باید بود.

و له

جز راست مگوی گاه بیگاه		تا حاجت نایدت بسوگند.

دربیان دنوّ دنیا و نعمت آن وفنای هستی عنصری گوید :

ناصر خسرو براهی میگذشت		مست ولایعقل نه چون میخوارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو		بانگ بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین		اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.

وله

همه رنج من از بلغاریانست
که مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم هست
بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست
ولی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان ترکان خطا را
بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب ودندان ایشان
بدندان دست و لب باید گزیدن
برون آری توترکان را ز بلغار
برای پردهٔ مردم دریدن .

تکمله

چاپ مقدمهٔ کتاب باتمام‌رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح‌ذیل را ازدانشگاه علیگرهٔ هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان‌عیناً بعنوان‌تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌یی خطی ازکتابی دارد بنام مجمع‌الغرائب‌تألیف سلطان‌محمدبن‌درویش محمدمفتی‌بلخی که بنام‌پیرمحمد خان پادشاه بلخ‌در۹۹۳ تألیف کرده است.[1] درص۱۴۳ این‌کتاب که از نام آن پیداست‌شامل‌غرائب‌وعجایب‌روی زمین‌است دربارهٔ یمگان‌چنین‌نوشته‌است:

«ولایت یمگان شهریست‌محکم‌درجبال‌بدخشان ، معدن‌نقره و کان‌لعل در آن نواحیست.صاحب صورالاقالیم آورده که حکیم ناصرخسرو پادشاه بلخ‌بود واهل‌بلخ‌باو آمیزش ساخته بیرون آمدند واو بگریخت‌و آن‌موضع‌راحصاری‌ساخته‌درآنجاعمارات غریبه بنا کرده واز آن جمله‌حمامی است که ازعجایب‌خانهٔ‌دنیاست واورا مربع‌ساخته منقوش‌کرده اند بصورت‌حیوانات ودرحمام راهوادی[2] نیست وبرحفظ‌آن جامه خانه نیست، چهارحلقه است‌هرحلقه‌را باز کنند دری بازشود برمثال‌جامه خانه، لیکن ازین بیست چهارحلقه‌چهارحلقه‌است‌باید که‌ازین‌هفت‌حلقه‌حلقهٔ‌دیگری‌باز کنند خودرا در جامه‌خانهٔ اول بینند این‌حلقه‌ها رابغیرازحمامی کسی‌نمیداند ودیگردرین حمام‌کس اجره نمی‌طلبد ، سطلها وطاسها بسیار مهیااستاده است‌وهرکس در حمام درآمد ، از حمام‌بیرون میآید اورا طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست‌که خانه های‌او بیك جام

---

۱ ــ آقای‌حبیبی درخصوص‌این کتاب‌اخیراً‌مقالتی درشماره۸ سال۹ (شمارهٔ‌مسلسل ۱۰۰) مجلهٔ یغما نوشته‌اند . برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲ ــ هوادی‌جمع‌هادی، راهنما .

روشن میشود و بر سطح آن کسی‌را نمیگذارند و کسی واقف از بنای آن نیست. و یمگان از اقالیم چهارم است».

استاد نفیسی پس‌از نقل این‌شرح مرقوم داشته اند :

این شرح عیناً در آن نسخه که‌چندان نسخهٔ مضبوطی نیست‌نوشته‌شده . کتاب صور الاقالیم که این مطلب رامؤلف‌از آن‌نقل‌میکند حتماً کتاب‌صورالاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش ازناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است . درهرصورت این‌مطلب را بجز این کتاب درجای دیگر ندیده‌ام شاید‌پس ازکنجکاوی درجای دیگرپیداشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید ابومعین [حمید] الدین ناصر بن[1] خسرو القبادیانی المروزی تجاوزالله عنه[2] که من مردی دبیرپیشه بودم و از جملهٔ متصرفان در اموال و اعمال سلطانی. و بکارهای دیوانی مشغول بودم، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده[3]، در میان اقران شهرتی یافته بودم[4]. در ربیع‌الاخر سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیك[5] داود بن میکال[6] بن سلجوق بود، از مرو برفتم، بشغل دیوانی، و به پنج دیه مروالرّود فرود آمدم، که در آن روز قران رأس و مشتری بود، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدّس روا کند، بگوشه یی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارك و تعالی[7] مرا توانگری حقیقی[8] دهد. چون بنزدیك یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند، مرا شعری درخاطر آمد که ازوی درخواهم[9] تا روایت کند، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر برخوان، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه[10] آغاز کرد، آن حال بفال نیك گرفتم و با خود گفتم خدای تبارك و تعالی حاجت مرا روا کرد. پس از آنجا بجوزجانان[11] شدم و قریب یکماه ببودم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر ص میفرماید که: « قولوا الحق ولو علی انفسکم ».[12] شبی درخواب دیدم که یکی مرا گفتی:[13] چند خواهی خوردن ازاین شراب که خرد[14] از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد

۱ـ نپ: ابومعین ناصر...؛ ب، ط: ابومعین الدین ناصر. متن تصحیح قیاسیست. ۲ ـ ب: تاب‌الله عنه؛ نپ: تاب‌الله علیه. ۳ـ کذا وظاهراً: کرده بودم و. ٤ـ نپ: « بودم » ندارد. ۵ـ نپ: جغربیك. ٦ ـ ب: مکائیل؛ نپ، ط: میکائیل. ۷ ـ ط « تعالی » ندارد؛ ب: تعالی و تبارك. متن از « نپ » است. ۸ ـ ب « حقیقی » ندارد. ۹ ـ ب: درخواهستم؛ ط: خواستم. ۱۰ـ ط « بعینه » ندارد. ۱۱ـ ط: بجوزجان؛ نپ: برجوزجان. ۱۲-نپ: انفسهم. ۱۳ـ ب، ط: گفت. ۱٤ ـ ط: خود.

که در[۱] بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را ببیهوشی[۲] رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد وهوش را بیفزاید[۳]. گفتم که من این[۴] از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون ازخواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود، بر من کار[۵] کرد، با خود[۶] گفتم که ازخواب دوشین بیدارشدم، اکنون باید که[۶] ازخواب چهل ساله نیز بیدارشوم[۷]. اندیشیدم که تاهمه افعال واعمال خود بدل نکنم فرج[۸] نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الاخرة[۹] سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائة، نیمهٔ دی ماه پارسیان، سال برچهارصد وچهارده[۱۰] یزدجردی، سروتن بشستم و بمسجد[۱۱] جامع شدم و نماز کردم ویاری خواستم از باری[۱۲] تبارك وتعالی، بگزاردن[۱۳] آنچه برمن واجبست ودست بازداشتن ازمنهیّات وناشایست، چنانکه[۱۴] حق سبحانه وتعالی فرموده است.[۱۵] پس از آنجا به شبورغان[۱۶] رفتم، شب بدیه[۱۷] باریاب[۱۸] بودم واز آنجا براه سمنگان[۱۹] وطالقان بمروالرّود شدم. پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهدهٔ من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حسابیکه بود جواب گفتم و از دنیاوی[۲۰] آنچه بود ترك كردم، مگر[۲۱] اندك ضروری[۲۲]، و بیست و سیوم[۲۳] شعبان بعزم نیشابور[۲۴]

۱ــ ط، ب: در. ۲ــ ب: بیهوشی. ۳ــ ب، ط:... بافزاید؛ نپ: هوش بیفزاید. ۴ــ ب، ط و نپ (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ۵ــ ط، نپ: و برمن اثر. ۶ــ ط، نپ: و باخود (متن از نپ است). ۶ــ ط: اکنون باید؛ ب: باید که. ۷ ــ ب، نپ: گردم. ۸ــ ب: فرح (در حاشیه احتمال داده: فرج). ۹ــ اصل: الاخر. (متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۰ ــ اصل: ده و آن غلطست رجوع بپاورقی ۷ ص ٤ شود. ۱۱ــ نپ: ومسجد. ۱۲ــ نپ: خدای. ۱۳ــ ط، ب: بگذاردن (متن از «نپ» است). ۱٤ــ ط: منهیات چنانچه. ۱۵ــ ط «است» ندارد.
۱٦ــ ط: بشبودغان. ۱۷ــ نپ: بده. ۱۸ــ ط: بادیاب. ۱۹ ــ اصل همه جا: سنکلان.
۲۰ــ ط، دنیایی. ۲۱ــ ب: الا. ۲۲ــ ط: ضروریات. ۲۳ــ نپ: سوم. ۲٤ــ در دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه درضمن حالات فردوسی عبارتی باسم ورسم ازسفرنامهٔ ناصرخسرو نقل میکند که نه دراین نسخه که دردستست، چنانکه دیده میشود، و نه دردو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ پاریس اثری از آن فقرهٔ منقول دردیباچهٔ شاهنامه نیست، وآن عبارت اینست: «وحکیم ناصرخسرو درسفرنامه آورده است که درتاریخ چهارصد وسی هشت ازهجرت براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط ازوجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده وچون خبر او برسیدم (ن.ب: پرسیده) گفتند او وفات یافته است و وارث او قبول نکرد، و عرضه داشت بسلطان کردند، سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید واین رباط خاصه ازوجه اوست» وازاین معلوم میشود که این نسخه ازسفرنامه که دردست داریم اختصاری ازاصل سفرنامهٔ ناصرخسرو یاآنکه دراین موضع مخصوص سقطی دارد یااینکه محرر بن دیباچهٔ بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمال اخیر بسیار بعیدست (حاشیهٔ ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگست. روز شنبه یازدهم شوّال در نیشابور شدم، چهار شنبه آخر این ماه کسوف بود و حاکم زمان[1] طغرل بیك محمد بود، برادر جغری بیك، و بنای[2] مدرسه‌یی فرموده بود بنزدیك بازار سرّاجان، و آن را عمارت میکردند، و او خود[2] بولایت گیری باصفهان رفته بود باراول. و دویم[3] ذی القعده[4] از نیشابور بیرون رفتم درصحبت خواجه موفق، که خواجهٔ سلطان بود، براه کوان[5] بقومس رسیدم[6] و زیارت تربت[7] شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس الله روحه[8].

روز آدینهٔ هشتم ذی القعده از آنجا بدامغان رفتم، غرّهٔ ذی الحجهٔ سنهٔ سبع[9] و ثلثین واربعمائة براه آبخوری[10] وچاشت خواران بسمنان آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم، مردی[11] نشان دادند که اورا استاد علی نسایی میگفتند نزدیك وی شدم، مردی جوان بود، سخن بزبان فارسی همیگفت، بزبان اهل دیلم وموی گشوده و[12] جمعی نزدوی حاضر. گروهی اقلیدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب، دراثنای سخن میگفت که من[13] بر استاد ابوعلی سینا رحمة الله علیه[8] چنین خواندم وازوی چنین شنیدم. همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، او گفت: من چیزی از سیاق ندانم[14] و هوس دارم که چیزی از حساب[15] بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و[16] گفتم چون چیزی نداند[17] چه[18] بدیگری[19] آموزد؟ و از بلخ تا به ری[20] سیصد[21] و پنجاه فرسنگ حساب کردم. وگویند از ری تا ساوه سی فرسنگست، واز ساوه به همدان[22] سی فرسنگ، وازری به سپاهان[23] پنجاه فرسنگ، و به آمل سی فرسنگ، و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی و[24] آنرا لواسان[25] گویند، و گویند برسر آن چاهیست که نوشادر

۱ــ نپ افزوده : سلطان. ۲ــ «ب» کلمه‌را ندارد. ۳ــ ط: بازاول ودوم؛ نپ : بار اول دوم . ٤ ــ نپ : قعده ؛ ط : ذیقعده (همه جا) . ٥ ــ کوان = جوین (حاشیهٔ ب) .
٦ــ ب،ط: رسیدیم. ۷ــ کلمه‌از «نپ» است. ۸ــ سه کلمهٔ اخیردر«ط» نیست. ۹ــ نپ: ثمان.
۱۰ــ نپ : اخری. ۱۱ــ نپ: ومردی را . ۱۲ــ واو از «نپ» است. ۱۳ــ کلمه از«ط» است. ۱٤ــ ب، نپ : سپاهانه دانم . ۱٥ ــ ط : حساب وسیاق . ۱٦ــ واو از « ط » است. ۱۷ــ ب: نمیداند . ۱۸ــ ط : چگونه . ۱۹ــ نپ : بکسی . ۲۰ــ «نپ» تا ندارد.
۲۱ ــ ط،ب : سه‌صد . ۲۲ــ ب : بهمادان. ۲۳ــط : باصفهان. ۲٤ــب: که. ۱٥ــنپ: بیواسان(حاشیه لیواسان) .

ازآنجا حاصل میشود و گویند که کبریت‌نیز. و[۱] مردم پوست‌گاو ببرند و پر[۲] نوشادر کنند و از سرکوه بغلطانند،که براه[۳] نتوان فرود[٤] آوردن.

پنجم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة، دهم[۵] مردادماه[٦] سنهٔ خمس‌عشر[۷] و اربعمائة[۸] از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم وبدیه قوهه[۹] رسیدم ، قحط بود[۱۰] یکمن نان جو بدودرهم[۱۱] میدادند[۱۲] .ازآنجا برفتم، نهم‌محرّم بقزوین‌رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار وخار[۱۳] و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود[۱٤] و قزوین را شهری نیکو دیدم ، با رویی[۱۵] حصین وکنگره بر آن نهاده وبازار هایی[۱٦] خوب مگر[۱۷] آنکه‌آب‌دروی‌اندك‌بود ومنحصر[۱۸] بکاریزها در زیر زمین[۱۹] . ورئیس آن‌شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاع‌ها[۲۰] که درآن شهربود کفشگر بیشتربود .

دوازدهم محرّم سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة از قزوین برفتم براه بیل‌وقپان[۲۱] که روستاق قزوین‌است وازآنجا بدهی که‌خرزویل[۲۲] خوانند، من‌وبرادرم وغلامکی هندوکه با ما بود وارد شدیم[۲۳] ،زادی اندك داشتیم، برادرم به دیه دررفت[۲٤] تاچیزی از بقال بخرد ، یکی گفت : چه[۲۵] میخواهی ؟ بقال‌منم . گفت[۲٦] هرچه‌باشد ما را شاید که غریبیم و برگذر[۲۷] و چندانکه ازمأکولات‌برشمرد،گفت: ندارم[۲۸] ،بعد از آن هر کجا کسی ازین نوع‌سخن گفتی[۲۹] گفتمی : بقال خرزویل[۲۲] است . چون از آنجا[۳۰] برفتیم[۳۱] نشیبی قوی بود، چون سه فرسنگ برفتیم[۳۱] دیهی از مضافات[۳۲] طارم بود

۱ـ «ب» «نپ»واو ندارد . ۲ـ ط : پراز . ۳ـ ط : از راه. ٤ ـ نپ : فرو . ۵ـ ط : وهم. ٦ـ نپ (بخط‌الحاقی سرخست) . ۷ـ درصفحهٔ ۲ سطر ۸ گفت که‌سال ٤۳۷ هجری مطابق بود باسال ٤۱۰ یزدجردی پس چگونه‌سال ٤٤۰ هجری مطابق میشودبا ٤۱۵ یزدجردی در یکی ازاین دو موضع لابد تاریخ یزدجردی‌غلطست (حاشیهٔ ب). وصحیح این‌تاریخ٤۱۵است. رجوع بسطر ۲۰ ص۱۵شود. ۸ـ نپ‌افزوده: جردی. ۹ـ نپ:قومه. ۱۰ ـ ب‌اضافه‌دارد : وآنجا. ۱۱ـ نپ :درم . ۱۲ـ ط : بودگرفته. ۱۳ ـ مقصود از خار بلاشك پرچین است (حاشیهٔ‌ب). ۱٤ـ ب : و هیچ چیزکه مانع شود در رفتن راه نبود . ۱۵ـ ط ، ب : باروی. ۱٦ـ ب : و بازارها ، ط: بازارهای. ۱۷ـ ب،نپ : الا . ۱۸ ـکلمه در «ب» نیست . ۱۹ـ ب، نپ:در کاریز بزیرزمین. ۲۰ـب: صناعات ؛ نپ: صناعت. ۲۱ـ ب : قبان . ۲۲ـنپ : مرزویل . ۲۳ـ دوکلمهٔ‌اخیر از«ط» است . ۲٤ـ ط: رفت . ۲۵ـب :که چه . ۲٦ـب، نپ: گفتم. ۲۷ ـ کلمه در«ط» نیست . ۲۸ـ بجای جملهٔ اخیر در «ب» آمده است :گفت هیچ‌چیز ندارم . ۲۹ ـ ط: چنین کس‌میدیدم . ۳۰ـ نپ: ازاینجا. . ۳۱ ـ ب،ط: برفتم . ۳۲ـب: حساب.

برزالخیر[١] میگفتند، گرمسیر بود[٢] و درختان بسیار ازانار وانجیر بودوبیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم ، رودی آب بود که آنرا شاهرود میگفتند . برکنار رود دیهی بودکه خندان میگفتند[٣] و باج میستاندند[٤] از جهت[٥] امیر امیران، واو ازملوك دیلمستان[٦] بود ، وچون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگر پیوندد که آنرا سپید رود گویند* وچون هر دو رود بهم پیوندد[٧] بدره‌یی فرو رود که سوی مشرقست از کوه گیلان، و آن آب بگیلان میگذرد[٨] وبدریای آبسکون[٩] میرود وگویندکه هزار و چهارصد رودخانه‌دردریای[١٠] آبسکون[٩] میریزد، وگویندیکهزار و دویست فرسنگ دورهٔ[١١] اوست، و در میان وی[١٢] جزایرست و مردم بسیار دارد ومن اینرا[١٣] از مردم بسیار شنیدم. اکنون باسرحکایت وکار خودشوم . ازخندان‌تا شمیران[٢٤] سه‌فرسنگ بیابانیست همه سنگلاخ وآن قصبهٔ ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند بنیادش برسنگ خاره نهاده است، سه دیوار برگرد[١٤] اوکشیده وکاریزی بمیان قلعه فرو برده[١٥] تاکنار رودخانه که از آنجا آب برآورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت درآن قلعه هستند[١٦] تاکسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت[١٧] او هیچکسی[١٨] نتواند که ازکسی چیزی ستاند[١٩] و مردمانکه در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی[٢٠] کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن‌کسانرا[٢١] نبرد ، و این امیر نام‌خود رابرکاغذ[٢٢] چنین نویسد که : «مرزبان الدیلم جیل جیلان[٢٣] ابوصالح مولی امیرالمؤمنین» ونامش جستان ابراهیم است. درشمیران[٢٤] مردی نیك دیدم ، ازدربندبود ، نامش ابوالفضل خلیفة بن علی الفیلسوف[٢٥]

١ــ ط : یرزالخیر. ٢ــ کلمه از «ط» است . ٣ــ جملهٔ اخیر در «ط» نیست . ٤ ــ نپ : می‌ستدند. ٥ــ نپ(متن): حساب(حاشیه): جهت . ٦ــ نپ : دیلمان؛ ب،ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیست . ٧ــ ب: پیوندند . ٨ ــ نپ : میگزرد . ٩ ــ ط : آسکون . ١٠ ــ ط : بدریای . ١١ــ ب، نپ:دور . ١٢ــ ب: دریا. ١٣ــ ب : این‌حکایت . ١٤ــ ب: درگرد. ١٥ــ ط،ب، نپ(دراصل): فرو بریده . متن‌ما اصلاح جدید «نپ» است. ١٦ــ در نپ بخط الحاقی‌است. ١٧- ط: ولایات. ١٨- ط،ب: کسی. متن‌از «نپ» است. ١٩- نپ: بستانند. ٢٠- نپ،ب: همه. ٢١- ط: آنهارا. ٢٢- نپ . کاغذها . ٢٣- نپ : خیل‌خیلان؛ ط،ب خیل‌جیلان. (متن‌ازحاشیهٔ «ب» است). ٢٤ــ درمعجم‌البلدان : سمیران. ٢٥- ب: الفلسوف .

---

* شاهرود به رودقزل اوزن پیوندد وازین دو رود، سپید رود تشکیل‌شود . درعبارت مؤلف‌ظاهراً مسامحه ییست .

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرمها نمود و با هم بحثها کردیم ودوستی افتاد میان ما . مرا گفت: چه عزم داری ؟گفتم : سفر قبله رانیّت کرده‌ام . گفت : حاجت من آنست که بهنگام[١] مراجعت گذر[٢] بر اینجا کنی تا ترا باز بینم .

بیست و ششم محرّم از شمیران برفتم[٣]، چهاردهم سفررا بشهرسراب‌رسیدم ، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم[٤]، بیستم صفرسنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائة بشهر تبریز رسیدم ، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود ، و آن شهر قصبهٔ آذربایجان‌است، شهری آبادان، طول وعرضش بگام‌پیمودم هریك‌هزار وچهارصد بود[٥] و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند[٦] : « الامیرالاجل سیف‌الدولة وشرف‌الملّة ابومنصور وهسودان[٧] بن محمد مولی امیرالمؤمنین » . مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد[٨] شب پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائة و در ایام مسترقه بود[٩] ، پس از نماز خفتن ، بعضی ازشهر خراب شده بود[٩]، وبعضی دیگررا آسیبی نرسیده بود[٩] و گفتند چهل‌هزار آدمی هلاك شده بودند[١٠] . و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیك میگفت، اما زبان‌فارسی نیکو نمیدانست ، پیش من آمد، دیوان منجیك[١١] و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید[١٢] با او بگفتم وشرح آن‌بنوشت واشعارخود برمن بخواند[١٣] .

چهاردهم[١٤] ربیع‌الاول ازتبریزروانه شدیم، براه مرند وبا لشکری از آن امیر وهسودان[١٥] تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتیم[١٦] تا برکری[١٧] ،واز خوی تا برکری[١٧] سی‌فرسنگست، و درروز[١٨] دوازدهم‌جمادی‌الاولی[١٩] آنجارسیدیم.واز آنجا به وان و وسطان‌رسیدیم ، در بازار آنجاگوشت خوك همچنانکه[٢٠] گوشت گوسفند

١- ب: بوقت. ٢ -نپ : گزر. ٣- پ:...میرفتم.(درمعجم‌البلدان:سمیران)... ٤-بجز« نپ»: گذشتم. ٥-بایدغلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ١٤٠٠ گام ممکن‌است باشد (حاشیهٔ ب).٦- ب : چنین ... در خطبه . ٧- ط : و هودان ؛ نپ. وهستودان. ٨- ط : زلزله افتاده . ٩-ط: بوده. ١٠-نپ : بود. ١١- ط : منچمیك ؛ب: منحیك. ١٢- ب : پرسید . ١٣- ب : خواند. ١٤- ط : چهاردهم شهر . ١٥- ط : وهودان . ١٦- ط : باز برسولی رفتم ؛ ب :... برفتم. ١٧- ط: برکری . ١٨-کلمه در« نپ» نیست. ١٩-ط ، ب: الاول. ٢٠- ط : چنانچه .

میفروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب میخوردند بی تحاشی ، و از آنجا بشهراخلاطرسیدیم[۱] . هیژدهم[۲] جمادی الاولی[۳] بود واین شهرسرحدّمسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود[۴] ، او را نصرالدوله[۵] گفتندی ، عمرش زیادت از صد سال بود و[۶] پسران بسیارداشت ، هریکی را ولایتی داده بود. و در[۷] شهراخلاطبسه زبان سخن گویند : تازی و پارسی وارمنی و ظنّ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر[۸] نهاده‌اند و معاملهٔ آنجا بپول باشد ورطل ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی‌الاولی از آنجا برفتیم[۹] برباطی رسیدیم[۱۰] برف وسرمایی‌عظیم بود ودر[۱۱] صحرایی درپیش‌شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم‌روز[۱۲] برف و دمه برهنجار آن‌چوب بروند[۱۳] .ازآنجا[۱۴] بشهربطلیس‌رسیدیم[۱۵] ،به‌دره یی در نهاده بود ، آنجا عسل خریدیم صدمن بیکدینار[۱۵] برآمده بود ، بآن حساب که بما بفروختند[۱۶] وگفتند در این شهرکس باشدکه او را دریکسال سیصد چهار صد خیك عسل‌حاصل‌شود. وازآنجابرفتیم[۱۷] قلعه‌یی[۱۸] دیدیم که آنرا« قِف اُنظر»میگفتند یعنی « بایست بنگر». ازآنجابگذشتیم[۱۹] بجایی رسیدیم[۲۰] که آنجا مسجدی بود میگفتند که اویس قرنی قدّس‌الله روحه‌ساخته است[۲۱] و در آن حدود مردم رادیدم[۲۲] که درکوه میگردیدند[۲۳] و چوبی چون درخت سرو میبریدند . پرسیدم[۲۴] که ازاین چه میکنید؟[۲۵] گفتند : این چوب را یکسر در آتش میگذاریم و[۲۶] از دیگر سر آن قطران بیرون میآید، همه را[۲۷] در چاه جمع می‌کنیم وازآنجا[۲۸] درظروف[۲۹] میکنیم و باطراف میبریم. و این ولایتها[۳۰] که بعد از اخلاط ذکرکرده شد واینجامختصرکردیم

۱ــ ب، نپ: رسیدم . ۲ــ ط: هیجدهم ؛ نپ : هزدهم . ۳ ــاصل : الاول . ٤ــ ط: بودکه . ٥ــ نپ: ناصرالدوله. ٦ــ ب، ط: بود. ۷ــب:ودراین. ۸ــط :که بدین ... شهر اخلاط . ۹ ــ اصل : الاول...؛ ب، ط:.... بـرفتم . ۱۰- ب،ط : رسیدم . ۱۱ - نپ : و . ۱۲- ط:درروز. ۱۳-ب: میروند. ۱٤-ط: وازآنجا. ۱٥- ط:درآنجا...یکدینار. ۱٦-نپ: فروختند. ۱۷-نپ،ط: برفتم . ۱۸-نپ: قلعه . ۱۹- نپ: بگزشتیم ؛ب، بگذشتم. ۲۰- ط : رسیدم. ۲۱- ط : ساخته. ۲۲ــ نپ : دیدیم . ۲۳ــ ط : میگردند . ۲٤ــ نپ : پرسیدیم . ۲٥ ــ نپ :میکنند . ۲٦ــ ب : میکنیمو؛ نپ: «واو» ندارد . ۲۷ــ ب: همه. ۲۸ــ ب: وازآنچاه. ۲۹ــ ط : ظرف . ۳۰ــ ط : ولایات .

از[1] حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن[2] شدیم، شهری آبادان[3] و نیکو بود، با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیك. و در آنجا در آذرماه پارسیان دویست من انگور بیك دینار میفروختند، که آنرا رزارمانوش میگفتند[4]. از آنجا به میافارقین[5] رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین[5] بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تامیافارقین[5] ازاین راه که ما آمدیم پانصد و پنجاه و دو فرسنگ بود. و روز آدینهٔ بیست و ششم جمادی‌الاولی سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة بود[6] و در آن[7] وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و بارهٔ عظیم داشت[8] از سنگ سفید برشده، هرسنگی مقدار پانصد من، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم[9] ازاین سنگ سفید که گفته شد، وسر باره[10] همه کنگره‌ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست ازوی کشیده[11] و این شهر رایك در است از سوی مغرب و درگاهی[12] عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، و دری آهنین بی‌چوب بر آنجا ترکیب کرده، و مسجد آدینه‌یی دارد که اگر صفت آن کرده شود[13] بتطویل انجامد، هرچند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته است[14] بالجمله متوضای[15] آنرا چهل حجره در پیش است[16] و دو جوی آب بزرگ میگردد در همه خانه‌ها[17] یکی ظاهر، استعمال را و دیگری تحت‌الارض پنهان[18] که ثفل میبرد و چاهها[19] پاك میگرداند، و بیرون ازاین شهرستان در ربض[20] کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه ها و مسجد جامعی دیگرست[21] که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری[22] دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهریست با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش[23]، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند:[24] «الامیر الاعظم عزّ الاسلام سعد الدین نصر الدولة[25] و شرف الملّة ابو نصر احمد» مردی صدساله[26] و گفتند که هست. و[27] رطل آنجا چهارصد و هشتاد درم سنگ باشد.

۱ـ نپ: واز. ۲ـ کلمه در «نپ» بخط جدید اضافه شده است. ۳ـ ط: آباد. ٤ـ جملهٔ اخیر در «ط» نیست. ٥ـ نپ: مافارقین. ٦ـ نپ: کلمه را ندارد. ۷ـ نپ، ب: این. ۸ ـ ب: بارهٔ... بود؛ نپ: باره... بود. ۹ـ نپ: وهم. ۱۰ـ نپ: باره. ۱۱ـ ب: ازش بازداشته است؛ نپ: ارزش بازداشته است. ۱۲ـ «ب» در حاشیه توضیحی در باره کلمه درگاه و طاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳ـ ب: میشود. ۱٤ـ عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» در حاشیه بهمین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامهٔ ناصرخسرو را مختصر کرده است و شاید اینکه در دست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: ومختصر در این کتاب مینویسیم ۱٥ـ ب: و گفته که...؛ نپ:... متوضائی. ۱٦ـ ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است، نپ: مانند ضبط «ب» جز کلمهٔ پیش است که در اصل «داشت» بوده و بخط الحاقی «درس داشت؟» شده است.؛ ه: ومتوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷ـ ط: بزرگ درهمه خانه‌ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد و درهمه خانه‌ها. ۱۸ـ ط: دیگری پنهان و در تحت‌الارض؛ ب: دیگر ..... ۱۹ـ ط: ثفلها را... چاهها را؛ نپ: تقل... (دنبالهٔ پاورقی در ص ۹)

و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین[1] و آن را «نصریه» نام کرده[2]. و از آمد تا میافارقین[1] نه فرسنگست. ششم روز از دیماه[3] قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین[4] و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یکهزار منی، وبیش روی[5] این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن[6] نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمهٔ دایرهٔ آن هشتاد گز باشد و کنگرهٔ او هم از ین سنگست[7] و از اندرون شهر در[8] بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توان شدن[9] و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته‌اند[10]. وچهاردروازه بر این شهرستانست همه آهن بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب‌الدّجله گویند؛[11] غربی را باب الرّوم[11]؛ شمالی‌را باب‌الارمن؛[11] جنوبی را باب‌التلّ. و بیرون این سور سوری دیگرست هم از این سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممرّی ساخته چنانکه[12] با سلاح تمام، مرد بگذرد[13] و بایستد و جنگ کند بآسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه‌های[14] آهنین برنشانده‌اند مخالف دروازه‌های[14] اندرونی، چنانکه چون از دروازه های[14] سور اوّل در روند، مبلغی در فصیل[15] ببابد رفت تا بدروازه‌های[16] سور دویم رسند و فراخی فصیل[15] پانزده گز باشد. واندر میان شهر چشمه ییست که از سنگ خاره[17] بیرون میآید، مقدار پنج آسیا گرد، آبی[18] بغایت خوش و[19] هیچکس نداند از کجا میآید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از[20] آن آب ساخته‌اند و امیر وحاکم آن[21] شهر پسر آن نصرالدوله[22] است که ذکر رفت.

۱ـ نپ: مافارقین. ۲ـ ب: کرده‌اند. ۳ـ نپ: دی. ٤ ـ ط: هم چنین باشد. ۵ـ ب: بیشتر. ٦ـ ط: آنها. ۷ـ نپ،ب: ...سنگ؛ط: ازهمین... ۸ـ در «نپ» «در» بخط الحاقیست. ۹ـ ب: توانندشد؛ نپ: توان‌شد. ۱۰ـ ب، نپ: ساخته. ۱۱ـ «نپ» واو اضافه دارد. ۱۲ـ ط: چنانچه. ۱۳ـ نپ: بگزرد. ۱٤ ـ نپ، ط: دروازهای. ۱۵ـ نپ، ط: فیصل. ۱٦ـ ط: بدروازهٔ. ۱۷ـ ب: خارا. ۱۸ـ ط: گردانی. ۱۹ـ «نپ» واو ندارد. ۲۰ـ نپ (دراصل): و بر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۱ـ نپ: این. ۲۲ـ نپ: نصیرالدولة.

(دنبالهٔ پاورقی ص ۸) ۲۰ـ ط «دربض» ندارد. ۲۱ـ ط، ب: ومسجد جامع دیگریست. ۲۲ـ ط: ـوادی. ۲۳ـ نپ: وهمه...؛ ب: همه ترتیبی. ۲٤ـ نپ: کنند که. ۲۵ـ نپ: نصیرالدوله. ۲٦ـ ط: ووی مردی... است. ۲۷ـ نپ: گفتند...؛ ط: ...هشت رطل؛ نپ کذا و (باصلاح جدید) بیست رطل.

و من فراوان شهرها[1] و قلعه ها دیدم، دراطراف عالم ، در بلاد عرب و عجم و هند و ترک،مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین[2] چنان باشد و نه نیز از کس[3] شنیدم که گفت چنان جای دیگر[4] دیده‌ام . ومسجد جامع هم از این سنگ سیاهست چنانکه ازآن راست تر و محکم تر نتواند[5] بود . و در میان جامع دویست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی یک پاره سنگ، و برستونها طاقها زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر ازآن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای[6] بزرگ .و همه بامهای این مسجد بخر پشته پوشیده ، همه نجارت و نقارت ومنقوش و مدهون کرده[7] . واندر ساحت[8] مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی[9] سنگین ومدوّر، عظیم[10] بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده[11] ، ارتفاعش قامت مردی ودور دایرهٔ آن ده[12] گز، نایژه‌یی[13] برنجین ازمیان حوض برآمده که آبی صافی بفوّاره ازآن بیرون‌میآید، چنانکه‌مخرج ومدخل[14] آن آب پیدانیست، ومتوضایی عظیم بزرگ و[15] چنان نیکوساخته که به ازآن نشود[16]،الاکه‌سنگ آمد که عمارت کرده‌اند همه‌سیاهست وازآن‌میافارقین[17] سپید. و نزدیک مسجد کلیساییست[18] عظیم بتکلف[19] هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا[20] مرخّم کرده بنقشها،و[21] بر طارم آن که جای عبادت ترسایانست ، دری آهنین مشبّک[22] دیدم که هیچ جای مثل آن‌دری ندیده‌بودم. و از شهر آمد به حرّان[23] دو راهست یکی را هیچ آبادانی نیست وآن چهل فرسنگست، وبر راهی دیگر آبادانی ودیه های بسیارست، بیشتراهل آن‌نصاری باشند[24] وآن شصت فرسنگ باشد . ما با کاروان براه آبادانی شدیم . صحرایی بغایت هموار بود ، الاآنکه‌چندان‌سنگ‌بود که ستور البته‌هیچ[25] گام‌بی‌سنگ‌ننهادی.

۱ـ نپ : شهر . ۲ـ نپ (بخط الحاقی افزوده) : شهری. ۳ـ ب ، ط :کسی . ٤ـکلمه در«ط» نیست . ٥ـ ط : نتوان. ٦ـ نپ: طاقها . ۷ـ ط: وهمه‌نجارت و حجارت آنرامنقوش و مدهون کرده‌اند. ۸ـنپ: ساخت. ۹ـنپ: حوض. ۱۰ ـ «ط» : و عظیم . ۱۱ـ ب واو اضافه دارد. ۱۲ـب،ط: دو. ۱۳ـ ب: ونایژه‌ای؛ نپ : نائره . ۱٤ - ب : مدخل‌ومخرج. ۱٥ـ ط: متوضای‌عظیم؛ ب :متوضای... ۱٦ـب،نپ: نباشد. ۱۷ـنپ:مافارقین. ۱۸ـ بجز نپ :کلیسائی‌است ۱۹ـکلمه‌در«ط» نیست . ۲۰ـ ط : ویرا؛ نپ :کلیسارا ؛ ب : کلیسیا . ۲۱ـ ب و نپ‌افزوده‌اند: درین کلیسیا (نپ:کلیسا) . ۲۲ـ نپ: بمشبك. ۲۳ـ ط ، ب:تاحران. ۲٤ـ ب،ط: باشد. ۲٥ـنپ : پنج ٥.

روز آدینه بیست و پنجم جمادی‌الاخرة[1] سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة به‌حرّان رسیدیم، بیست و دوم دی ماه[2]، هوای آنجا در آنوقت چنان‌بود که هوای خراسان در نوروز. از آنجا برفتیم، بشهری رسیدیم که قرول[3] نام آن بود، جوانمردی‌ما را بخانهٔ خود مهمان کرد، چون درخانهٔ وی در آمدیم عربی‌بدوی‌درآمد، نزدیك[4] من آمد[5] شصت‌ساله بود[6] وگفت: قرآن بمن آموز. « قل اعوذ برب‌النّاس» اورا تلقین میکردم و او با من میخواند. چون من گفتم[7] « من‌الجنّة والناس » گفت: « ارایت‌الناس»؟یعنی «آیا آدم دیده‌ای »؟[8] وگفت نیز بگو[9]. من گفتم که‌سوره‌بیش‌ازاین نباشد.[10] پس گفت: آن سورهٔ « نقّالةالحطب» کدامست؟ و نمیدانست[11] که اندر سورهٔ « تبّت » « حمّالة الحطب» گفته است نه «نقّالةالحطب». و آن شب‌چندانکه‌باوی‌باز گفتم سورهٔ «قل‌اعوذ برب‌الناس»[12] یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

شنبهٔ[13] دویم رجب سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمائة به‌سروج آمدیم[14]، دویم‌روز از فرات بگذشتیم و به منبج[15] رسیدیم، وآن‌نخستین شهریست ازشهرهای شام. اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود وازآنجا بشهرحلب رفتم، از میافارقین[16] تا حلب‌صدفرسنگ باشد. حلب‌راشهری[17] نیکودیدم،باره‌یی‌عظیم‌دارد[18]،ارتفاعش‌بیست‌وپنج‌ارش‌قیاس‌کردم، وقلعه‌یی عظیم همه بر سنگ نهاده[19]، بقیاس چند[18] بلخ باشد، همه‌آبادان و بنا ها برسر هم نهاده. و آن

۱- ب،ط: الاخر ؛ نپ:ماه‌جمادی‌الاخر. ۲- ط، ب: دویم‌آذرماه‌قدیم ؛ نپ (اصل) : دوم ماه‌بود. متن،طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» درحاشیه امتیاز این‌ضبط را گوید : « در نه‌سطر پائین‌ترصریحاً گوید که دوم‌روز بعد از ۲ رجب که ٤ رجب باشدمطابق‌بااول بهمن‌ماه‌بود، پس متعین‌است‌که متن اینجا بیست‌ودوم دی‌ماه‌باید باشد بطبق« نپ»لاغیر وغیرآن‌غلط صریحست مثلا دوم‌آذرماه که‌متن‌چاپی‌است». ۳- نپ: فرول. ٤-نپ: بنزدیك. ٥- « نپ» کلمه‌را ندارد. ٦-ب: بوده‌باشد و؛ نپ : بوده باشد و مرا . ۷- نپ: گفتم‌که. ۸- جملهٔ یعنی آیا آدم دیده‌ای؟ از«ط» است . ۹- پ : نیز بگویم ؛ نپ :گویم. ۱۰ - ب : آن سوره بیش ازاین نیست؛ نپ : این سوره بیش از این‌نیست . ۱۱- ب: نمیدانیست. ۱۲- «ب» کلمهٔ‌اخیرو« نپ» دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۱۳- نپ: شده ؛ ب : دوشنبه ، ١٤- نپ : رسیدیم. ۱٥- نپ،ط : منج. ١٦-نپ: مافارقین . ۱۷ - بجز نپ : شهر . ۱۸ - کلمه در « نپ » نیست . ۱۹ - « نپ » واو اضافه دارد .

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر ومصر وعراق،وازاینهمه بلادتجار و بازرگانان آنجا روند . چهار دروازه دارد : باب‌الیهود ، باب‌الله ؛ باب الجنان ؛ باب انطاکیه[۱]. وسنگ بازار[۲] آنجا رطل ظاهری[۳] چهارصد وهشتاد درم باشد . و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست‌فرسنگ[۴]، حماة باشد، و بعد از آن حمص، وتا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه[۵] دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار[۶] وگویند تا قسطنطنیه[۷] دویست فرسنگ باشد . یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ‌دیهی‌بودجند[۸] قنسرین میگفتند . ودیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین[۹] رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم[۱۰] معرّةالنعمان بود، باره‌یی‌سنگین داشت، شهری[۱۱] آبادان‌وبردرشهراسطوانه‌یی سنگین دیدم، چیزی بر آن[۱۲] نوشته بود بخطی‌دیگر ازتازی[۱۳] ،از یکی پرسیدم که این چه چیز ست؟ گفت طلسم کژدمیست، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون‌آورند و رهاکنند بگریزد و درشهر نماند.[۱۴] بالای آن ستون‌ده‌ارش قیاس‌کردم، و بازارهای[۱۵] او بسیار معمور دیدم[۱۶] ومسجد آدینهٔ شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند بمسجد درشوند سیزده درجه بر بالا بایدشد. وکشاورزی‌ایشان[۱۷] همه‌گندمست[۱۸] و بسیارست، و درخت‌انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست وآب شهر از باران وچاه باشد. در آن شهر مردی بودکه وی را[۱۹] ابوالعلاء معرّی[۲۰] میگفتند، نابینا بود و رئیس‌شهر اوبود،نعمتی بسیار داشت و بندگان وکارگزاران[۲۱] فراوان ، و خود همه شهر اورا چون بندگان بودند

۱ــ نپ : الانطاکیه . ۲ــ نپ (دراصل) : یار را . بعد بخط جدید تمام کلمه زده‌شده است. ۳ــ نپ: کذادراصل ولی باصلاح جدید: داهری. ٤ــ ط :تاحما،ب،نپ:حما. ٥ــ نپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید) : تا انطاکیه. ٦ــ بجز نپ : قدر. ۷ــ (حاشیهٔ ب . ظ : قسطنطینیه) . ۸ــ نپ: خاصه ؛ ط :چند. ۹ ــ ب در حاشیه آرد : (اصلا : سرمیس) .
۱۰ــ نپ: بشدم . ۱۱ــ نپ : شهر . ۱۲ــ بجز «ط»:درآن . ۱۳ــ کلمه بخط جدیدست در «نپ» . ١٤ــ ب : نیاید ؛ نپ : نباید (احتمال حاشیهٔ ب : نپاید) . ۱٥ــ ط : قیاس کردم ده ارش بازارهای . ١٦ــجملهٔ «نباشد...» (دوسطرپیش تااینجا) ازاصل«نپ»ساقطست و درحاشیه با مرکب سرخ الحاق شده‌است. ۱۷ــ نپ: وکشاورز. ۱۸ــ نپ :کوهست .
۱۹ــ نپ: ودرآن مردی... اورا ؛ ب : درآن مردی بودکه . ۲۰ــ ط: مصری. ۲۱ــب : کارکران ؛نپ،ط: کارگذاران.

وخود[1] طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من[2] نان جوین[3] را به ُنه گرده کرده، شبانه‌روز بگرده‌یی قناعت کندوجز آن‌هیچ نخورد[4]، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نوّاب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیّات که[5] رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم‌الدهر قائم‌اللیل[6] باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود[7]. واین مرد در شعر وادب بدرجه‌یست[8] که‌افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی بپایهٔ او نبوده است و نیست[9]. وکتابی‌ساخته‌آنرا «الفصول والغایات[10]» نام نهاده، وسخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ[11] فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندك، و نیز آنکسی‌که[12] بروی خواند، چنانکه اورا تهمت کردند که تو این کتاب[13] بمعارضهٔ قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دویست‌کس ازاطراف‌نزد وی ادب و شعر خوانند[14]، و شنیدم‌که اورا زیادت از صد هزار بیت شعرباشد. کسی از وی پرسیدکه ایزد تبارك وتعالی اینهمه مال و نعمت تراداده است، چه سببست‌که مردم را میدهی وخویشتن نمیخوری. جواب دادکه مرا بیش‌ازاین‌نیست‌که میخورم. وچون من‌آنجا رسیدم‌این‌مرد هنوزدرحیات بود.

پانزدهم رجب سنهٔ ثمان و ثلاثین واربعمائه‌ازآنجا بکویمات[15] شدیم،وازآنجا بشهر حماة[16] شدیم، شهری خوش،آبادان، برلب‌آب عاصی، و این‌آب را ازآن سبب عاصی‌گویندکه بجانب روم میرود، یعنی چون[17] از بلاد اسلام ببلادکفرمیرود عاصی است، و براین‌آب دولابهای‌بسیار ساخته‌اند. پس ازآنجا راه دومیشود: یکی‌بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

۱ــ نپ: او خود. ۲ــ نپ: (دراصل): نیمین (باصلاح جدید): نیمه. ۳ ــ نپ افزوده: خود. ٤ــ بجز«ط»: تبه‌کرده‌که جزآن هیچ نخورد؛ و درحاشیهٔ ب: کذا ایضا فی نپ؛ (ظ: نخوردی؟). ٥ــ نپ «که» ندارد. ٦ــ قائم‌اللیل در «نپ» بخط‌الحاقیست. ۷ــ کلمه در «ط» نیست. ۸ــ ب،نپ بدرجهٔ‌است(برطبق رسم‌الخط قدیم.،حاشیه‌ب). ۹ــط: عراق بفضل و علم وی مقرند. و دنبال عبارت‌را نیز ندارد. ۱۰ــ نپ: فصول‌الغایات. ۱۱ــ نپ: بالفاظی. ۱۲ــ ب،نپ: وآنکسی نیزکه. ۱۳ــب،نپ: کتابرا. ۱٤ــ ب: اطراف‌آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱٥ ــ نپ: بکوماب؟. ۱٦ ــ ب ط:حما؛ نپ: حمی.(متن‌از حاشیهٔ«ب» است). ۱۷ ــکلمه در «نپ» بخط‌الحاقیست.

درکوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هرسال چون[1] نیمهٔ شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و[2] سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت[3] روند و تقرّب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات[4] وحوضها ساخته‌اند آنجا[5]. چون از آنجا بگذشتیم[6] بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. از آنجا برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا عرقه[7] میگفتند، چون از عرقه[7] دو فرسنگ بگذشتیم[6] بلب دریا رسیدیم و برساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتیم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم. روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی شهر همه کشاورزی[8] و بساتین و[9] اشجار بود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج وموز ولیمو و خرما. ودر آنوقت شیرهٔ نیشکر[10] میگرفتند. شهر طرابلس را[11] چنان ساخته‌اند که سه‌جانب او باآب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی شهر بررود، و[12] یك جانب که با[13] خشك دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و درِ آهنین محکم بر آن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو[14] از سنگ تراشیده است و کنگره ها[15] و مقاتلات همچنین[16]. وعراده‌ها برسردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه[17] چهار[18] پنج طبقه و شش نیز هم هست و کوچه‌ها و بازارها نیکو وپاکیزه که گویی هریکی قصریست آراسته، وهرطعام ومیوه ومأکول که در[19] عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان‌شهر مسجدی آدینه عظیم[20] پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و درساحت‌مسجد قبّه‌یی بزرگ ساخته و در زیر قبه‌حوضیست از رخام و در میانش فوّاره‌یی برنجین[21]

١ـ نپ: کذا ایضاً (اصل متن): چو. ٢ـ ط: واز آنجا. ٣ـ ط: بزیارت آنجا. ٤ـ بجز نپ: عمارت. ٥ـ در «نپ» بخط الحاقی است. ٦ـ نپ: بگزشتیم. ٧-نپ: عرفه. ٨ـ نپ: کشاورز. ٩ـ «نپ» واو ندارد. ١٠ـ ط:... شکر؛ نپ، ب: شیرهٔ نیشکر در آنوقت. ١١ـ نپ، ب «را» ندارد. ١٢ ـ بجز «ط»: چنانکه یکجانب؛ نپ (بخط الحاقی افزوده): آن. ١٣ـ در «نپ» «با» بخط الحاقی زده شده است. ١٤-نپ: وبازو. ١٥ـ ب، نپ: کنگرهای. ١٦ - «ط» ومقاتلات دارد. ١٧ـ ب: تیمه؛ ط: بلندی. ١٨ـ نپ: چهارو. ١٩ نپ: درهمه. ٢٠ - ط: عظیم و. ٢١ـ نپ: بریختن.

برآمده، و در بازار[1] مشرعه‌یی ساخته است که بپنج نایژه[2] آب بسیار[3] بیرون می آید که مردم بر میگیرند وفاضل بر[4] زمین میگذرد[5] و بدریا در میرود. وگفتند که بیست هزار مرد در این شهرست، و سواد و روستاقهای[6] بسیار دارد و آنجا کاغذنیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر. واین شهر تعلق بسلطان مصر داشت، وگفتند بسبب[7] آنکه وقتی لشکری از کافر روم آمده بود و این مسلمانان باآن[8] لشکر جنگ کردند وآن لشکر را قهر کردند سلطان مصر خراج از آن شهر برداشت و همیشه لشکری از آنِ سلطان آنجا نشسته باشد، و سالاری برسر آن لشکر، تاشهر راازدشمن نگاهدارند. و باجگاهیست آنجا که کشتیها[9] که از اطراف[10] روم و فرنگ واندلس و مغرب بیاید عشر بسلطان دهند و ارزاق لشکر از آن باشد. وسلطان را آنجا کشتیها باشد که بروم و صقلیّه[11] و مغرب روند وتجارت کنند. و مردم این شهر همه شیعه[12] باشند و شیعه[13] بهر بلاد مساجد نیکو ساخته‌اند، درآنجا خانه ها[22] ساخته برمثال رباطها، امّا کسی در آنجا مقام نکند[14] وآن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگرمشهدی[15] دوسه، چنانکه‌ذکررفت.

پس از این شهر[16] برفتم همچنان برطرف دریا روی‌سوی جنوب، بیك‌فرسنگی حصاری دیدم که آنرا قلمون[17] میگفتند، چشمه‌یی آب دراندرون آن بود. ازآنجا برفتم بشهر طرابزن؛[18] و از طرابلس تاآنجا پنج‌فرسنگ‌بود. وازآنجابشهرجبیل[19] رسیدیم وآن‌شهریست مثلث چنانکه‌یك گوشهٔ آن بدریاست، وگرد وی‌دیواری کشیده بسیار بلند و حصین و همهٔ گرد شهر درختان خرما ودیگر درختهای گرمسیریست[20] کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود[21] سال برچهار صد و پانزده ازتاریخ عجم. و از آنجا بشهر

۱ـ ط:ودر یازآن؛ب، نپ« برآمده» ندارد. ۲ـ نپ:که پنج...؛ط :... نایره. ۳ـ کلمه در« نپ» بخطالحاقیست. ٤ـ نپ: در. ٥ـ نپ: میگزرد. ٦ـ ط: رستاقهای. ۷ـ بجز «ط» : گفتندسبب. ۸ـ ب: بآن. ۹ـ ب :کشتیهای. ۱۰ـنپ : طرف. ۱۱ـ ط:سقلبه؛ ب، نپ : سقلیه. ۱۲- نپ: شیعت. ۱۳ـ بجز« نپ» : خانها. ١٤ـ. بجز« نپ»: نمیکند. ۱۵- نپ:مشهدك ؛ ب : مشهد. ١٦ـ نپ: این برفتیم. ۱۷ـ کذا ایضاً فی نپ (بـاصلاح جدید) : بوقلمون. ۱۸ ـ ط : طرابوزن ؟ ۱۹ ـ نپ : جبل (باصلاح جدید) : جلیل. ۲۰- بجز «ط» :گرمسیری. ۲۱- ط ، ب : اسفندارمذ ماه قدیم ؛ نپ : اسفندارمذ قدیم بود.

بیروت[۱] رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را[۲] پنجاه گز تقدیر کردم، و ازجوانب او[۳] تخته سنگهای سفید بر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت[٤] بمقدار بیست گـز بر آورده‌اند و بر سر آن اسطوانهای رخام برپا کرده ، هریکی هشت[٥] گز، و سطبری چنانکه بجهد در آغوش دو مرد گنجد ، و بر سر این ستونها طاقها زده است بـدو جانب ، همه از سنگ مهندم[٦] ، چنانکه هیچ گچ و گل در آن[۷] میان نیست، و بعداز آن طاقی عظیم بر بالای آن طاقها بمیانه راست ساخته‌اند ، ببالای پنجاه ارش، و هر تخته سنگی که[۸] در آن طاق بر[۹] نهاده است هریکی را[۱۰] هشت[۱۱] ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهار ارش، که هریك از آن تخمیناً[۱۲] هفت هزار من باشد. واین همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده ، چنانکه درچوب بدان نیکویی کم کنند . و جزایـن طاق[۱۳] بنایی[۱٤] دیگر نمانده است بدان حوالی . پرسیدم[۱٥] که این چه جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این در باغ فرعون بوده است و بس قدیمست وهمهٔ صحرای آن ناحیت[۱٦] ستون‌های رخامست و سر ستونها و ته[۱۷] ستونها همه رخام منقوش[۱۸] مدّور و مربع و مسدّس و مثمّن. و سنگ عظیم صلب که آهن بر آن کار نمیکرد[۱۹] و بـدان حوالی هیچ جای کوهی نه، که گمان افتد که از آنجا بریده اند، وسنگی دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه[۲۰] سنگهای دیگر، مسخر[۲۱] آهن بود. و اندر نواحی شام پانصد هزار ستون یا سر ستون و ته[۲۲] ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده نداند که آن چه بوده است یا از کجا آورده‌انـد . پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هـم بـر لب دریا. نیشکر[۲۳] بسیار کشته بودند و باره‌یی سنگین محکم دارد، وسه دروازه و مسجد

۱ـ ط : پروت . ۲ - بجز «ط» : طاق . ۳ـ ط : آن . ٤ ـ نپ : بار نخست. ٥ - نپ : بیست . ٦ ـ ط : سنگ . ۷ - ب ، نپ : این . ۸ - ب ، نپ : سنگی را. ۹- نپ از « را » تا اینجا الحاقیست . ۱۰- (در اصل نپ) : هر یك را ، بعد بخط الحاقی همه‌رازده‌است . ۱۱ ـ نپ: هفت . ۱۲- کلمه در «ط» نیست؛ نپ: تخمین. ۱۳- ب و نپ (در اصل): طاقی. ۱٤- ط ،ب: بنای . ۱٥- نپ : برسیدم. ۱٦- نپ : آن و ناحیت. ۱۷ـ ب: تن ؛ نپ (دراصل مثل متن) (باصلاح جدید): بن . ۱۸- ط : منقوش و. ۱۹- بجز «ط» : نمیکند . ۲۰- نپ: چه آن سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱ـ «ط» : مانند . ۲۲- ب و نپ(دراصل): تن. نپ الحاقی: بن. ۲۳- نپ: و نیشکر .

آدینهٔ خوب، باروحی تمام، همهٔ مسجد حصیرهای منقّش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند قدوم سلطان‌را، یا[1] بشارتی رسیده است. چون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد. و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی[2] ساخته است بهوس، و کوشکی در آن بر آورده. و بیشتر درختها پربار[3] بود.

چون[4] از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم. شهری بود در کنار دریا، شیخی بوده[5] و آنجا آن شهر را ساخته بود[6] وچنان بود که بارهٔ شهرستان[7] صد گز بیش برزمین خشك نبود، باقی اندر آب دریا بود، و باره‌یی سنگین تراشیده و درزهای آن‌را بقیر گرفته تا آب دریا[8] در نیاید. و مساحت شهر را[9] هزار در هزار قیاس کردم، همه[10] پنج شش طبقه برسریکدیگر، و فوّارهٔ بسیار ساخته، و بازارهای نیکو و نعمت فراوان، و این شهر صور معروفست بمال وتوانگری[11] درمیان شهر های ساحل شام. ومردمانش بیشتر شیعه‌اند. وقاضی بود آنجا، مردی سنّی مذهب، پسر ابوعقیل[12] میگفتند، مردی نیك‌منظر[2] وتوانگر. و بر در شهر مشهدی راست[13] کرده‌اند و آنجا بسیار فرش وطرح و قنادیل وچراغدانهای زرین و نقره گین[14] نهاده، وشهر بر بلندی واقعست[15] و آب شهر از کوه میآید. و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته‌اند و آب بر پشت آن طاقها بشهر اندر آورده‌اند[16] و در آن کوه دره‌ییست[17] مقابل شهر که چون روی بمشرق بروند بهجده[18] فرسنگ، بشهر دمشق رسند. وچون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکه رسیدیم و آنرا[19] مدینة عکا نویسند، شهر بربلندی نهاده‌است[20]، زمینی کج و باقی هموار. ودرهمه[21] ساحل که[22] بلندی نباشد شهر نسازند از

١ــ ط: یا قدوم...را . ٢ــ کلمه از «ط» است . ٣ــ ط، نپ: بربار. ٤ــ نپ: و چون. ٥ ــ ب: سنجی بوده بود؛ نپ: سنجی یا سحی بوده بود؛ ه: شیخی ساکن آنجا بود و آنجا. ٦ــ ط: ودرآنجا آن شهر بنا کرده؛ نپ: و آنجا آن شهر ساخته بودند. ٧ ــ ط: شهر. ٨ــ کلمه از «ط» است. ٩ــ «را» از «ط» است. ١٠ ــ ب: و تیمه؛ ط: و. ١١ــ نپ (در اصل): توانگران. ١٢ــ نپ: بوعقیل؛ ه: ابومقیل. ١٣ــ نپ: مشهدی است که اهل شیعت. ١٤ــ ب، نپ: نقرگین. ١٥ــ ب: است. ١٦ــ ب: آورده. ١٧ــ ط: دری است. ١٨ــ نپ: ینجده. ١٩ــ ط: وآنجارا؛ ب: وآنجا. ٢٠ــ نپ: شهر بلندی...؛ ب:... نهاده ٢١ــ کذا نپ (دراصل) (باصلاح جدید): هر. ٢٢ــ «که» در «نپ» الحاقیست.

بیم غلبهٔ آب دریا وخوف امواج که برکرانه میزند . ومسجد آدینه درمیان شهرست و از همهٔ شهر بلندترست ، و اسطوانها همه رخامست. و در[۱] دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه‌السلام . وساحت[۲] مسجد را[۳] بعضی فرش‌سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته‌اند[۴]. و گویند که آدم علیه‌السلام آنجا زراعت کرده‌بود[۵]. و شهررا مساحت کردم درازی[۶] دو هزارارش بود و پهنا پانصد ارش، بارهٔ بغایت محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و برجانب جنوب میناست[۷] و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیزیست که جهت محافظت کشتیها ساخته‌اند ، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها برلب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته‌اند، بی دیوار ، الاآنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهند که کشتی درمینا[۸] آید زنجیر ها[۹] سست کنند تا بزیر آب فرو رود[۱۰] و کشتی برسر آن زنجیر ازآب بگذرد و[۱۱] باز زنجیرها را بکشندتا بیگانه‌قصد آن[۱۲] کشتیها نتواندکرد . و بدروازهٔ[۱۳] شرقی بردست چپ چشمه‌ییست که بیست وشش پایه فرو باید شد[۱۴] تا بآب رسید[۱۵] وآن را عین‌البقر گویند ، و می‌گویند که آن چشمه را آدم علیه‌السلام پیداکرده است وگاو خودرا[۱۶] ازآنجاآب داده، و از آن[۱۷] سبب آن چشمه را عین‌البقر میگویند . و چون از این شهرستان عکه سوی مشرق روند کوهیست که اندرآن مشاهدانبیاست‌علیهم‌السلام[۱۸] ،و این موضع از راه‌برکنارست[۱۹] کسیرا که برمله رود .[۲۰] مراقصد افتادکه بروم و[۲۱] آن‌مزار های متبرك راببینم و برکات آن[۲۲] از حضرت ایزد[۲۳] تبارك وتعالی بجویم . مردمان عکه گفتندکه‌قومی‌مفسد در این راه باشندکه غریب را[۲۴] تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۱ـ نپ : و بر؛ب : در. ۲ـ ب: بیغمبرعلیه‌السلام...؛ نپ : پیغمبرعلیه‌السلام وبساحت . ۳ـ ب ، نپ: مسجد. ٤ـ ب ، نپ :کشته . ٥ـ «ط» کلمه را ندارد . ٦ـ نپ (دراصل) دراز (با خط الحاقی) درازی . ۷ـ نپ (دراصل) مشا (باصلاح جدید) : مینا . ۸ ـ نپ : شا . ۹ـ نپ : زنجیر ها را . ۱۰ـ ب،نپ : روند. ۱۱ـ «نپ» واو ندارد . ۱۲ـب، نپ : زنجیر ها بکشند تاکسی بیگانه ... این . ۱۳ ـ نپ : بردروازهٔ . ١٤ ـ نپ : شدن . ۱٥ـ ب ، نپ: رسند . ١٦ـ نپ : خویش را. ۱۷ ـ ط : ازآن. ۱۸ـ ط : انبیاء است . ۱۹ـ ب،نپ: کناره‌است. ۲۰ـجملهٔ اخیر در«ط» نیست؛ در«نپ»(اصل) برمکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده‌اند). ۲۱ـ که«بروم‌و» از«نپ»است. ۲۲ـب، نپ: بینم. وکلمهٔ«آن» را نیز ندارند. ۲۳ـ کلمه در«نپ» بخط الحاقیست. ٢٤ـ نپ، ب: گفتند آنجا... درراه... که هرکرا غریب بینند.

نفقه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم[1] و از شهر بیرون‌شدم، از دروازهٔ[2] شرقی، روز شنبهٔ بیست و سوم[3] شعبان سنهٔ ثمان و ثلثین و اربعمایه، اول روز زیارت قبر عک[3] کردم، که بانی[4] شهرستان او بوده است، و او یکی ازصالحان و بزرگان‌بوده، وچون با من دلیلی نبود که آنراه‌داند متحیّر می‌بودم، ناگاه ازفضل‌باری تبارك‌وتعالی[5] مردی عجمی‌بامن‌پیوست که اواز[6] آذربایجان‌بود و یك‌بار دیگر آن‌مزارات‌متبرّك‌را دریافته بود[7]. دوم کرّت بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود[8]. بدان موهبت شکرانهٔ[9] باری‌راتعالی وتبارك[10] دو رکعت‌نماز‌بگزاردم[11] و سجدهٔ شکر کردم که مرا رفیق‌راه بداد تا بر عزمی که‌کرده بودم وفا بکردم. پس[12] بدهی رسیدم که آن را برده[13] میگفتند، آنجا قبر عیش وشمعون علیهماالسلام[14] را زیارت‌کردم و ازآنجا بمغارك[15] رسیدم که‌آن را دامون[16] میگفتند، آنجا نیز زیارت[17] کردم که‌گفتند قبر ذوالکفل است علیه‌السلام[14] و از آنجا بدیهی دیگر[14] رسیدم که‌آنرا اعبلین[18] میگفتند، و میگفتند قبر هود علیه‌السلام آنجاست[19]، زیارت وی[20] دریافتم[21] و اندر حظیرهٔ‌وی[22] درختی خرتوت[23] بود و قبر عزیر نبی[24] علیه‌السلام‌آنجا بود، زیارت‌آن‌کردم، ورو بسوی[25] جنوب برفتم، بدیهی دیگررسیدم[26] که‌آن‌را حظیره[27] میگفتند. و برجانب مغربی این دیه دره‌یی[28] بود و درآن دره چشمهٔ‌آبی[29] بود پاکیزه‌که ازسنگ بیرون می‌آمد وبرابر[30] چشمه بر سرسنگ‌مسجدی‌کرده‌اند و درآن‌مسجد[31] دو خانه‌است از سنگ ساخته، و سقف سنگین در زده، و دری کوچك برآنجا نهاده، چنانکه

۱ـ نپ : بنهادم. ۲ـ نپ : بدروازهٔ. ۳ ـ نپ : سیوم. ٤ـ نپ : عکه بانی. ٥ـط: باری‌تعالی...؛ب، نپ:...همان‌روزمردی. ٦ـ ط : از اهل. ۷ـ ط : بوده. وجملهٔ بعد را تاکلمهٔ شکرانه ندارد. ۸ـ نپ :ودوم‌کرت‌هم...آورده ۹ـ ب ، نپ : شکر. ۱۰ـ ط: باریتعالی‌را؛نپ:... تقدس و تعالی. ۱۱ـ بجز «نپ» : بگذاردم. ۱۲ـ ب، نپ: مراتوفیق میداد... وفامیکردم. ۱۳ـب : پردة ؛ نپ : (دراصل) : بسرون (درروی‌کلمه‌بخط‌الحاقی) : برده. ۱٤-کلمه‌در«ط» نیست. ۱٥ـ نپ (دراصل) : بمصارك. (باصلاح جدید) : بمصرکی. ۱٦ـ نپ (دامون‌بخط الحاقی) (اصل): وامع. ۱۷ـ نپ : زیارتی. ۱۸ـ نپ :اخرعیان(؟). ۱۹- ب ، نپ :وقبر هود علیه‌السلام آنجا بود. ۲۰- ب، نپ: آن. ۲۱ - نپ : دریافتیم. ۲۲ـ ب،نپ: در...او ۲۳ـ فرتوت؟ (حاشیهٔ‌ب). ۲٤ ـ ب : النبی. ۲٥ـ ب ، نپ : روی سوی. ۲٦ ـ نپ رسیدیم. ۲۷ـ نپ : خطیرهٔ. ۲۸ـ نپ: دره. ۲۹- ب ، نپ : آب. ۳۰ـ ط : بر در. ۳۱ـ نپ : مسجدی.

مرد[1] بدشواری در تواند رفتن. و دو قبر نزدیك[2] یکدیگر آنجا نهاده[3] یکی از آنِ شعیب علیه‌السلام، و دیگری از آنِ دخترش که زن موسی علیه‌السلام بود[4]. مردم آن دیه[5] آن مسجد و مزار را تعهّد نیکو کنند، ازپاك داشتن وچراغ نهادن وغیره. و ازآنجا بدیهی شدم که آنرا داربل[6] میگفتند و بر جانب قبلهٔ آن دیه کوهی بود و اندرمیان کوه حظیره‌یی و اندرآن حظیره چهارگور[7] نهاده بود ازآن فرزندان یعقوب علیه‌السلام که برادران یوسف علیه‌السلام بودند. وازآنجا برفتم، تلی دیدم[8]، زیر[9] آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه‌السلام درآن غار بود. زیارت آنجا دریافتم، و ازآنجا برفتم دره‌یی[10] پیدا آمد، بآخر آن دره دریایی پدید آمد کوچك، وشهر طبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش فرسنگ وعرض آن سه فرسنگ باشد[11] و آب آن دریا خوش و با مزه[12]، و شهر برغربی دریاست وهمهٔ آبهای گرمابه‌های شهر و فضلهٔ آبها بدان دریا میرود، و مردم آن شهر وولایتی[13] که برکنار آن دریاست همه آب ازاین دریا خورند، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده بود[14] که راه آن[15] پلیدیها و آبهای پلید ازآن دریا بازبندند، چون چنین کردند[16] آب دریا گنده[17] شد، چنانکه نمی‌شایست خوردن، باز فرمود تا همهٔ راه آبهای چرکین که بود[18] بگشودند، باز آب دریا خوش شد.

واین[19] شهر را دیواری حصینست، چنانکه از لب دریا گرفته اند وگرد شهر گردانیده، و ازآن طرف که دریاست دیوار ندارد و بناهای[20] بسیار درمیان آبست و زمین آن دریا[21] سنگست و[22] منظرها ساخته‌اند برسر اسطوانهای رخام که اسطوانها درآبست. ودرآن دریا ماهی بسیار ست، و در میان شهر مسجد آدینه است وبر در مسجد چشمه‌ییست، وبرسر آن چشمه گرمابه‌یی[23] ساخته‌اند[24] وآبش[25] چنان گرمست که

۱ـ ط : سر. ۲ ـ نپ : بنزدیك. ۳ـ ط : درآنجا باشد. ٤ـ ط : یکی قبر شعیب... و دیگری ازآن... که زوجه... بوده. ٥ ـ نپ : دیهه. ٦ـ ب : اربل: نپ: اربل. ۷ـ ط : قبر. ۸ـ نپ : برفتیم... دیدیم. ۹ـ ط : در زیر. ۱۰ـ نپ : برفتیم درهٔ. ۱۱ـ کلمه در «ط» نیست. ۱۲ـ ب : خوش بامزه. ۱۳ـ ب،ط : ولایت. ۱٤ـ ب، نپ: فرمود.
۱٥ـ نپ : این. ۱٦ـ سه کلمهٔ اخیر از «ط» است. ۱۷ـ ط : گندیده. ۱۸ ـ ط: چرکی..؛ نپ : چرکن که درآنجا بود. ۱۹ـ ط : این ۲۰ـ نپ : بناها. ۲۱ـ ب،نپ: زمین دریا... ۲۲ـ «نپ» واو ندارد. ۲۳ـ نپ: گرمابه‌ها. ۲٤ـ ط: ساخته. ۲٥ـ نپ، ب: وآب.

تا بآب سرد نیامیزند برخود نتوان ریخت ، وگویند آن گرمابه[1] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است ، ومن در آن گرمابه رسیدم[2]. واندر این شهر طبریه مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند ، با جانب غربی ، مسجدی پاکیزه . در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی[3] محرابها ساخته[4] و گرد برگرد آن دکان[5] درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. ورواقی برجانب مشرقست که[6] قبر یوشع بن نون در[7] آنجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته‌اند . و سوی جنوب شهر دریای لوط است وآن آبی[8] تلخ دارد ، یعنی دریای لوط[9] که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه بآنجا میرود ، و شهرستان لوط برکنار آن دریاست لیکن[10] هیچ اثری نمانده است . ازشخصی شنیدم[11] که گفت در[12] دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی[13] ازکف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گو دارد[14] و بسنگ میماند ، اما سخت نیست ومردم آنرا برگیرند وپاره[15] کنند و بشهرها وولایتها برند ، هرپاره ازآن که در زیردرختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و درآن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را[16] ازکرم وحشرات زیر زمین آسیبی نرسد[17] والعهدة علی الرّاوی . وگفت عطّاران نیز بخرند و[18] میگویند کرمی که[19] در داروها افتد وآنرا نقره[20] گویند ، دفع آن نیز کند[21] . و درشهر طبریه حصیر سازند که مصلّی نمازی ازآن در همانجا[22] پنج دینار مغربی بخرند . و[23] در جانب غربی طبریه[24] کوهیست و برآن کوه پاره سنگ خاره‌ییست[25] بخط عبری برآنجا نوشته است[26] که بوقت این[27] کتابت ثریا بسر

۱ــ نپ، ط: گرمابه را . ۲ــ ط: بترسیدم . ۳ــ نپ : و برروی . ٤ــ ط: ساخته‌اند.
۵ ــ نپ : دکانی . ٦ــ ب ، نپ : و رواقیست ... مشرق . ۷ــ نپ : « در » ندارد .
۸ــ ط ، ب : آب . ۹ ــ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ــ ب ، نپ : دریای لوطست اما . ۱۱ــ نپ : شنودم . ۱۲ــ نپ : درآن . ۱۳ــ ط : گاو . ١٤ــ «ط» جملهٔ « که صورت گو دارد » ندارد . ۱۵ــ نپ : بازه . ١٦ــ نپ ، ب : و بستان از . ۱۷ــ ب، نپ: غمی نباشد . ۱۸ــ نپ : که . ۱۹ــ ط : کرمی است . ۲۰ ــ ط : بقره . ۲۱ ــ ب ، نپ : آن کند . ۲۲ــ ط : حصیری ... مصلای نمازی آنرا درهمانجا ؛ ب: . از آنست همانجا .
۲۳ــ ب ، نپ : وآنجا . ٢٤ــ کلمه از «ط» است. ۲۵ ــ ب ؛ نپ: خاره‌است . ٢٦ــ ب، نپ : نوشته‌اند. ۲۷ــ ب ، ط: آن .

حمل بود . وگور ابی هریره آنجاست ، بیرون شهر ، در جانب قبله ، اما کسی آنجا بزیارت[۱] نتواند رفتن، که مردمان آنجا شیعه[۲] باشند ، و چون کسی آنجا بزیارت[۱] رود کودکان غوغا و غلبه بسر[۳] آن کس برند و زحمت دهند وسنگ اندازند، ازاین سبب من نتوانستم زیارت آن کردن.و[٤] چون اززیارت آن موضع بازگشتم[٥] بدیهی رسیدم که آنرا کفرکنه[٦] میگفتند و جانب جنوب این دیه پشته یست[۷] ، وبرسر آن پشته صومعه یی ساخته اند نیکو[۱] و دری استوار برآنجا نهاده ، و گوریونس نبی[۸] علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهیست وآبی خوش دارد . چون آن زیارت دریافتم از آنجا باز عکه آمدم[۹] و ازآنجا[۱۰] تا عکه چهارفرسنگ بود، ویك روز درعکه بودیم. بعد ازآن ازآنجا برفتیم وبدیهی رسیدیم که آن را حیفا[۱۱] میگفتند ، وتارسیدن بدین دیه[۱۲] در راه ریگ فراوان بود ، ازآنکه زرگران درعجم[۱] بکار دارند ، وریگ مکی گویند ، واین دیه حیفا[۱۳] برلب دریاست وآنجا نخلستان واشجار بسیاردارد[۱٤] .آنجا کشتی سازان بودند وکشتی های بزرگ میساختند[۱٥] وآن کشتیهای دریایی راآنجا[۱٦] جودی میگفتند . از[۱۷] آنجابدیهی دیگر رفتیم ، بیك فرسنگی کـه آنرا کنیسه[۱۸] میگفتند ، ازآنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد[۱۹] ، سوی مشرق، وصحرا ها و سنگستانها[۲۰] بود که وادی تماسیح[۲۱] میگفتند . چون فرسنگی دو برفتیم دیگرباره باکناردریا[۲۲] افتاد وآنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که درمیان خاك وگل معجون شده بود وهمچو سنگ شده ، از بس موج که برآن کوفته بود .

واز آن جا بشهری رسیدیم که آنراقیساریه[۲۳] خوانند،وازعکه تاآنجا هفت فرسنگ بود[۲٤]

۱ـ کلمه در «ط» نیست . ۲ـ نپ :که شیعت . ۳ـ ط : بر. ٤ ـ واو از « ط » است . ٥ـ (حاشیهٔ ب: مواضع؟)ط:... برگشتم . ٦ـ معجم البلدان: کفرکنا. ۷ـ نپ: پشته است. ۸ـ ط :قبر.. ؛ نپ،ب:... النبی و «نپ» یونس را ندارد. ۹ ـ ب: باعکه...؛ نپ : ... آمدیم ... ۱۰ـ نپ(دراصل): وازآنجامشهد(اصلاح):وازآن مشهد. ۱۱ـ نپ : حیفه . ۱۲ـ نپ : دیهه . ۱۳ـ نپ : دیهه حیف . ۱٤ـ ب : دارند ؛ نپ : ودر . ۱٥ـ چهارکلمهٔ اخیر از «ط» است . ۱٦ـ ط : دریای آنجا را ؛ ب : دریای راآنجا . ۱۷ ـ نپ : و از . ۱۸ ـ نپ : کیبس . ۱۹ـ ط :شده. ۲۰ ـ نپ (در متن) : شکستکیها (درحاشیه مانند متن ما) . ۲۱ـ نپ : تماسیح را . ۲۲ـ ط ، ب: بکنار ...؛ نپ کلمهٔ دریارا ندارد. ۲۳ـ ب:وآنرا...؛ط :قیاریه ؛ نپ (متن) : قاریه (اصلاح) : قسریه . ۲٤ـ ط : بود و.

شهری نیکو با آب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و باروی حصین و دری آهنین وچشمه های آب روان در شهر ، و مسجد[۱] آدینه‌یی نیکو ، چنانکه چون در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرج[۲] دریا کنند . و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تنک کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد .

روز شنبه سلخ شعبان[۲] از آنجا برفتیم[۳] همه بر سر ریگ مکی میرفتیم[٤] مقدار یك فرسنگ ، و دیگر باره درختان انجیر وزیتون بسیار دیدیم، همهٔ راه از کوه وصحرا مشجر بود[٥] .چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا کفرسابا[٦] و کفر سلام میگفتند و[۷]ازاین شهر تا رمله سه فرسنگ بود ، و همه راه درختان بود چنانکه ذکر کرده شد .

روز یکشنبه غرهٔ رمضان[۸] برمله رسیدیم ، و از قیساریه[۹] تا رمله هشت فرسنگ بود ، و آن شهرستانی بزرگست و باروی حصین[۱۰] از سنگ و گچ دارد بلند و قوی و دروازه‌های آهنین بر نهاده، و از شهر تا لب دریا سه فرسنگست و آب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی[۱۱] باشد که آب باران بگیرند و همیشه از آب[۱۲] ذخیره باشد ، و[۱۳] در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون پر آب باشد هر که خواهد بر گیرد و ببرد . و[۱٤] مسجد آنجا را سیصد گام اندر دویست گام مساحت کردم[۱٥] بر پیش صفهٔ آن[۱٦] نوشته بودند که : « پانزدهم محرم سنهٔ خمس و عشرین و اربعمائة اینجا زلزله‌یی بود قوی و بسیاری عمارات[۱۷] خراب کرد، امّا کس را[۱۸] از مردم خللی نرسید » . در ین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مر خمست بتکلّف و نقش ترکیب کرده[۱۹] ورخام را باره‌یی میبرند که دندان ندارد

۱ـ نب : مسجدی . ۲ـ ط : شوال المعظم. ۳ـط : برفتم . ٤ـ ط ، ب : برفتیم .
٥ـدو کلمهٔ اخیر از «ط» است . ٦ـب: آن شهر را کفرسابا؛ نپ : آن شهر را بیانا؛ط:... کفرساباد ۷ـ واو از «ط» است . ۸ـط: شهر رمضان المبارك. ۹ ـ ط : قیاریه ؛ نپ : ماریه . ۱۰ـ کلمه در « نپ » نیست . ۱۱ـب،ط: حوضها. ۱۲ـ نپ :آب باران . ۱۳ـ واو از «ط» است .
۱٤ـ اصل همه جا : و نیز دور . (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ۱٥ ـ ب ، نپ : است.
۱٦ـ آن از «ط» است . ۱۷ـب، نپ: بسیار...؛ ط : ... عمارات را . ۱۸ـ نپ :کسی را .
۱۹ـ ط : مرخم است و منقش.

و ریگ مکی در آنجا میکنند واره می کشند برطول عمودها، نه برعرض، چنانکه[1] چوب، ازسنگ الواح می‌سازند. و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمّع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی و آنجا نوعی انجیر ست که به از آن هیچ جا نباشد واز آنجابهمه اطراف بلاد میبرند.واین‌شهررملەرا بولایت شام و[2] مغرب فلسطین نسبت‌میگویند[3].

سیوم رمضان از رمله برفتیم بدیهی رسیدیم که‌خاتون‌میگفتند، واز آنجابدیهی دیگر رفتیم که آن را قریةالعنب میگفتند، در راه سداب[4] فراوان دیدیم که خودروی بر کوه و صحرا رسته بود[5]. دراین دیه[6] چشمهٔ آب نیکوی[7] خوش دیدیم که‌از سنگ بیرون میآمد و آنجا آخرها[8] ساخته بودند و عمارت کرده. از[9] آنجا برفتیم روی بر بالا[10] تصوّر بودکه بر کوهی میرویم که چون بدیگر[11] جانب فرو رویم شهر باشد، چون مقداری بالا رفتیم صحرایی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ وبعضی‌خاکناک، بر سر کوه شهر بیت‌المقدس نهاده است، و از طرابلس که ساحلست تا بیت‌المقدس پنجاه و شش فرسنگ[12] و از بلخ تا بیت‌المقدس هشتصد و هفتاد[13] وشش‌فرسنگست.

پنجم[14] رمضان سنهٔ ثمان و ثلثین واربعمائه دربیت‌المقدس‌شدیم، یکسال‌شمسی بود که ازخانه بیرون‌آمده بودیم[15] و مادام در سفر بوده، که بهیچ جای مقامی و آسایشی[16] تمام نیافته بودیم. بیت‌المقدس را اهل شام و آنطرف[17] قدس‌گویند، و از اهل‌آن ولایات‌کسی‌که بحج نتواند رفتن درهمان موسم بقدس حاضرشود و بموقف بایستد[18] و قربانی عید کند[19] چنانکه عادتست. و سال باشد که زیادت ازبیست هزار خلق در اوایل ماه ذی‌الحجه[20] آنجا حاضر شوند و فرزندان[21] آنجا برند و سنّت

۱ـ نپ (متن) : چنانکه (اصلاح)، مانند. ۲ ـ «نپ» واو را زده است.
۳ـ ب،نپ: فلسطین ومی‌گویند. ٤ ـ ط : سرآب. ٥ ـط : خود روی همی رفت.
٦ ـ نپ :و... دیهه. ۷ ـ ب : نیکو. ۸ ـ (متن) آخرها (اصلاح) آجر ها. ۹ ـ ب، نپ : و از. ۱۰ـب ،نپ : بربالاکرده. ۱۱ـ ط ، ب : بردیگر. ۱۲ـ نپ:فرسنك‌است.
۱۳ـط: هشتاد. ۱٤ـ ب ، نپ : خامس. ۱٥ ـب ، نپ : بودم. ۱٦ـط: مقام وآسایش.
۱۷ ـ نپ ، ب : آنطرفها. ۱۸ـ نپ : شوند... بایستند. ۱۹ـ ب : و قربان...؛ نپ : و قربان عیدکنند. ۲۰ ـ ط : ذی حجه. ۲۱ ـ «نپ» واو ندارد. و افزوده : آن را (ظ: فرزندان‌را. حاشیهٔ ب).

کنند، و از دیار روم و دیگر بقاع همه ترسایان و جهودان آنجا[۱] روند بزیارت کلیسا[۲] و کنشت که آنجاست، و کلیسای[۲] بزرگ آنجا[۳] صفت کرده شود بجای خود. سوادورستاق[٤] بیت‌المقدس همه کوهستانست، همه کشاورزی[٥] ودرخت زیتون‌وانجیر وغیره تمامت بی آبست و نعمتهای فراوان و ارزان باشد و کدخدایان باشند که هریك بنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها وحوضها پرکنند و از آنجا باطراف عالم برند وگویند بزمین شام قحط نبوده است، و از ثقات شنیدم که یکی ازبزرگان پیغمبر ص را بخواب دید وگفت: یارسول‌الله[٦] مارا در معیشت یاری‌کن. پیغمبرص[۷] در جواب فرمود[۸]: « نان وزیت شام برمن» ـ اکنون صفت[۹] شهر بیت‌المقدس کنم:[۱۰]

شهریست بر سر کوهی نهاده و آب ندارد[۱۱] مگراز باران، و برستاقها چشمه‌های آبست[۱۲]، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست از سنگ وگچ و دروازه ها آهنین، و نزدیك شهر هیچ درخت نیست[۱۳]، چه شهر بر سرسنگ نهاده‌است،وشهری بزرگست که آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند[۱٤] و بازار های نیکو و بناهای عالی وهمهٔ زمین شهر بتخته[۱٥] سنگها[۱٦] فرش انداخته، وهرکجا کوه‌بوده‌است و بلندی، بریده‌اند و هموار[۱۷] کرده، چنانکه چون باران بارد همهٔ زمین پاکیزه شسته شود. و درآن شهر صنّاع بسیارند، و[۱۸] هرگروهی را رسته یی[۱۹] جدا باشد و جامع آن مشرقیست[۲۰] و باروی مشرقی شهرباروی جامعست، چون ازجامع بگذری صحرایی بزرگست عظیم[۲۱] هموار و آنرا ساهره[۲۲] گویند و گویندکه دشت قیامت

۱ ـ ب، نپ: بسیارآنجا. ۲ ـ نپ، ط: کلیسیا. ۳ ـ نپ: آن جا را.
٤ ـ نپ:... وروستاق؛ط:سوادرستاق ٥ـ نپ: کشاورز. ٦ ـ ب، نپ:شنیدم که پیغمبرعلیه السلام والصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ: خدای). ۷ ـ ب، نپ: علیه‌السلام. ۸ ـ ب، نپ: گفتی. ۹ ـ ط: توصیف. ۱۰ ـ نپ: کنیم.
۱۱ ـ ب، نپ: نیست. ۱۲ ـ چشمهای آب هست. ۱۳ ـ از « وگرد شهر» تا اینجا از « ط » است. ۱٤ ـ نپ (متن): بود (اصلاح): بودند. ۱٥ـ نپ (متن): تخته (اصلاح): بتخته. ۱٦ ـ ب: سنگهای. ۱۷ـ ب، نپ: همواره. ۱۸ ـ واو از«ط»است. ۱۹ ـ ط: دستهٔ. ۲۰ ـ ب: و جامع مشرقی است؛ «ط»جمله را ندارد.
۲۱ ـ ط: بزرگ وعظیم‌است. ۲۲ ـ نپ: سامره.

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا[1] خواهند کرد[2] بدین سبب خلق بسیار از اطراف عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر[3] وفات یابند، و چون وعدهٔ حقسبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند ـ خدایا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو، آمین یا[4] رب‌العالمین ـ بر کنارهٔ آن دشت مقبره‌ییست بزرگ[5] و بسیار مواضع بزرگوار[6] که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، و ایزد سبحانه‌و تعالی حاجات ایشان[7] رواگرداند، «اللهم تقبّل حاجاتنا واغفرذنوبنا وسیّئاتنا وارحمنا برحمتك یا ارحم‌الراحمین». میان جامع و این دشت ساهره[8] وادییست عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقیست[9] بناهای بزرگست بر نسق پیشینیان، و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و برسر خانه‌یی نهاده، که از آن عجبتر نباشد، تا خود آنرا چگونه از جای برداشته‌اند[10] و در افواه بود که آن خانهٔ فرعون‌است و آن وادی جهنّم. پرسیدم که این لقب که براین موضع نهاده است؟ گفتند بروزگار خلافت، عمرخطاب رضی‌الله عنه[11] بر آن دشت ساهره[8] لشکرگاه بزد و[12] چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنّمست. ومردم عوام چنین گویند که[13] هرکس بسر آن وادی‌شود آواز دوزخیان شنود که[14] از آنجا برمی‌آید. من آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم وچون ازشهر بسوی جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشیبی فرو روند چشمهٔ آب از سنگ بیرون میآید، آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده اند و آب آن بدیهی میرود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند[15] و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف‌ها بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را[16] بیمارستانی نیکست ووقف[17] بسیار داردو خلق بسیار را دارو و شربت دهند، وطبیبان باشند[18] که از وقف[19] مرسوم ستانند،

۱ـ ط : و مردم آنجاحشر . ۲ـ نپ «واو» اضافه دارد. ۳ـ نپ ساخته: در... تا آنجا؛ ب: ساخته... ۴ ـ نپ : «یا» ندارد . ۵ـ ط : مقبرهٔ بزرگست ؛ نپ مقبره‌است... ۶ـ ط : بزرگواراست. ۷ ـ ط : ایشان‌را . ۸ ـ نپ سامره. ۹ـ ب،ط : خندقست . ۱۰ـ ب، نپ : برداشته باشند. ۱۱ ـ چهار کلمهٔ اخیر در «ط» نیست . ۱۲ ـ نپ «واو» ندارد . ۱۳ـ ب : گویندهرکس که. ۱۴ـ ط: که صدا . ۱۵ـ جملهٔ وآب آن... تا اینجا از «ط» نیست. ۱۶ـ نپ : و در بیت‌المقدس («در» بخط‌جدید) . ۱۷ـ ط : و موقوفه . ۱۸ـ نپ: باشد. ۱۹ـ ط: که‌ازموقوفه.

و آن[۱] بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و یك دیوار مسجد بر کنار وادی[۲] جهنّمست . وچون ازسوی بیرون مسجد آن دیوار را کـه با وادیست بنگرند صد ارش باشد ، بسنگهای عظیم بر آورده ، چنانکه گل و گچ درمیان نیست و از[۳] اندرون مسجد همه سر دیوارها راستست[٤] و ازبرای سنگ صخره که آنجا بوده است مسجد را[٥] هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست[٦] که خـدای عزّ و جلّ موسی علیه‌السّلام را فرمود[۷] تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد و موسی آنرا قبله کرد بسی[۸] نزیست وهم[۹] در آن زودی وفات کرد، تا بروزگار سلیمان علیه‌السّلام که چون قبله صخره بود، مسجد[۱۰] درگرد صخره بساختند، چنانکه صخره درمیان مسجد بود و محراب خلق، وتا عهد پیغمبر ما محمّد مصطفی[۱۱] صلی‌الله علیه وآله[۱۲] هم آنرا قبله[۱۳] میداشتند[۱٤] و نماز را روی بدانجانب میگزاردند[۱٥] تا آنکاه که ایزد تبارك و تعالی فرمود که قبله خانهٔ کعبه باشد وصفت آن بجای خود بیاید . میخواستم تا مساحت این مسجد بکنم ، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و ببینم[۱٦] بعداز آن مساحت کنم ، مدتها در آن مسجد میگشتم و نظاره میکردم ، پس درجانب شمالی که نزدیك قبّهٔ یعقوب علیه‌السّلام است برطاقی نوشته دیدم درسنگ که طول این مسجد هفتصد و چهار ارشست ، وعرض چهار[۱۷] صد وپنجاه وپنج ارش ، بگز ملك ـ و گز ملك آنست که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن یك ارش و نیم باشد ، چیزکی کمتر ـ زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز[۱۸] گرفته ، و مسجد[۱۹] شرقی شهرو بازارست که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق بـاشد ، درگاهی عظیم نیکو[۲۰] مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده‌اند ،ودوجناح بازبریده،

۱ــ ط : درآن . ۲ــ جملهٔ از « شهراست » تا اینجا از «ط» است . ۳ــ در « نپ» « از » بخط الحاقیست . ٤ــ نپ : در (بخط الحاقی) همه سر (ظ : سرتاسر) دیوارها راستیست . ٥ ــ ب ، نپ : مسجد . ٦ ــ ب ، نپ :آنست . ۷ ــ نپ : موسی رافرمود علیه‌السلام . ۸ ــ ط : وبسی. ۹ ــ ط :که . ۱۰ ــ ط : مسجد را . ۱۱ــ نپ :محمّد المصطفی؛ «ط» هر دوکلمه را ندارد . ۱۲ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ۱۳ــب،نپ: هم‌قبله آن . ۱٤ ــ ط ، ب : میدانستند . ۱٥ ــ نپ : بدانجا میکردند ؛ ب:... میکردند . ۱٦ــ ب : بینـم . ۱۷ ــ کلمه از « ط » است . ۱۸ ــ ب ، نپ : و درز ها بارزیر . ۱۹ــ ط : و مسجد بطرف . ۲۰ــط: نیکودارد .

درگاه و[1] روی جناح و ایوان درگاه[2] منقش کرده، همه بمیناهای[3] ملوّن که در گچ در نشانده‌اند بر نقشی[4] که خواسته‌اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی[5] همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد که عقل در آن متحیر شود. و گنبدی بس بزرگ بر سر این درگاه ساخته‌اند[6] از سنگ مهندم[7]، و دو در بتکلف ساخته، روی درها ببرنج دمشقی، که گویی زر[8] طلاست، در گرفته[9] و نقشهای بسیار در آن کرده هریك[10] پانزده گز بالا و هشت گز پهنا و این در را باب داود علیه السّلام گویند. چون[11] از این در[12] در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هر یك بیست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای[13] مرخّم ملوّن درزها بارزیز[14] گرفته و[15] بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بی گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانکه هر طاقی چهار پنج سنگ بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیك مقصوره، وچون از در در روند بر دست چپ که آن شمالست رواقی[16] دراز کشیده است شصت[17] وچهار طاق، همه بر سر[18] ستونهای رخام. و دری دیگرست هم براین دیوار که آنرا باب السقر[19] گویند ودرازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و ازجانب شمال دو در دیگر ست در پهلوی یکدیگر هریك هفت گز عرض[20] در دوازده گز ارتفاع و این در را باب الاسباط گویند، و چون از این در بگذری هم برپهنای مسجد که سوی مشرق میرود باز درگاهی عظیم بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدار که باب الاسباطست وهمه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم[21] باشد. و این در را باب الابواب

۱ـ نپ : او. ۲ ـ ط ، نپ : در گاه را. و «را» در «نپ» بخط جدید است. ۳ ـ ط: همه‌را بمیناهای؛ نپ : همه میناهای. ٤ ـ نپ : بکج در آن... بر نقش. ٥ ـ نپ : کتابة. ٦ـب ، نپ :ساخته. ۷ـ متن مطبوع :منهدم ؛ «ط» کلمه‌را ندارد. ۸ـط : زرو. ۹ـب:زرکوفته ؛ نپ : اصلا درکوفته (اصلاح) ذرکوفته ؛ «ط» ندارد. متن تصحیح قیاسیست. ۱۰ـ ط : وهریك. ۱۱ ـ ط : وچون. ۱۲ ـ نپ : دو. ۱۳ ـ ب ، نپ : ونعلهای. ۱٤ـ نپ : درز آن (متن مطبوع) بارزیر. ۱٥ـ واو از «ط» است. ۱٦ـ نپ : رواق. ۱۷ـ نپ : شبت. ۱۸ـ نپ: «سر» ندارد. ۱۹ـ ط: الشقر. ۲۰ ـ «نپ» کلمه را ندارد. ۲۱ـ ط : کمتر.

گویند از آن سبب که مواضع دیگر درها جفت جفتست مگر این سه دراست[1] ومیان آن[2] دو درگاه که برجانب شمالست، دراین رواق که طاقهای آن برپیل پایه‌هاست، قبه‌ییست و این را بستونهای[3] مرتفع برداشته وآن را بقندیلها ومسرجها بیاراسته‌اند[4] وآنرا قبهٔ یعقوب علیه‌السلام گویند، وآن جای نماز او بوده است .و برپهنای مسجدرواقیست وبرآن دیوار[5] دریست بیرون آن در دو[6] دریوزهٔ صوفیانست[7] وآنجا جایهای[8] نماز و محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوّفه همیشه آنجا مجاور باشند ونماز همانجا کنند، الا[9] روز آدینه که[10] بمسجد درآیند که آواز تکبیر بایشان برسد[11] .و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه‌یی بزرگ نیکو، و برقبه نوشته است که: «هذامحراب زکریاالنّبی علیه‌السلام» . وگویند او اینجا نمازکردی پیوسته. و بـر دیوار شرقی در میان[12] جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته‌اند ازسنگ مهندم[13] که گویی از سنگ یکپاره[14] تراشیده‌اند . ببالای[15] پنجاه گز و پهنای[16] سی گز، ونقّاشی ونقاری کرده، و ده[17] در نیکو بر آن درگاه نهاده ، چنانکه میان هـر دو در بیك پایه[18] بیش نیست ، و بر درها تکلف بسیارکرده ، ازآهن و برنج دمشقی ، و حلقه ها و میخها برآن زده ، وگویند این درگاه را[19] سلیمان بن داود علیه‌السلام ساخته است از بهر پدرش ، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق ازآن دو در ، آنچـه بـر دست راستست یکی را[20] باب‌الرّحمة گویند و دیگررا باب‌التّوبة . وگوینـد این[21] دراست که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ داود علیه السلام‌را[22] آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

---

۱ ـ ط : این در . ۲ـ نپ : این . ۳ ـ باء « بستونها» الحاقیست . ٤ ـ ط : بقنادیل...؛ ب : بقندیل و.... بیاراسته. ٥ ـ نپ واو اضافه دارد. ٦ـ نپ: درود(یا) : دروو . ۷ ـ نپ (دراصل) : در ویزه (باصلاح) : دریوزه است از صوفیان.و «ب» درحاشیه آورده: از عبارت « و بر پهنای مسجد » تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد . ۸ ـ ط ، ب : جاهای . ۹ـ نپ (دراصل) والا. بعد اصلاح شده است . ۱۰ـ« که» از «ط» است . ۱۱ـ نپ (دراصل) نرسد (اصلاح) : برسد . ۱۲ ـ نپ : بمیان . ۱۳ـ «ط» کلمه را ندارد ؛ ب : منهدم . ١٤ـط : از یکپاره‌سنگی ؛ نپ : از سنگ بیکپاره . ۱٥ـنپ : و ببالا . ١٦ـ نپ : وبپهنا ؛ ط : به پهنای . ۱۷ ـ شاید « دو » چنانکه از سطور بعد برمی‌آید (حاشیهٔ ب) . ۱۸ ـ نپ (اصل): بپایا به(اصلاح) : بیکپایه. ۱۹ ـ « را » در «نپ» بخط الحاقیست . ۲۰ ـ «یکی‌را» از « ط » است . ۲۱ـ نپ:آن. ۲۲- ب ، نپ: «را » ندارد .

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی، وکنون[1] دهلیز را مسجد ساخته اند وآنرا بانواع فرشها بیاراسته و خدّام آن جداگانه باشد، و مردم بسیار آنجا روند و نماز کنند و تقرّب جویند بخدای تبارك وتعالی بدان که آنجا[2] توبهٔ داودعلیه‌السلام قبول افتاده همه خلق امیددارند[3] و از معصیت باز گردندو گویند داود علیه‌السلام پای از عتبه دراندرون نهاده بود که وحی آمد ببشارت که ایزد سبحانه و تعالی توبهٔ او[4] پذیرفت، اوهمانجا مقام کرد وبطاعت مشغول شد ومنکه ناصرم درآن مقام نماز کردم و ازخدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبرّا از معصیت طلبیدم، خدای سبحانه و تعالی همهٔ بندگان را توفیق آنچه[5] رضای اودرآنست روزی کناد واز معصیت توبه دهاد بحرمة[6] محمّد وآله‌الطّاهرین.

و بر دیوارشرقی‌چون بگوشه‌یی‌رسد که‌جنوبیست، و قبله برضلع جنوبیست[7]، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد، و[8]سقف سنگین برستونهای رخام ومهد عیسی علیه‌السلام[9] آنجا نهاده است و آن مهد[10] سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من درآنجا نماز کردم وآنرا در زمین سخت کرده‌اند، چنانکه نجنبد، وآن مهدیست که عیسی بطفولیّت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد[11] در این مسجد بجای محراب نهاده‌اند و محراب مریم علیهاالسلام‌دراین مسجدست بر جانب مشرق، و محرابی دیگر ازآن زکریا علیه‌السلام درآنجاست[12] وآیات قرآن که در حقّ زکریّا و مریم آمده است نیز[13] برآن محرابها نوشته‌اند، وگویند مولد[14] عیسی علیه‌السلام در این مسجد بوده و[15] سنگی از ین ستونها نشان دو انگشت دارد که گویی کسی بدو انگشت آنرا بگرفته[16] است، گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱ـ کلمه از «ط» است. ۲ ـ ط : جویند و بدان سبب که. ۳ـ نپ، ط:امیدوارند. ۴ ـ ط : او را. ۵ ـ نپ : وآنچه. ٦ ـ ب، نپ : بحق. ۷ـ (عبارت‌قدری‌مضطرب است. حاشیهٔ ب). ۸ـ «نپ»واو ندارد. ۹ ـ کلمه در «ب» نیست. ۱۰ ـ کلمه در «ط» نیست؛ نپ : مهدیه. ۱۱ـ نپ :گفت ...؛ ط :... مهدرا. ۱۲- ب، نپ: اینجاست. ۱۳- نپ: بیشتر. ۱٤ـ نپ : مولود. ۱۵ـ واو از«ط»است. ۱٦ـط، ب: گرفته.

ستون را[1] بدو انگشت بگرفته[2] بود، و این مسجد معروفست بمهدعیسی علیه‌السلام، و قندیلهای بسیار برنجین و نقره گین[3] آویخته چنانکه همه شبها سوزد. وچون ازدر این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشهٔ مسجد بزرگ رسند، مسجدی دیگرست عظیم نیکو، دو باره[4] بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجدالاقصی گویند و آن آنست که خدای عزّوجلّ مصطفی[5] را ﷺ شب معراج ازمکه آنجا آورد و از آنجا بآسمان شدچنانکه درقرآن آنرا یاد کرده است: «سبحان الّذی اسری بعبده لیلا من المسجدالحرام الی المسجدالاقصی» الایة* و آنجا را عمارتی بتکلف کرده‌اند و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه[6] خدمت آنرا کنند[6]. و چون بدیوارجنوبی بازگردی‌از آن گوشه مقداردویست گز پوشش نیست و ساحتست وپوشش مسجد بزرگ که مقصوره دروست بر دیوار جنوبیست وغربی. این‌پوشش را چهار صد و بیست[7] ارش طولست درصد و پنجـاه ارش عرض[8] و دویست و هشتاد ستون رخامیست و بر سر[9] اسطوانها طاقی ازسنگ درزده و همه سروتن[10] ستونها منقش است و درزها را بارزیز[11] گرفته چنانکه از آن محکم‌تر نتواند بود و میان دو ستون شش گزست همه فرش رخام[12] ملوّن انداخته و درزها بارزیز[13] گرفته و مقصوره بروسط‌دیوار جنوبیست بسیار بزرگ‌چنانکه شانزده ستون درآنجاست و قبه‌یی نیزعظیم بزرگ‌منقّش بمینا چنانکه صفت کرده آمد ودرآنجا حصیرهای‌مغربی انداخته[14] و قندیلها و مسرجهاجدا جدا[15] بسلسله‌ها آویخته است. و محرابی بزرگ ساخته‌اند، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رخام باشد[16] برنگ عقیق

۱– نپ «را» ندارد. ۲–ب: گرفته. ۳–ب، نپ: نقرگین. ٤–«دوو» در «نپ» نیست. ٥– «ط»: حضرت‌مصطفی و. ٦– کلمه در «نپ» نیست. ۷– «ط» جملهٔ «که مقصوره ...» راتا اینجا ندارد. ۸– چهارکامهٔ اخیر در «ط» نیست. وافزوده: طولست که مقصوره ازدست‌راست بردیوارجنوبی و غربی آنست. پوشش آن‌چهارصدو پنجاه‌ارش‌عرض ۹–نپ: برسراین ۱۰– نپ: بن ۱۱– نپ: درزها را ...؛ ب: ... بارزیر ۱۲– نپ: خام. ۱۳– ب: ارزیر. ۱٤–نپ (دراصل): آویخته (اصلاح) انداخته. ۱٥– نپ: سرجها را جداست. ۱٦– ب، نپ: است.

* سورهٔ اسری آیهٔ ۲.

سرخ. و تمامت ازارهٔ[1] مقصوره رخامهای ملوّن. وبردست‌راست محراب معاویه است و بردست چپ محراب عمراست رضی‌الله عنه[2] و سقف این مسجد بچوب‌پوشیده‌است، منقش و متکلف ، و بر در و دیوار[3] مقصوره که باجانب ساحتست پانزده درگاهست و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هریك ده‌گز علو در شش‌گز عرض ، ده از آنجمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست‌گزست و پنج بر آنکه صدوپنجاه‌گزست،[4] وازجملهٔ آن درها یکی برنجی است[5] بیش ازحد بتکلّف ونیکویی[6] ساخته‌اند، چنانکه گویی‌زرین است،[7] بسیم سوخته نقش‌کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست ،گویند مأمون از بغداد فرستاده است ، وچون همهٔ درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که گویی ساحت بی‌سقفست اما وقتی‌که باد و باران باشد درها[8] باز نکنند ، روشنی از روزنها[9] باشد.و برچهارجانب‌این‌پوشش‌از آن‌هر‌شهری‌ازشهرهای‌شام‌وعراق‌صندوقهاست و مجاوران نشسته ، چنانکه اندر مسجد الحرامست[10] بمکه ، شرفهاالله تعالی . و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ‌که ذکر رفت رواقی است[11] بچهل ودو طاق وهمهٔ ستونهایش[12] از رخام ملوّن و این رواق بارواق مغربی پیوسته است[13] و در اندرون پوشش حوضیست در زمین[14] که چون سر نهاده باشد بازمین مستوی باشد جهت آب تا چون باران آید در آنجا رود . وبردیوار جنوبی دریست وآنجا متوضاست وآب ، که اگر کسی محتاج وضو[15] شود درآنجا رود وتجدید وضو کند ، چه اگر ازمسجد بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد وهمهٔ‌پشت‌بامها بارزیز[16] اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در[17] زمین بریده ، چه مسجد بیکباره[18] برسر سنگست، چنانکه هرچند باران ببارد هیچ آب‌بیرون نرود و تلف نشود[19] همه درآبگیرها رود ومردم برمیدارند. وناودانها از ارزیز[16] ساخته که

۱ـ نپ : آزار . ۲ ـ ط : عمر . ۳ ـ کذا (ظ :وبردو دیوار ؛ حاشیهٔ ب) .
٤ ـ (در حاشیهٔ ب توضیحی راجع به ارش وگز آمده است که در فهرست‌لغات خواهیم آورد) .
٥ ـ ب ، ط : برنجی . ٦ ـ نپ : نیکو . ۷ ـ «ط» و بسیم . ۸ . نپ : بارندگی ... و درها . ۹ـ نپ (در اصل) : روز (اصلاح) : روزنها. ۱۰ـ نپ ، ب : مسجد حرامست .
۱۱ـ (در حاشیه «ب» راجع بکلمهٔ رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد) .
۱۲- ب؛ نپ: ستونهاش . ۱۳- نپ: پیوسته. ١٤- ب،نپ: حوضی‌درزمین‌است. ۱٥-ب:وضوی؛ نپ: وضویی. ١٦- ب:ارزیر. ۱۷- ط :که در. ۱۸-ب، نپ: بیکبار .۹.: ـ واواز«ط»است.

آب بدانها فرود[۱] آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده و[۲] سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمجری رود و بحوض رسد، ملوّث ناشده، و آسیب بوی نارسیده[۳]. و در سه فرسنگی شهر آبگیری دیدم عظیم که آبها که از کوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن را راهی ساخته‌اند[۴] که بجامع شهر رود، ودر همهٔ شهر فراخی آب درجامع باشد. اما در همهٔ[۵] سراها حوضهای آب باشد از آب باران، که آنجا جز آب باران نیست، وهر کس آب بام خود گیرد. و گرمابه ها وهرچه باشد همه از آب باران باشد و این حوضها که در جامعست هر گز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقّی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده‌اند که هر گز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان علیه‌السلام کرده است، وسر حوضها چنانست که چون تنوری، وسرچاهی سنگین‌ساخته[۶] است برسرهرحوضی، تاهیچ چیزدرآن نیفتد، وآب آن شهر از همهٔ آبها خوشترست و پاکتر، و اگر اندك بارانی ببارد تا دو سه روز ازناودانها آب میدود، چنانکه هوا صافی شود واثرازابر[۷] نماند[۸]، هنوز قطرات باران همی چکد[۹].

گفتم[۱۰] که شهر بیت‌المقدس برسر کوهیست[۱۱] و زمین هموار نیست، امامسجدرا زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد، بنسبت مواضع هر کجا نشیبست دیوار مسجد بلندترست از آنکه، پی برزمین نشیب نهاده‌اند، و هر کجا فرازست[۱۲] دیوار کوتاه‌ترست، پس بدان موضع که‌شهر ومحله‌ها درنشیبست[۱۳] مسجدرادرهاست که همچنانکه نقب[۱۴] باشد، بریده‌اند، و بساحت مسجد بیرون آورده، واز آن درها یکی را «باب‌النّبی»ص[۱۵] گویند، و این در از جانب‌قبله‌یعنی جنوبست[۱۶] واین‌راچنان ساخته‌اند که ده گز پهنا دارد و ارتفاع بنسبت درجات[۱۷] جایی پنج گز علوّ دارد یعنی

۱ــ ب : بدان...؛ نپ: بدان فرو . ۲ــ واو از «ط» است . ۳ــ ط،ب : نرسیده .
٤ ــ ط :راه ...؛ ب : راه‌ساختند . ٥ــ کلمه در «نپ» نیست . ٦ــ ب،ط «ساخته» ندارد .
۷ــ «ازابر» مخصوص«ط» است . ۸ــ نپ: نمانده . ۹ نپ: می‌چکد. ۱۰ــ نپ: گفتیم .
۱۱ــ نپ :کوهست . ۱۲ــ نپ : فرازیست. ۱۳ــ نپ : نشیب . ١٤ ــ نپ : لقب .
۱۵ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ١٦ــ ط : جنوبیست . ۱۷ ــ ط: بیست درجه .

سقف این ممر ، در جایی[1] بیست گز علوّست. و بر پشت آن پوشش مسجدست، و آن ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته‌اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوّت بشری بدان رسد که آن سنگ را نقل و تحویل کند. و میگویند آن عمارت را سلیمان بن داود علیه‌السلام کرده است و پیغمبر صلعم[2] درشب معراج از آن راهگذر[3] درمسجد آمد و این باب برجانب راه مکه است ، و بنزدیك در، بر دیوار، باندازهٔ سپری بزرگ بر سنگ نقشیست[4] گویند که حمزةبن عبدالمطلب عم رسول صلعم[5] آنجا نشسته است سپری بر دوش بسته ، پشت بر آن دیوار نهاده ، و آن[6] نقش سپر اوست. و براین در مسجد که این ممر ساخته‌اند دری[7] بدو مصراع بر آنجا نشانده ، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گز ارتفاع دارد وغرض از ساختن این در آن بوده‌است[8] تا مردم آن محله را که این ضلع مسجد با آنجاست بمحلهٔ دیگر نباید شد . وچون[9] درخواهند رفت بردر[10] مسجد از دست راست[11] سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده ارش[12] و عرض آن چهار ارش[13] . در ین مسجد از ین بزرگتر هیچ سنگی نیست ، اما سنگهای چهار گز و پنج گز بسیارست که بر دیوارها[14] نهاده‌اند از زمین ، بسی[15] وچهل گز بلندی. و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را « باب‌العین »گویند که چون از این در بیرون روند[15] و بنشیبی فرو روند آنجا چشمهٔ سلوان‌است. ودری دیگرست همچنین درزمین برده، که آنرا باب‌الحطة[17] گویند. وچنین گویند که این در آنست که خدای عزّ وجلّ بنی اسرائیل را بدین در فرمود در رفتن بمسجد ، قوله[18] تعالی : « ادخلواالباب سجّداً وقولواحطة نغفرلکم خطایاکم و سنزیدالمحسنین »[19] و دری دیگرست و آن را «باب‌السّکینه» گویند و در دهلیز آن مسجدیست با محرابهای بسیار ودراولش بسته[20] است که کسی در نتواندشد[21]. گویند

۱ــط، ب : جاها . ۲ــب، نپ: علیه‌الصلوات(نپ: الصلوة) والسلام. ۳ــب،ط: رهگذر.
٤ ــ ط : نقش‌است . ٥ ــ ب ، نپ : علیه‌السلام . ٦ ــ نپ : آن . ۷ ــ نپ : و دری .
۸ــط: بوده. ۹ــب،ط: چون. ۱۰ــب،ط: و بردر. ۱۱ــنپ بخط الحاقی. ۱۲ــنپ: یازده .
۱۳ ــ نپ : چهار ارش علو و ؛ ب : و چهارارش عرض همچنین . ۱٤ ــ ب ، نپ : دیوار .
۱٥ــ ط : بستی . ۱٦ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱۷ ــ نپ : الخطه . ۱۸ــ ط : بمسجد را لقوله . ۱٦ــ سورهٔ۲ (بقره) آیهٔ ٥٥ ۲۰ــ نپ : (دراصل) : بس ، (اصلاح) : بسته .
۲۱- اصل: نتوان . متن تصحیح قیاسیست .

تابوت سکینه که ایزد تبارك و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجـا نهاده است که فرشتگان بر گرفتندی . و جملهٔ درهای‌جامع بیت‌المقدس از[۱] زیر و بالای نه دراست که صفت کرده آمد.[۲]

صفت دکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره کـه پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است- برمیان آن دکانی[۳] نهاده است و آن[۴] دکان[۵] از بهر آن کرده‌اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته‌اند[۶] که آنرا بپوشش درآورند . این دکان[۷] اساس نهاده‌اند[۸] سیصد و سی ارش در سیصد ارش ، ارتفاع آن دوازده گز ، صحن آن هموار و نیکو ، بسنگ رخام و دیوارهاش[۹] همچنین،[۱۰] درز های آن بارزیز[۱۱] گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رخام همچون حظیره کرده. و این دکان[۱۲] چنانست که جـز بدان راهها که بجهة آن ساخته‌اند ، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بـر دکان[۵] روند ، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی درمیان این دکان[۵] در زیرزمین ساخته‌اند که همهٔ بارانها که بر آنجا بارد آب[۱۲] بمجرایها[۱۳] در ین حوض رود . و آب این حوض از همهٔ آبها که درین مسجد ست پاکیزه‌تر و خوشترست . و چهار قبّه در این دکان[۵] است، ازهمه بزرگتر قبّهٔ صخره است که آن قبله بوده‌است .

صفت قبّهٔ صخره - بنای مسجد را چنان‌نهاده است که دکان بمیان‌ساحت آمده و قبّهٔ صخره بمیان‌دکان‌و‌صخره‌بمیان قبّه. و این[۱۴] خانه‌ییست‌مثمّن راست،‌چنانکه‌هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه ارش است . و چهار در بر چهـار جانب آن نهاده ، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی ، ومیان هر دو در ضلعیست و همـهٔ دیوار بسنگ[۱۵] تراشیده کرده‌اند مقدار بیست ارش ، و صخره را بمقدار صدگز دور باشد

---

۱ - ب، نپ: «جامع» و «از» ندارند . ۲ـ ب ، ط : کرده‌ام . ۳ـ ط: دکان. ٤ ـ کلمه در « نپ » نیست . ٥ـ نپ: دکانی. ٦ ـ ب ، ط : نتوانسته . ۷ ـ نپ:... دکانی ؛ط : بر این دکان . ۸ ـ «ط» کلمهٔ عرض اضافه دارد . ۹ ـ ط : دیوارهایش . ۱۰ - نپ : ودرزهای . ۱۱ ـ ب: بارزیر . ۱۲ـ نپ : آب آن. ۱۳ـ ط: بمحرابها (ظ : بمحریهاـ حدس حاشیهٔ «ب») . ١٤ ـ (یعنی قبهٔ صخره . حاشیهٔ «ب») . ۱۵ ـ نپ (در اصل:) بر سنگ (اصلاح) : از سنگ . ١٦ـ ط : وصخره .

و نه شکلی راست دارد ، یعنی مربّع یا مدوّر[1] بل سنگیست نامناسب اندام[2] چنانکه سنگهای کوه باشد[3] و بچهار جانب صخره چهار ستون بنا کرده اند مربع ، ببالای دیوار خانهٔ مذکور ، و میان هر دوستون از[4] چهارگانه، جفتی اسطوانهٔ رخام قایم کرده همه ببالای[5] آن ستونها، و برسر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیاد گنبدی است[6] که صخره در زیر آنست ، و دور صد و بیست ارش باشد و میان دیوار خانه و این ستون ها و اسطوانها، یعنی آنچه مربعست و بنا کرده اند ستون میگویم[7] و آنچه تراشیده و از یك[8] پاره سنگ ساخته ، مدوّر، آنرا اسطوانه میگویم[7]. اکنون میان این ستونها و دیوار خانه[9] شش ستون دیگر بناکرده است ، ازسنگهای مهندم[10] ومیان هر دوستون سه عمود رخام ملوّن بقسمت[11] راست نهاده، چنانکه درصف اوّل میان دوستون دوعمود بود، اینجا میان دو ستون سه عمود[12] است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده، که هر شاخی پایهٔ طاقی است و بر سر هر[13] عمودی دو شاخ ، چنانکه بر سرهر[14] عمودی پایهٔ دو طاق و بر سر هر ستونی پایهٔ چهارطاق افتاده است، آنوقت این گنبد عظیم برسر این دوازده ستون[15] که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری[1] آن قبّه چون سر کوهی پیدا باشد ، زیراکه از بن گنبد تا سر گنبد سی ارش باشد و برسر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن دیوارخانه است وخانه[17] بر دکان[18] نهاده است که آن دوازده گز ارتفاع دارد ، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت ودو گز باشد . وبام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوار ها[19] بصفتی[20] که مثل آن کم افتد ، وصخره مقدار بالای مردی اززمین برترست. وحظیره یی از رخام برگرد او[21] کرده اند . تا دست بوی نرسد . و صخره سنگی کبودرنگست

---

۱ ــ ط : یعنی مدور یا مربع . ۲ ــ ب ، نپ : ... سنگی....اندامست . ۳ ــ ب،ط: کوهی . ۴ ــ « ط » ، « از » ندارد . ۵ ــ ط : بالای . ۶ ــ نپ (دراصل) : گنبد . (اصلاح) گنبدیست . ۷ــ نپ : می گوئیم . ۸ ــ ط : بیك . ۹ــ ظاهراً شش کلمهٔ اخیر تکرار شده است. ۱۰ــ ط : منهدم. ۱۱ ــ ط : و بقسمت . ۱۲ ــ (از عمود گویا مراد اسطوانه است . حاشیهٔ ب) . ۱۳ ــ کلمه از « نپ است » . ۱۴ ــ کلمه از « ط » است .
۱۵ــ ط : ستون است . ۱۶ ــ ط : نیکوی . ۱۷ ــ (مراد از خانه قبهٔ صخره است . حاشیهٔ ب) . ۱۸ ــ نپ : دکانی . ۱۹ ــ نپ ، ب : دیوار . ۲۰ــ ب،نپ : بصنعتی . ۲۱ــ ط: آن .

و هرگز کس[۱] پای بر آن ننهاده است . و از آنسو که قبله است یکجای نشیبی دارد و چنانست که گویی بر آنجا کسی[۲] رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته‌است، چنانکه گویی گِل نرم بوده که نشان انگشتان پای در آنجا بمانده است[۳] و هفت پی چنین برش است و چنان شنیدم که ابراهیم علیه‌السّلام آنجا بوده است و اسحق علیه‌السّلام کودک بوده است و[۴] بر آنجا رفته و آن نشان پای اوست . و در آن[۵] خانهٔ صخره همیشه مردم باشند[۶] از مجاوران و عابدان، و خانه را[۷] بفرشهای نیکو بیاراسته‌اند از ابریشم وغیره ، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره آویخته[۸] است بسلسلهٔ نقره‌گین[۹] و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته که وزن آن چندست و آن قندیلها[۱۰] سلطان مصر ساخته است چنانکه[۱۱] حساب برمیگرفتم[۱۲] یکهزارمن نقره آلات[۱۳] در آنجا بود و شمعی[۱۴] دیدم هم آنجا بس بزرگ چنانکه هفت ارش درازی او بود و ستبری سه شبر ، همچون[۱۵] کافور سپید[۱۶] و بعنبر سرشته بود[۱۷] وگفتند هر سال سلطان مصر شمع بسیار[۱۸] بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ با آن باشد[۱۹] و نام سلطان بزر، بر آن[۲۰] نوشته . و این مکان[۲۱] جاییست که سیوم خانهٔ خدای سبحانه و تعالی است ، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت‌المقدس گزارند[۲۲] ببیست و پنجهزار نماز قبول افتد ، و آنچه بمدینهٔ رسول صم[۲۳] کنند هر نمازی بپنجاه هزار نماز شمارند، و آنچه بمکهٔ معظمه[۲۴] شرّف‌الله تعالی[۲۵] گزارند بصد هزار نماز

---

۱ ــ ب ، نپ :کسی . ۲ ــ نپ : بخط الحاقی . ۳ ــ ط : بمانده . ٤ ــ واواز «ط» است. ٥ ــ نپ :این . ٦ ــ نپ : باشد . ٧ ــ ب : خانه ؛ نپ (بخط الحاقی) : خانه را . ٨ــ ط : ب : برآویخته‌است . ٩ ــ ب : نقرگین . ١٠ ــ نپ (بخط الحاقی) : قندیلها را ؛ ط : قندیلها را . ١١ ــ اصل همه جا : چنانچه (متن تصحیح قیاسیست) . ١٢ ــ ب ، نپ: میگرفتم . ١٣ ــ نپ :آلت . ١٤ ــ بجز « نپ » : شمعی. ١٥ ــ ب، نپ : چون . ١٦ ــ ب : زباجی ؛ نپ : رماحی (ظ: رباحی حاشیهٔ «ب») اما صحیح ریاحی است . ١٧ ــ کلمه در « نپ » نیست . ١٨ ــ بجز « نپ » : بسیار شمع . ١٩ ــ ط ، ب و « نپ» اصلاح شده : و یکی از آنها این بزرگ باشد . متن ما از « نپ» است قبل از اصلاح . ٢٠ ــ ط : بر زیر آن ؛ نپ : (در اصل) :آنجا ، (ظ:آنخانه؟. حاشیهٔ ب) (اصلاح):آن. ٢١ ــ کلمه از «ط» است. ٢٢ ــ اصل:گذارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیهٔ «ب» است) . ٢٣ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ٢٤ ــ نپ : بمکه گزارند . ٢٥ ــ سه کلمهٔ اخیر دد «ط» نیست .

قبول افتد ، خدای عزّ وجلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کناد .

گفتم[۱] که همهٔ بامها و پشت گنبدها را بارزیز[۲] اندوده‌اند و بچهار جانب خانه درهای بزرگ برنهاده است دو مصراعی[۳] از چوب ساج، و آن‌درها پیوسته بسته‌باشد. و بعد از این خانه قبّه‌ییست که آن را قبّهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ[۴] داود علیه‌السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند[۵] حق را دست بدان نرسیدی وظالم و غاصب را دست از آن کوتاه آمدی[۶] و این معنی نزدیك علمامشهورست، و آن قبّه بر سر هشت عمود رخامست وشش ستون سنگین ، و همهٔ جوانب قبّه گشاده است ، الاّ[۷] جانب قبله که تا سر بسته است ومحرابی نیکودر آنجا ساخته. وهم برین دکان قبّه‌یی دیگرست بر چهار عمود رخام[۸] و آنرا نیز جانب قبله بسته است[۹]، محرابی نیکو بر آن ساخته، آن را قبّهٔ جبرئیل علیه‌السلام گویند ، و فرش دراین گنبد نیست ، بلکه زمینش خود[۱۰] سنگست که هموار کرده اند ، گویند شب معراج براق را آنجا آورده اند تا پیغمبر[۱۱] ص[۱۲] رکوب کرد . واز پس آن[۱۳] قبّه‌یی دیگرست که آنراقبهٔ رسول[۱۴] ص[۱۲] گویند ، میان این قبّه وقبهٔ جبرئیل‌بیست ارش باشد، واین قبه نیز بر سر[۱۵] چهار ستون[۱۶] رخامست وگویند شب معراج رسول‌ص[۱۲] اول بقبّهٔ صخره نماز کرد[۱۷] و دست بر صخره نهاد وچون بیرون می‌آمد صخره از برای جلالت‌او برخاست و رسول‌ص[۱۲] دست بر صخره نهاد تا بازبجای خود شد وقرارگرفت وهنوز[۱۸] آن‌نیمه معلّقست ،ورسول صلی‌الله علیه و آله[۱۵] وسلم ازآنجابآن[۱۹] قبه آمد که‌بدومنسوبست‌و بر براق نشست و تعظیم این[۲۰] قبه ازآنست. ودرزیر صخره‌غاریست‌بزرگ‌چنانکه[۲۱] همیشه شمع در آنجا افروخته باشد وگویند چون‌صخره‌حرکت برخاستن‌کرد زیرش

۱ ــ نپ : گفتیم ؛ ط : و گفتم . ۲ ــ ط : ... از ار زیز ؛ ب : گنبدها بار زیز .
۳ ــ ب ، نپ : دو مصراع . ٤ ــ کلمه از « نپ» است . ٥ ــ نپ : صاحب. ٦ــ ب ، نپ : دست بدان نرسیدی . ۷ ــ ط : جز . ۸ ــ نپ : رخامین. ۹ــ ط : دوخته است .
۱۰ ــ ط : خورده . ۱۱ ــ نپ : پیغمبر ما . ۱۲ ــ نپ ، ب : علیه‌الصلوة والسلام .
۱۳ ــ نپ : این . ١٤ ــ نپ : رسل . ١٥ــکلمه از « ط » است . ١٦ــ اینجا گویا ستون را مرادف اسطوانه استعمال‌کرده است چه تعریف سابق‌الذکر ستون با رخام بودن‌این‌گویا نمیسازد (حاشیهٔ ب) . ١٧ــ ط :کرده . ١٨ ــ نپ : هنوز .(بدون‌واو)١٩٠ــنپ : باین .
٢٠ ــ نپ : آن . ٢١ــ ط ، ب : چنانچه.

خالی شد وچون قرار گرفت همچنان بماند .

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست ـ بشش موضع راه بر دکانست و هریکی را نامیست : از جانب قبله دو راهست[1] که بآن درجه ها برروند که چون بر میان جای[2] ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد ودیگری[3] بر دست چپ ،آنرا که بردست راست بود مقام‌النّبی‌ص[4] گویند وآنراکه بردست‌چپ بود مقام غوری . و مقام‌النّبی[5] از آن گویند که‌شب معراج پیغمبرص[6] برآن درجات‌بر دکان رفته است و ازآنجـا در قبّهٔ صخره رفته . و راه حجاز نیز بر آنجانب است . اکنون این درجاترا پهنای[7] بیست ارش باشد، همهٔ درجه ها ازسنگ تراشیدهٔ مهندم[8] چنانکه هر درجه یکپاره[9] یا دو پاره سنگست‌مربّع بریده و چنان ترتیب داده[10] که اگرخواهند با[11] ستور بآنجا برتوانند[12] شد ، و بر سر درجات چهارستونست ، از سنگ رخام سبز ،که بزمرّدشبیه است ، الاآنکه[13] برین رخامها نقطه بسیارست‌ازهر رنگ . وبالای هر عمودی از این ده ارش باشد و سطبری چندانکه درآغوش دومرد گنجد ، و بر سر این چهار عمودسه طاق زده است‌چنانکه‌یکی‌مقابل درجه[14] ودو بر دو جانب ، و پشت طاقها راست‌کرده و این را شرفه وکنگره برنهاده چنانکه مربعی مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر[15] و مینا منقّش‌کرده انـد چنانکه از آن خوبتر نباشد. و دارافزین دکان همه‌سنگ‌رخام‌سبز منقّطست وچنانست که‌گویی‌بر[16] مرغزارگلها شکفته است . و مقام غوری چنانست که بریك موضع سه درجه[17] بسته است : یکی محاذی دکان ، و دو بر جنب دکان ، چنانکه از سه جای مردم برروند ، و از[18] اینجا نیزبر سه درجه همچنان عمودها نهاده است وطاق بر سر آن‌زده و شرفه

---

۱ ـ ط ، ب : دو راهیست . ۲ ـ ط ، ب : جایی . ۳ ـ ط ، ب : دیگـر .
٤ ـ ب : نپ ، علیه‌السلام . ٥ ـ ط : النبی صم . ٦ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام.
۷ ـ نپ : پهنا . ۸ ـ ط : منهدم . ۹ ـب، ط : بیکپاره . ۱۰ ـ نپ : بترتیب ساخته ؛ ب : ... ساخته . ۱۱ ـ « با » در « نپ » بخط الحاقیست . ۱۲ ـ نپ : تواند .
۱۳ ـ بجز « ط » : برآنکه . ١٤ـ ب، ط : در. ١٥ـ نپ : بر. ١٦ـ در « نپ » « بر » بخط الحاقیست . ۱۷ ـ کلمه در «ط» نیست . ۱۸ـ ظاهراً «از» زائدباشد.

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم[۱] از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی، وبر پیش ایوان نوشته بزر و کتابهٔ[۲] لطیف که : « امر به‌الامیر لیث الدوله نوشتکین[۳] غوری » . و گفتند این لیث‌الدوله بندهٔ سلطان مصر بوده‌است[۴] واین راهها و درجات وی ساخته است[۵] وجانب مغربی دکان هم دوجایگاه درجها بسته‌است و راه کرده ، همچنان بتکلّف که‌شرح دیگرها را گفتم[۱] . و برجانب مشرقی‌هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده وطاق ساخته و کنگره بر نهاده، آنرا مقام شرقی گویند . و ازجانب شمالی راهیست از همه عالی‌تر و بزرگتر وهمچنان عمودهاوطاقها ساخته‌و آنرا مقام‌شامی[۶] گویند، وتقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته‌اند صدهزار دینار خرج شده باشد .

و بر ساحت مسجد ، نه بر دکان، جاییست چندانکه مسجدی‌کوچك‌برجانب شمالی، که آنرا چون حظیره ساخته‌اند ازسنگ تراشیده ودیوار او ببالای مردی‌بیش نباشد[۷] وآنرا محراب داود[۸] گویند. و نزدیك‌حظیره سنگیست ببالای‌مردی که ـ روی چنانست که زیلوی[۹] کوچك‌بر آن[۱۰] موضع‌افتد[۱۱] سنگ ناهموار ، وگویند‌این کرسی سلیمان‌علیه‌السلام[۱۲] بوده‌است‌و گفتند که‌سلیمان‌علیه‌السلام بر آنجانشستی‌بدانوقت که عمارت مسجد همی‌کردند . این معنی در جامع بیت‌المقدس دیده بودم وتصویر کرده و همانجا بر روزنامه‌یی که داشتم‌تعلیق زده.[۱۳] از نوادر بمسجد[۱۴] بیت‌المقدس درخت جوز[۱۵] دیدم .

پس‌ازبیت‌المقدس زیارت[۱۶] ابرهیم خلیل‌الرّحمن علیه‌السلام[۱۷] را عزم‌کردم[۱۸] ، چهارشنبهٔ غرهٔ ذی‌القعدهٔ سنهٔ ثمان[۱۹] وثلثین‌واربعمایه[۲۰] . ازبیت‌المقدس تاآنجاکه آن

---

۱ ــ نپ : گفتیم . ۲ ــ ط : کتابت ۳ ــ نپ : توشتکین . ۴ ــ ط ، ب: بوده . ۵ ــ ط : ساخته . ۶ ــ نپ : السامی . ۷ ــ ب ، نپ : باشد . ۸ ــ ط:داودعلیه‌السلام. ۹ ــ نپ (در اصل) : ربلولی (اصلاح) : ریلولی . ۱۰ ــ ب : کوچکتر از آن . ۱۱ــ این جمله از « سروی » تا اینجا مضطر ب و نامفهوم است و لابدتحریفی وغلطی در آن هست (حاشیهٔ ب) . ۱۲ ــ علیه‌السلام از « ط » است . ۱۳ ــ مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعست ؟ (حاشیهٔ ب) . ۱۴ ــ نپ : بمسجد آدینه . ۱۵ ــ ب : حور ؛ نپ : خورد (= مورد ؛ حاشیهٔ ب) . ۱۶ - نپ : بزیارت . ۱۷ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ــ ط :کرده . ۱۹ــکلمه در« نپ» نیست . ۲۰ ــ «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود .

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب میرود و در[1] راه دیهـای بسیارست و زرع[2] وباغ بسیار[3] و درختان بی‌آب ، از انگور و انجیر و زیتون وسماق خود روی[4] نهایت‌ندارد[4] . بدوفرسنگی شهر چهار دیه‌استو آنجا چشمه‌ییستوباغ وبساتین‌بسیار و آنرا فرادیس‌گویند ، خوشی موضع را[5] . و بیکفرسنگی‌شهربیت‌المقدس ترسایان‌را جاییست‌که آنرا عظیم بزرگ میدارند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایـران بسیار رسند و آنرا بیت‌اللحم گویند و ترسایان قربان[6] آنجاکنند و از روم آنجا بسیار آیند و من آنروزکه ازشهر بیامدم[7] شب آنجا بودم .

صفت مشهد[8] خلیل علیه‌السلام[9] ـ اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل گویند و نام دیه[10] نگویند ، نام آن دیه مطلون[11] است و بر این مشهد وقفست[12] بـا بسیار دیهای[13] دیگر و بدین دیه[10] چشمه‌ییست که از سنگ بیرون می‌آید آبکـی اندك و راهی دور، جوی‌بریده‌و آنرا نزدیك‌دیه[10] بیرون آورده وازبیرون دیه[10] حوضی ساخته‌اند سرپوشیده آن‌آب را درآن حوض همی گیرند[14] تا تلف نشود ، تـا مردم دیه[10] و زایران راکفاف باشد . مشهد برکنار دیه است از سوی جنوب و آنجا جنوب مشرقی[15] باشد . مشهد چهار دیواریست از سنگ تراشیده ساخته وبالای آن هشتاد ارش در پهنای چهل ارش ، ارتفاع[16] دیوار بیست ارش . سر دیـوار دو ارش ثخانت دارد . و محراب ومقصوره‌یی کرده است ازپهنای این‌عمارت، و درمقصوره محرابهای نیکو ساخته‌اند ، و دو گور در مقصوره نهاده است ، چنانکه سرهای ایشان از سوی قبله است و هر دوگور بسنگهای تراشیده ببالای مردی برآورده‌اند ،آنکه بر دست

---

۱ ـ ب ، نپ : بر . ۲ ـ نپ : رز . ۳ـ ب : بسیار است . ٤ ـ ط : بی نهایت؛ نپ : خودنهایت ندارد و . ٥ ـ نپ (اصل مانندمتن‌ما) (باصلاح‌جدید) : ازخوشی‌موضع . ٦ ـ ب ، ط : آنجا قربان . ۷ ـ ط: میآمدم . ۸ ـ کلمه‌از«ط»است . ۹ ـ ب ، نپ : صلوات‌الله علیه . ۱۰ ـ نپ : دیهه . ۱۱ـ نپ : (دراصل) :مرطلون (اصلاح) : مرطون(= حبرون ؛ معجم‌البلدان یاقوت ج ۲ ص ٤٦۸ حاشیهٔ ب) . ۱۲ـ نپ (اصلاح‌جدید) : وقفیست . ۱۳ـ نپ : دیهه‌های . ١٤ـ نپ : میگیرند . ١٥ـ ط: جنوبی‌و مشرقی. («ب» در حاشیه نسبت باین‌ترکیب اظهارتردید کرده‌است). ١٦ ـ (عبارت مفهوم نیست میگویـد بالای آن هشتاد ارش و ارتفاع‌بیست ارش‌فرق بین« بالا» و«ارتفاع» چیست؟ شاید درعبارت‌سقطی‌وتحریفی‌باشد. حاشیهٔ ب) ممکن‌است‌کلمهٔ« بالا» تصحیف‌کلمهٔ پهنا باشد ودراینصورت عبارت استوار خواهدبود .

راستست قبر اسحق بن ابراهیم است و دیگر از آن زن اوست علیه‌السلام[1]، میان هر دوگور مقدار ده ارش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند[1]، چنانکه از دیبا نیکوتر بود[1] و[2] مصلی[3] نمازی حصیر آنجا دیدم[4] که گفتند امیرالجیوش، که بندهٔ سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن[5] مصلی در مصر به‌سی دینار زرمغربی خریده‌اند که اگر[6] آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیرزیدی و مثل آن هیچ جای[7] ندیدم. چون ازمقصوره بیرون روند بمیان[8] ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندرآن قبر ابراهیم خلیل علیه‌السلام[9] است و آن خانه‌یی بزرگست و دراندرون آن خانه‌یی دیگرست که گرد او برنتوان[10] گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند[11] و از هر[12] دریچه قبر را می‌بینند و خانه را[13] زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند[14] و گوری از سنگ برآورده بمقدار[15] سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره گین[16] بسیار آویخته. و آن خانهٔ دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم[17] علیه‌السلام بود[18]. و میان هر دوخانه رهگذری، که در هر دوخانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل ومسرجهای[19] بسیار آویخته، وچون از این هر دو خانه بگذرند دوگورخانهٔ دیگرست نزدیك هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه‌السلام است و بر[20] دست چپ گورخانهٔ زن یعقوب است. وبعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات‌الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون[21] نشیبی است ودرآنجا[22] گور خانهٔ[23] یوسف بن یعقوب علیه‌السلام است، گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده، و

۱ــ کلمه در «ط» نیست. ۲ــ اصل: آراسته. ۳ــ نپ: بودمصلی؛ط:... مصلا. ٤ــ ب، نپ: دیدم آنجا. ٥ ــ نپ: این. ٦ ــ نپ: که. ۷ ــ ب، ط: جائی. ۸ــ نپ: بمیانهٔ. ۹ ــ ب، نپ: صلوات‌الله علیه. ۱۰ ــ ط: آن ...؛ ب: ... نتواند. ۱۱ ــ ب، ط: مینگرند. ۱۲ــ نپ: بهر. ۱۳ ــ ط: خانه را از. ۱٤ ــ ب، نپ: گرفته است. ۱٥ــ نپ: مقدار. ۱٦ــ ب: چراغدانها نقرگین؛ ط: چراغدانها... ۱۷ــ نپ: ابراهیم است. ۱۸ــ ط: بوده؛ «نپ» کلمه‌را ندارد. ۱۹ ــ نپ: و مسرجه. ۲۰ــ ب، نپ: از. ۲۱ ــ ط: پس‌ازاین چهاردیوار. ۲۲ــ بجز «ط»: وازآنجا. (احتمال حاشیهٔ «ب»: وآنجا). ۲۳ــ ب، نپ: گور.

بر آنجانب که صحراست، میان گنبد یوسف علیه‌السلام و این مشهد، مقبره یی عظیم کرده اند و از بسیاری جایها[1] مرده‌ها[2] بدانجا آورده‌اند و دفن کرده، و بر بام مقصوره یی که در مشهد ست حجره ها ساخته اند، مهمانان را که آنجا رسند، و آنرا اوقاف بسیار باشد از دیهها[3] و مستغلات[4] در بیت‌المقدس. و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندك باشد و زیتون بسیار باشد. مهمانان و مسافران و زایران را نان وزیتون دهند. آنجا مدارها(؟) بسیار ست که با ستر[5] وگاو همه روز آرد کنند، وکنیز کان باشند که همه روز[6] نان پزند و نان های ایشان هریکی یك من باشد، هر که آنجا رسد او را هر روز یك گردهٔ نان و کاسه یی عدس بزیت پخته دهند، و مویز نیزدهند[7]، و این عادت از روزگار خلیل الرّحمن علیه‌السلام تا این ساعت بر قاعده مانده. و روز[8] باشد که پانصد کس آنجا برسند وهمه را آن ضیافت مهیا باشد. وگفتند[9] که اوّل این مشهد را درنساخته بودند وهیچکس درنتوانستی رفتن، الا از ایوان[10] ازبیرون زیارت کردندی، چون مهدی بملك مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلتهای بسیار بنهادندو[11] فرش و طرح و عمارت بسیار کردند و در مشهد برمیان دیوار شمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست، و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که بیك جانب[12] برروند و بدیگر جانب فرو روند[13] و دری آهنین کوچك بر آنجا نشانده است.

پس من از آنجا با[14] بیت‌المقدس آمدم، و ازبیت‌المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم، دلیل ما[15] مردی جلد و پیاده و نیکو روی[16] بود، او را ابوبکر همدانی میگفتند. نیمهٔ[17] ذی‌القعده سنهٔ ثمان وثلثین واربعمائه ازبیت‌المقدس

۱ــ ط، ب : جاها. ۲ ــ ب : مرده را ؛ نپ : (دراصل) : مردم (اصلاح) : مرده.
۳ ــ ط : دیهات ؛ نپ : دیها. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ٤ ــ ط : مستقلات.
٥ ــ نپ : با شتر. ٦ ــ نپ : روزه. ۷ ــ نپ : بدهند. ۸ ــ ط، ب : روزی.
۹ ــ ط، ب : گویند. ۱۰ ــ ط « الا از ایوان » ندارد. ۱۱ ــ نپ (دراصل) : از (بعد با قلمی جدیدآن را زده اند، ولی هیچ چیز بجای آن ننوشته). ۱۲ ــ نپ : بآنجا.
۱۳ ــ ط. فرودآیند. ۱٤ ــ ب، ط : به. ۱٥ــ کلمه از «ط» است. ۱٦ــ ب: پیاده و رو نیکو؛ نپ: پیاده‌روی (ظ). ۱۷ــ ط، ب : به نیمهٔ.

برفتیم[۱] سه روز را بجایی[۲] رسیدیم که آنرا عرعر[۳] میگفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود . بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی‌القری میگفتند و ازآنجا[٤] بمنزل دیگر رسیدیم و[٥] ازآنجا بده روز بمکه رسیدیم[٦] . و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی‌شد ، پس[۷] بسکةالعطّارین فرود آمدیم[۸] برابر باب‌النّبی[۹]ص. روزدوشنبه بعرفات بودیم ، مردم پر[۱۰] خطر بودند از عرب. چون ازعرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت‌المقدس .

پنجم محرّم سنهٔ تسع[۱۱] وثلثین واربعمائهٔ هلالیه بقدس رسیدیم. شرح مکه وحجّ اینجا ذکر نکردم[۱۲] ، تا بحجّ آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت‌المقدس کلیساییست[۱۳] که آنرا بیعةالقمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند ، و هر سال از روم خلق بسیار[۱٤] آنجا آیند بزیارت ، و ملك روم[۱٥] نیز نهانی بیاید[۱٦] چنانکه کس نداند ، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامرالله بود قیصر روم آنجا[۱۷] آمده بود وحاکم[۱۸] ازآن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیك او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت‌المقدس نشسته است، نزدیك وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیك تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم ، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد[۱۹] نخواهم کرد . و هم حاکم فرمود تاآن کلیسا[۲۰] را غارت کردند و بکندند وخراب کردند ، ومدتی خراب بود ، بعد ازآن قیصر رسولان فرستاد با[۲۱] هدایا، وخدمتهای بسیار کرد[۲۲] وصلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا[۲۰] دادند و بازعمارت کردند. واین کلیسا[۲۰] جایی وسیع است چنانکه هشتهزار[۲۳] آدمی را درآن جای[۲٤] باشد، همه را[۲٥] بتکلف بسیار ساخته

---

۱ ــ ط ، ب : برفتیم . ۲ ــ ب : بجای . ۳ ــ ب : ارعز ؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح) : اعزالقری (کذا) . ٤ ــ « و ازآنجا » از « نپ » است . ٥ ــ ب ، ط : که. ٦ ــ ب : رسیدم . ۷ــ ب : نمی‌یافت پس که ؛ نپ: نمی‌یافت که . ۸ ــ ب ، نپ : آمدم . ۹ ــ نپ : علیه‌السلام . ۱۰ ــ ط : بر . ۱۱ ــ ط : تسعة . ۱۲ ــ نپ : نکردیم . ۱۳ ــ ب ، نپ : کلیسیائی است . ۱٤ ــ ط : بسیاری . ۱٥ ــ ب ، نپ : الروم . ۱٦ ــ ب : بیامد . ۱۷ــ «آنجا» در«ب» مکررشده است . ۱۸ ــ ب،ط : حاکم (بی‌واو). ۱۹ ــ ط : قصة . ۲۰ ــ اصل :کلیسیا . ۲۱ ــ ب ، نپ : و . ۲۲ــ در «نپ» کلمه بخط الحاقیست . ۲۳ ــ نپ : بیستهزار. ۲٤ــ ب:جا، نپ: جائی. ۲٥ــ ب،نپ: همه .

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته[1] و مصوّر کرده و بسیار زرّ طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه‌السلام را[2] چند جا ساخته که برخری نشسته‌است[3] و صورت‌دیگر انبیاچون: ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او[4] علیهم‌السلام بر آنجا کرده و بروغن‌سندروس مدهّن[5] کرده و باندازهٔ هرصورتی آبگینه‌یی‌رقیق ساخته و برروی صورتها نهاده، عظیم شفّاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است[6] و آنرا[7] جهت‌گرد وغبار کرده‌اند تا برصورت‌ننشیند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاك کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلّف[8] چنانکه اگرشرح آن نوشته‌شودبطول[9] انجامد. و[10] دراین کلیسا موضعیست بدو قسم[11] که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یك نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان[12] است و یك نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان[13] و آنچه بدان ماند، و آن جاییست که همانا درجهان چنان جای[14] دیگر نباشد. و درین کلیسابساقسّیسان و راهبان[15] نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز[16] بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت‌المقدس عزم‌کردم‌که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذّر بود بدریا در شدن[17] براه خشك برفتم، و به‌رمله بگذشتم،بشهری رسیدم[18] که آنرا عسقلان میگفتند برلب دریا،شهری‌عظیم[19] و بازار وجامع نیکو و طاقی دیدم‌که آنجا بودکهنه، گفتند مسجدی بوده‌است،طاقی سنگین،عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب‌کند، فراوان مالی‌خرج‌باید کرد تاآن خراب شود. و ازآنجا برفتم و در راه بسیار دیهها[20] و شهر ها دیدم که

١ـ ب : پیراسته ؛ نپ ظ : بیاراسته. ٢ ـ نپ (بخط جدید) : در. ٣ ـب،ط: نشسته. ٤ ـ او در « نپ » بخط الحاقیست. ٥ ـ ب ، نپ : بدهن. ٦ ـ ط : نشده. ٧ـوآنرا در« نپ» بخط الحاقیست. ٨ ـ ط : که‌همه‌را بتکلف‌ساخته‌اند. ٩ـب ، نپ : بتطویل. ١٠ـ «ب» واو ندارد. ١١ـ نپ: قسمت. ١٢ـ ب ، نپ : بهشتیان و بهشت. ١٣ـ ب : نپ : دوزخیان ودوزخ. ١٤ـ نپ : جائی. ١٥ـط: رهبانان؛ نپ: راهبانان. ١٦ـ «ط»دوکلمهٔ‌اخیررا ندارد. ١٧ـب ،نپ: بدریا متعذربودرفتن. ١٨ـ ب، نپ: رسیدیم. ١٩ ـ جملهٔ« برلب‌دریا شهری عظیم » از « نپ» است. ٢٠ـ ب،ط : دیها ؛ نپ : ودیها (متن از حاشیهٔ «ب» است).

شرح آن مطول می‌شود مختصر[١] کردم ، بجایی رسیدم کـه آنرا طینه[٢] میگفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و ازآنجا به تنیس میرفتند ، درکشتی نشستم ، تا تنیس. و این[٣] تنیس جزیره‌ییست[٤] و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهـای[٥] شهر ساحل را[٦] نتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع درآنجاست،وبقیاس ده هزار دکان درآنجا باشد ،وصد دکان عطّاری باشد ، وآنجا در تابستان دربازارها کشکاب فروشند،که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد. وآنجاقصب رنگین بافند از عمامه‌ها و وقایه‌ها وآنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین هیچ[٧] جا مثل آن نبافند که درتنیس،وآنچه سپید باشد به دمیاط بافند، وآنچه درکارخانهٔ سلطانی[٨] بافند بکسی نفروشند و ندهند. شنیدم که ملك فارس بیست هزار دینار به‌تنیس فرستاده بود تا بجهت‌او یکدست جامهٔ خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتـوانستند خریدن ، وآنجـا بافندگان معروفند که جامهٔ خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجـا دستار سلطان مصر بافته بود ،آنرا پانصد دینار زر مغربی‌فرمود، ومن آن دستاردیدم، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند[٩] کـه در همهٔ عالم جای[١٠] دیگر نباشد ، آن جامه‌یی رنگین[١١] است که بهروقتی‌ازروز به‌لونی‌دیگر نماید وبمغرب ومشرق آن جامه ازتنیس برند. وشنیدم که سلطان روم کس[١٢] فرستاده بود و از سلطان مصر درخواسته[١٣] که صد شهر ازملك وی بستاند و تنیس‌را[١٤] بوی دهد ، سلطان قبول نکرد، و اورا ازآن[١٥] شهر مقصودقصب وبوقلمون بود.

چون[١٦] آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را ازحوالی تنیس دورکند چنانکه تا ده فرسنگ حوالی‌شهر آب دریاخوش شود[١٧] آنوقت بدین‌جزیره وشهر[١٨] حوضهای

١ــ ب ، نپ : تخفیف . ٢ــ نپ: طبیه. ٣ ــ ط ، ب : وآن . ٤ــ نپ:جزیره‌است. ٥ ــ نپ : نامهای . ٦ــ ب ، نپ : ساحل . ٧ ــ ط : که هیچ . ٨ ــ نپ : سلطان . ٩ ــ «نپ» کلمه را ندارد . ١٠ــ نپ : جائی . ١١ ــ ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) : زمین (متن‌ماصورت اصلاحی « نپ » است .) ١٢ــ ط ، ب :کسی . ١٣ ــ ب،ط : درخواسته بود. ١٤ــنپ : تنیس . ١٥ ــ نپ : این . ١٦ ــ نپ : وچون . ١٧ــ ب ، نپ : باشد . ١٨ــ نپ (در اصل) :شهر(اصلاح) : شهرو(کذا).

عظیم ساخته‌اند که[1] بزیر زمین فرو رود، وآنرا استوار کرده، و ایشان آنرا مصانع خوانند، وچون آب نیل غلبه کند[2] وآب شور وتلخ را[3] ازآنجا دور کند این[4] حوضها پر کنند وآن چنانست که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود وآب این شهر از این مصنعهاست که بوقت زیاده شدن نیل پر کرده باشندوتاسال‌دیگر ازآن‌آب برمیدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد[5]. ومصانعِ وقف نیز بسیار باشد که بغربا دهند. و دراین‌شهرتنیس‌پنجاه هزارمرد باشد و مدام هزار کشتی در حوالی شهر بسته باشد ازآن بازرگانان و نیز ازآن سلطان‌بسیار باشد، چه‌هرچه بکار آید همه را بدین[6] شهر بایدآورد که‌آنجا هیچ چیز[7] نباشدوچون جزیره ییست[8] تمامت معاملات[7] بکشتی‌باشد. وآنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطرا، تا از فرنگ و روم کس[9] قصدآن نتواند[10] کرد.و از ثقات شنودم[11] که‌هر روز هزار دینار مغربی ازآنجا بخزینهٔ سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بروزی معیّن باشد[12] و محصّل آن‌مال یکتن‌باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند دریک‌روزمعیّن و وی بخزانه رساند که‌هیچ[13] ازآن‌منکسر[14] نشود وازهیچکس بعنف چیزی‌نستاند[15] و قصب و بوقلمون که جهت‌سلطان بافند همه رابهای تمام دهند[16] چنانکه‌مردم برغبت کار سلطان‌کنند نه چنانکه در دیگر ولایتها که[17] از جانب دیوان وسلطان بر صنّاع سخت پردازند[18] وجامهٔ عماری شتران ونمد زین اسپان‌بوقلمون بافندبجهت‌خواص[19] سلطان. ومیوه و[20] خواربار شهر از رستاق مصر برند وآنجاآلات‌آهن‌ممتاز[21] سازند چون مقراض و کارد وغیره‌و[20] مقراضی[22] دیدم که ازآنجا بمصر آورده بودند،پنج[23] دینار مغربی میخواستند، چنان بود که چون مسمارش بر میکشیدند گشوده

۱ـ ب، نپ: ساخته‌اند. ۲ـ نپ: شود. ۳ـ ب، نپ: تلخ را. ۴ـ نپ: و این. ۵ـ ب: میفروشند. ۶ـ ب: همه بدین؛ نپ: همه درین. ۷ـ کلمه در «نپ» نیست. ۸ـ نپ: جزیره است. ۹ـ نپ: کسی. ۱۰ـ اصل: نتوان (متن تصحیح قیاسیست). ۱۱ـ نپ: شنیدم. ۱۲ـ (حاشیهٔ «ب»:؟؟). ۱۳ـ نپ: کس. ۱۴ـ ط: کسر؛ نپ: منکر. ۱۵ـ ب، نپ: نستانند. ۱۶ـ نپ: بدهند. ۱۷ـ ط: ولایات. ۱۸ـ نپ: سخت‌تر دارند. ۱۹ـ ب، نپ: خاص ۲۰ـ «نپ» واو ندارد. ۲۱ـ کلمه‌از «ط» است. ۲۲ـ ب، نپ: مقراض. ۲۳ـ ب،ط: پنج.

میشد[۱] وچون مسمار فرو میکردند در کاربود. و آنجا زنان را عِلّتی میافتد باوقات که چون مصروعی[۲] دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند[۳] و، درخراسان شنیده بودم که جزیره ییست که زنان آنجا چون گربگان بفریاد می آیند[۴] و آن برین گونه است که ذکر رفت[۵]. واز تنیس بقسطنطنیّه کشتی به بیست روز رود. وما بجانب مصر روانه شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی ببالا برمیرفت[۶]، ورود نیل چون بنزدیک[۷] دریا میرسد شاخها میشود وپراکنده دردریا میریزد. و آن[۸] شاخ آب را که مادر آن میرفتیم رومش[۹] میگفتند و همچنین کشتی بر[۱۰] روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیّه میگفتند و این روستایی پر[۱۱] نعمت وخواربارست، وکشتیها بسیار میسازند و هریك را دویست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تادر دکان بقّال میرود که اگر نه چنین بودی آزوقهٔ[۱۲] آن شهر بپشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست وما بدین صالحیّه از کشتی بیرون آمدیم و آن شب[۱۳] نزدیك شهر رفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزد بود از شهریورماه[۱۴] قدیم درقاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش ـ آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگذرد و بدریای روم میرود. و آب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمذ. و این آب از ولایت نوبه میگذرد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست وچون بصحرا رسد ،ولایت مصرست، وسرحدّش که اول آنجا رسد،اسوان میگویند و از مصر[۱۵] تا آنجا سیصد فرسنگ باشد و برلب آب همه شهرها وولایتهاست و آن ولایاترا صعید الاعلی گویند[۱۶] و چون کشتی بشهر اسوان رسد[۱۷] از آنجا برنگذرد چه آب از دره یی[۱۸] تنگ بیرون میآید و تیز[۱۹] میرود و از آن بالاتر سوی

---

۱ ـ (شاید مقصودش از کشوده میشد اینست که ازهم تفکیك میشد واجزایش ازهم جدا میشد حاشیهٔ ب). ۲ ـ ط: مصروع. ۳- «نپ» واو ندارد. ٤ ـ نپ: بیاد آیند. ٥ ـ ط : شد. ٦ ـ ط،ب : بالامیرفت. ۷ ـ نپ: نزدیك. ۸ ـ نپ : این. ۹ ـ نپ (باصلاح) : وهرمس. (اصل معلوم نیست چه بوده است). ۱۰ ـ ب،ط : از ۱۱ ـ ط: روستای بر؛ ب: روستای...؛ نپ: روستانی ...(متن از حاشیهٔ «ب» است). ۱۲ ـ ط: آذوقه. ۱۳ ـ نپ: ست. ۱٤ ـ کلمه در «نپ» نیست. ۱٥- «وازمصر» از «نپ» است. ۱٦ ـ ب ، نپ: ولایت را ... میگویند. ۱۷- ط: برسد. ۱۸-ب، نپ :درهای. ۱۹- نپ(دراصل): و تسفر(اصلاح) : وتیز.

جنوب ولایت نوبه‌است و پادشاه آن‌زمین دیگرست، ومردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی[۱] باشد،و بازرگانان آنجا روند و مهره‌وشانه‌و بسّد[۲] برند واز آنجا برده‌آورند. و بمصر برده‌یا نوبی[۳] باشد یارومی.ودیدم که از نوبه‌گندم و ارزن‌آورده بودند ، هردو سیاه بود . و گویند نتوانسته‌اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. وشنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه برکنار نیل رفتند[۴] وتفحّص کردند هیچکس حقیقت[۵] آن ندانست الا آنکه گفتند که از جنوب از[۶] کوهی میآید که آنرا جبل‌القمر گویند . و چون آفتاب بسرسرطان‌رود آب‌نیل زیادت‌شدن گیرد[۷] از آنجاکه بزمستان گه[۸] قراردارد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می‌افزاید . و بشهر مصر مقیاسها و نشانها ساخته‌اند،و عاملی[۹] باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشدکه چند میافزاید و ازآنروزکه زیادت شدن‌گیرد منادیان بشهراندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز درنیل‌چندین‌زیادت گردانید وهرروز گویند[۱۰] چندین اصبع[۱۱] زیادت شد وچون یك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تاهجده ارش برآید و آن هجده ارش معهودست ، یعنی هروقت که از این کمتر بود نقصان گویند و[۱۲] صدقات دهند و نذر ها کنند و اندوه‌وغم‌خورند و[۱۳] چون از[۱۴] این مقدار بیش شود شادیها کنند و خرّمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بررعیّت ننهند. و از نیل جویهای[۱۵] بسیار بریده اند و باطراف[۱۶] رانده و از آنجا جویهای کوچك برگرفته‌اند،یعنی‌از آن انهارو برآن دیهها[۱۷] و ولایتهاست[۱۸] . و دولابها ساخته‌اند چندانکه حصروقیاس آن دشوار باشد وهمهٔ[۱۹] دیههای[۲۰] ولایت‌مصر برسر بلندیها و تلها باشد و بوقت زیادت نیل همهٔ آن ولایات[۲۱] درزیر آب‌باشد.دیهها[۲۲]

---

۱ ــ ب ، ط : ترسای . ۲ ــ ب ، ط : پسد . ۳ ــ ط : یونانی . ٤ ــ ط ، ب : رفته . ٥ــط : کرده...حقیقت . ٦ــنپ: از جنوب . ٧ــط: زیادت‌شود . ٨ ــ ب ، نپ : بزمستان که ؛ ط :بزمستان (متن از حاشیهٔ «ب»است) . ٩ ــ نپ : عـامل . ١٠ ــ ب : و هر روز ؛ ط : و امروز . ١١ ــ ط : اسبع . ١٢ ــ « نپ » واوراندارد .١٣ــ «ب» واو ندارد . ١٤ــ ط ، ب«از» ندارد. ١٥ ــ ب ، ط : جویها . ١٦ــ نپ : و اطراف . ١٧ ــ اصل : دیها (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ١٨ ــنپ :وولایاتست .١٩ ــط ، ب : همه .(بدون‌واو). ٢٠- ط،ب: دیهای. ٢١ ــ ب ، نپ : ولایت.٢٢ــب،ط :دیها.

ازین سبب بر بلندیها ساخته‌اند تا[1] غرق نشود و ازهردیهی بدیهی دیگر بزورق روند. واز سرولایت تا آخرش سکری[2] ساخته‌اند از خاك که مردم بر سر آن سکر[3] روند یعنی‌در[4] جنب نیل . و هر سال ده‌هزار دینار مغربی از خزانهٔ[5] سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تاآن[6] عمارت تازه[7] کنند و مردم آن ولایت‌همه‌اشغال[8] ضروری خود[9] ترتیب کرده باشند ، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیرآب باشد . و در سواد آنجا و روستاهاش[10] هرکس[11] چندان نان‌پزد[12] که‌چهار ماه کفاف وی‌باشد وخشك کند[13] تابزیان[14] نشود .

وقاعدهٔ آب[15] چنانست که‌از روزابتدا چهل‌روز می‌افزاید تاهجده‌ارش بالا گیرد وبعد ازآن چهل روز دیگر برقرار بماند[16] وهیچ زیاده[17] وکم نشود و[18] بعد ازآن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل‌روزدیگر تاآن مقام رسد[19] که زمستان بوده باشد . وچون‌آب‌کم[20] آمدن‌گیرد مردم برپی‌آن میروند و آنچه خشك میشود زراعتی‌که خواهند میکنند . وهمهٔزرع ایشان صیفی‌وشتوی برآن‌کیش باشد و[21] هیچ آب‌دیگر نخواهد.وشهر مصرمیان نیل ودریاست ، ونیل‌از جنوب‌میآید وروی بشمال‌میرودودر دریا میریزد .

واز مصر تااسکندریه سی‌فرسنگ‌گیرند.واسکندریه برلب دریای روم وکنار نیل‌است، وازآنجامیوهٔ‌بسیاربمصرآورندبکشتی. وآنجامناره‌ییست که‌من‌دیدم آبادان بود باسکندریه ، وبرآن[22] مناره‌آینه‌یی‌حرّاقه ساخته بودند که هرکشتی رومیان که ازاستنبول بیامدی[23] چون بمقابل[24] آن رسیدی،آتشی‌از آن‌آینه‌در کشتی[25] افتادی

---

۱ ــ نپ : یا . ۲ــ نپ : سنکری(باصلاح جدید). ۳ـط،ب: از...؛ نپ:...سنکر(باصطلاح جدید).
٤ــب،ط: از . ٥ ــ « نپ » باصلاح جدید . اصل‌متن‌معلوم نیست‌چه بوده‌است . ٦ــ نپ« آن» ندارد
۷ ــ نپ : آن راه . ۸ ــ نپ : اشتغال . ۹ ــ ب،ط:خودرا . ۱۰ــ نپ : و رستاهاش .
۱۱ ــ نپ « هرکس» ندارد . ۱۲ ــ نپ : بپزد . ۱۳ ــ نپ ، ب : کنند . ۱٤ ــ بجز « نپ» : زیان . ۱٥ ــ نپ : آن‌آب . ۱٦ ــ نپ : وبعد از چهل روز برقرار چهل روزدیگر بماند . ۱۷ ـ ب : هیچ زیاد ... ؛ نپ : هیچ ... ۱۸ ــ « نپ» واو ندارد . ۱۹ ـ « نپ» کلمه‌را ندارد . ۲۰ ــ نپ : باکم . ۲۱ ــ واو در « نپ» الحاقیست . ۲۲ ــ ب ، نپ : و آنجا یعنی برآن . ۲۳ ــ ب،ط : میآمدی . ۲٤ ــ بجز «ط» : بمقابلهٔ . ۲٥ــدرکشتی از « نپ» است .

وبسوختی وروميان بسيار جدّوجهد کردند و حيلتها[1] نمودند و کس فرستادند و آن آيينه بشکستند .و[2] بروزگار حاکم بامرالله که سلطان مصر بود[3] مردی نزديك او آمده بود وقبول کرده[4] که آن آيينه رانيکو ساز[5] کند چنانکه باوّل بود . حاکم گفته بود حاجت نيست که اين ساعت خود روميان هرسال زرومال[6] ميفرستند وراضيند که لشکر مانزديك ايشان برود[7] وسربسر بسنده[8] است . و اسکندريه را آب خوردنی از باران باشد ، ودرهمه صحرای اسکندريه از آن عمودهای سنگين که صفت آن مقدم[9] کرده ايم افتاده باشد ، و آن دريا همچنان ميکشد تاقيروان . و از مصر تاقيروان صدوپنجاه فرسنگ باشد .

وقيروان ولايتيست[10] شهرمعظمش سجلماسه[11] است که بچهارفرسنگی درياست شهری[12] بزرگ برصحرا نهاده وبارويی[13] محکم دارد. ودرپهلوی آن مهديّه است که مهدی ازفرزندان اميرالمؤمنين حسين[14] بن علی رضی الله تعالی عنهما[15] ساخته است ، بعد از آنکه مغرب واندلس گرفته بوده[16] و بدين تاريخ[17] بدست سلطان مصر بود و آنجا برف بارد وليکن پای نگيرد . و دريا[18] از اندلس بردست راست سوی شمال بازگردد[19] وميان[20] مصرواندلس هزارفرسنگست[21] وهمه مسلمانيست . واندلس ولايتی بزرگست و[22] کوهستانست ، برف بارد ويخ بندد ومردمانش سفيد پوست وسرخ موی باشند و بيشتر گربه[23] چشم باشند همچون صقلا بيان ، و زيردريای رومست چنانکه دريا ايشان را مشرقی باشد[18] وچون از [24] اندلس بر[25] دست راست روند سوی شمال

---

١ ــ ب ، ط : حيله ها . ٢ ــ واواز «ط» است . ٣ ــ نپ ، ب : حاکم سلطان مصر ٤ ــ ب : آمده بود قبول کرده ؛ ط : آمده قبول کرده بود . ٥ ــ نپ ، ب : باز . ٦ ــ ط : روميان زرومال ؛ نپ روميان هرسال مال . ٧ ــ («ب» درحاشيه احتمال داده است) : نرود . ٨ ــ ط ، ب : پسنده ؛ نپ : (باصلاح) : پسنديده . متن تصيح قياسيست . ٩ ــ نپ : مقدمه (ظ: در مقدمه . حاشيهٔ ب) . ١٠ ــ نپ : ولايتست ؛ «ط» ندارد . ١١ ــ اصل : سلجماسه . ١٢ ــ ط : شهريست ؛ ب : شهر . ١٣ ــ ب ، ط : باروی . ١٤ ــ ط : وحسين . ١٥ ــ نپ صلوات الله عليهما ؛ ط : عليه السلام . ١٦ ــ بجز «ط» : بود . ١٧ ــ (گويا يعنی در تاريخ تأليف کتاب . حاشيهٔ ب) . ١٨ ــ کلمه در «نپ» نيست . ١٩ ــ نپ : گذرد . ٢٠ ــ نپ : وميان ولايت . ٢١ ــ نپ : فرسنگ باشد. ٢٢ ــ «نپ» واو ندارد. ٢٣ ــ ط: کريه . ٢٤ ــ «از» در «نپ» الحاقيست . ٢٥ ــ ب ، ط : از .

همچنان لب[1] دریا بروم پیوندد . و از اندلس بغزو بروم بسیار روند ، واگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای[2] بسیار بود هریك دویست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الا بکشتی ، و مکرّر[3] از مردم ثقه شنیدم کـه دوراین دریا[4] چهارهزار فرسنگست.وشاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه[5] است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد ودیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه[5] هشتاد[6] فرسنگ درهشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هرسال کشتی آیـد و مال آنجا را[7] بمصر آورد، واز آنجا کتان باریك[8] آورند وتفصیلهای باعلم[9] که یکی از آن بمصر ده‌دینار مغربی[10] ارزد .

واز مصرچون بجانب مشرق روند بدریای قلزم رسند،و قلزم شهریست بر کنار دریا که از مصر تا آنجاسی فرسنگست. واین دریا شاخیست از دریای محیط که ازعدن شکافد[11] وبسوی[12] شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی[13] شود و گسسته گردد[14] وگویند عرض این خلیج دویست فرسنگست و[15] میان خلیج ومصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که ازمصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن ، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشك[16] و یکی برآب . آنچه براه‌خشك میرود بپانزده روز بمکه رود و آن بیابانیست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافلهٔ مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند ببیست[17] روز روند به جار[18] .و جار[19] شهر کیست از زمین حجاز برلب دریا .که ازجار[20] تامدینهٔ رسول ص[21] سه‌روز[22] راهست وازمدینه بمکه صدفرسنگست.واگر کسی ازجار[19] بگذرد وهمچنان بدریارود ، بساحل

---

١ ــ ب ، نپ : لب‌لب . ٢ ــ ب ، نپ : خلجهای . ٣ ــ ب : ومقرر ؛ نپ : ومعبر. ٤ ــ نپ : دریای روم (روم بخط جدیدست) . ٥ ــ نپ : سقیله . ٦ ــ ط ، ب : برهشتاد . ٧ ــ ط : آنجارا . ٨ ــ نپ : عظیم باریك . ٩ـ و تفصیلهای با علم ، در « ط » نیست . ١٠ـ نپ : می . ١١ـ ب،ط:شکافته سوی؛ نپ: بشکافد. ١٢ـ نپ (دراصل): ..وروی . (متن اصلاح جدید« نپ »است. ١٣ـ نپ (دراصل) : دریاقی(اصلاح) : ملاقی . ١٤ ـ کلمه‌از « نپ »است . ١٥ ـ واواز« ط »است . ١٦ـ ب،ط :خشکی . ١٧ـ ب ،نپ : بیست . ١٨ـ« نپ» ندارد . ١٩ـ نپ(در اصل) : وخار . بعد اصلاح کرده اند . ٢٠ ـ نپ (در اصل) : خد . بعد اصلاح کرده‌اند . ٢١ ـ نپ : علیه‌الصلوة‌والسلام ؛ ب : صلی‌الله‌علیه وسلم . ٢٢ ــ نپ : روزه .

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین[۱] برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود[۲] بزنگبار[۳] و حبشه رود، وشرح آن بجای خود گفته‌شود. و اگر ازمصر بجانب جنوب بروند و ازولایت نوبه بگذرند، بولایت مصامده[۴] رسند و آن زمینیست[۵] علف خوار عظیم و چهارپای بسیار، ومردم سیاه‌پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی‌ترکیب، واز آن جنس درمصر لشکریان بسیار باشند، صورتهای[۶] زشت وهیاکل[۷] عظیم، ایشان‌را مصامده گویند، پیاده جنگ کنند بشمشیرونیزه، ودیگر آلات[۸] کار نتوانند فرمود.

صفت شهرقاهره - چون ازجانب شام بمصر روند اول بشهر قاهره رسند، چه مصر جنوبیست[۹] واین راقاهرهٔ معزّیه گویند[۱۰] وفسطاط لشکرگاه‌را[۱۱] گویندواین[۱۲] چنان بوده‌است که یکی از فرزندان امیرالمؤمنین[۱۳] حسین بن علی صلوات‌الله علیهم اجمعین که اورا المعزلدین‌الله گفته‌اند ملك مغرب بگرفته[۱۴] است تااندلس وازمغرب سوی مصر لشکرفرستاده است از آب نیل میبایسته است[۱۵] گذشتن، و برآب نیل گذر نمیتوان کردن، یکی آنکه آبی بزرگست ودویم نهنگ بسیار در آن[۱۶] باشد که هرحیوانی که بآب افتاد در حال فروبرند[۱۷] وگویند بحوالی شهر مصردر راه طلسمی[۱۸] کرده‌اند که مردم رازحمت نرسانند وستور را، وبهیچ جای دیگر[۱۹] کسی‌را زهره نباشد درآب شدن بیك تیرپرتاب دور از شهر. وگفتند[۲۰] المعزلدین‌الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند[۲۱] بدانجای[۲۲] که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون‌شمابه آنجا رسید سگی[۲۳] سیاه پیش‌از شما درآب رود و بگذرد، شما[۲۴] براثر آن سگ[۲۵] بروید و

---

۱ - نپ(دراصل) ختن. بعداصلاح کرده‌اند. ۲ - نپ: باشد. ۳ - نپ (دراصل): برکنار. بعد اصلاح کرده‌اند. ۴ - نپ (دراصل): مصاره. بعد اصلاح کرده‌اند. ۵- ب: زمین‌است. ۶- کلمه از «نپ‌است» ۷- نپ (دراصل): میاکل. بعداصلاح کرده‌اند. ۸- ط: آلات‌را. ۹ - نپ: جنوبست ۱۰ - (مثل‌این میماندکه اینجا سقطی‌دارد. حاشیه، ب). ۱۱ - ط: لشکرگاه. ۱۲ - نپ: آن (بدون‌واو). ۱۳ - کلمه‌در «ط» نیست. ۱۴- ب، ط: گرفته. ۱۵ - ط، ب: میبایست. ۱۶ - نپ «درآن» بخط‌الحاقیست. ۱۷ - ب، ط: میبرند. ۱۸ - نپ: طلسم. ۱۹ - نپ: ودیگر هیچ‌جای. ۲۰ - نپ (دراصل): این (بعد بخط جدید زده شده‌است). ۲۱ - نپ: و تانیامدند. ۲۲ - ب، ط: آنجا. ۲۳- ط: یکی. ۲۴- ط: و شما. ۲۵ - ط: یك.

بگذرید بی‌اندیشه، گفتند که سی‌هزار سوار بود که بدانجا رسیدند[1] همه بندگان او بودند، آن سگ[2] سیاه همچنان پیش‌از لشکر در رفت و ایشان براثر او در رفتند[3] و از آب بگذشتند که[4] هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود[5] که کسی سواره از رود[5] نیل گذشته باشد. واین حال درتاریخ سنهٔ ثلث وستین و ثلثمائه* بوده است و[7] سلطان خود براه دریا بکشتی بیامده[8] است و آن کشتیها که سلطان در او[9] بمصر آمده است چون نزدیك قاهره رسید[10] تهی کردند و[11] از آب برآوردند[12] ودر خشکی[13] رها کردند همچنانکه چیزی[14] آزاد کنند. ورواوی این[15] قصه آن کشتیها را دید، [16] هفت عدد کشتی‌است هریك بدرازی صدوپنجاه ارش و[11] درعرض هفتادارش، وهشتاد سال بود تاآنجا نهاده بودند[17] که هیچ آلت و برگ ازو بازنکرده بودند. و درتاریخ سنهٔ‌احدی واربعین واربعمائه بود که راوی این‌حکایت آنجا رسید. ودر وقتیکه المعزلدین‌الله بیامد درمصر سپاهسالاری از آن خلیفهٔ بغداد بود، پیش معزّ آمدبطاعت. و معزّ با لشکر بدان موضع که امروز قاهره‌است فرود آمد و آن لشکر گاه را قاهره نام نهادند چه[18] آن لشکر آنجا را[19] قهر کرد. و[20] فرمان داد تا هیچکس از لشکروی بشهر درنرود وبخانهٔ کسی‌فرود نیاید و برآن دشت[21] مصری بنافرمود وحاشیت خود را فرمود تا هرکس سرایی‌وبنایی‌بنیاد افکند و آن شهری‌شد که نظیر آن کم‌باشد. وتقدیر کردم که دراین شهرقاهره از[22] بیست هزاردکان کم‌نباشد همه‌ملك‌سلطان. وبسیار دکانهاست که هریك رادرماهی ده‌دینار[23] مغربی‌اجره است‌و از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه ودیگرعمارات[24] چندانست که‌آنراحدّ

---

۱ ــ نپ : رسیدو . ۲ ــ ط : یك... ۳ ــ ب، ط: رفتند. ٤ ــ ط «که» ندارد . ٥ ــ ب، نپ: کس نشان نداده‌بود . ٦ ــ نپ : سوار برود . * ــ معروف در کتب تواریخ‌سنه ثمان‌وخمسین وثلثمایه است (حاشیهٔ ب) . ۷ ــ ط : بوده . ۸ ــ نپ : نیامده . ۹ ــ ط: آنها . ۱۰ ــ نپ : رسیده . ۱۱ ــ «نپ» واو ندارد . ۱۲ ــ ب ، نپ : آوردند . ۱۳ ــ نپ (در اصل) : و خشك . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱٤ ــ «نپ» بخط الحاقی «را» افزوده است . ۱٥ ــ ب : آن . ۱٦ ــ ط : افزوده : وآن . ۱۷ ــ نپ : بود . و جملهٔ بعد نیز از «نپ» است . ۱۸ ــ ب ، نپ : آنچه . ۱۹ ــ نپ : لشکررا آنجا (ظ) . ۲۰ ــ «ط» واو ندارد. ۲۱ ــ نپ (دراصل) : دست . بعد اصلاح کرده‌اند . ۲۲ ــ «از» در «نپ» بخط‌الحاقیست . ۲۳ ــ نپ : دینار زر . ۲٤ ــ ب : عقارات.

وقیاس نیست ، تمامت ملك سلطان که هیچ آفریده را عقار و ملك نباشد ، مگر سراها و آنچه خود کرده باشند[۱] . وشنیدم که در قاهره و مصر هشت[۲] هزار سرا باشد[۳] از آن سلطان که آنرا باجارت دهند وهر ماه کرایه ستانند وهمه بمراد مردم بایشان دهندواز ایشان ستانند نه آنکه بر کسی بنوعی تکلیف[۴] کنند . و قصرسلطان میان شهر قاهره است وهمه حوالی آن گشاده که هیچ عمارت بدان[۵] نپیوسته است و مهندسان آنرا مساحت کرده‌اند برابر شهرستان میافارقین[۶] است و گرد بر گرد آن گشوده است و هرشب هزار مرد پاسبان این قصر باشند[۷] پانصدسوار وپانصد پیاده که از نماز شام بوق ودهل و کاسه میزنند وگرد میگردند[۸] تا روز . و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید از بسیاری عمارات وارتفاع آن . اما از شهرهیچ نتوان دید که باروی آن عالیست وگفتند که درین قصردوازده هزارخادم اجری خوار است و زنان و کنیزکان خود که داند، الا آنکه گفتند[۹] سی هزار آدمی در آن قصر باشد[۱۰] و آن دوازده کوشک است . واین حرم را ده دروازه است برروی زمین و[۱۱] هریك رانامی بدین تفصیل غیراز آنکه در زیر زمین است : باب الذهب ؛ باب البحر ؛ باب السریج ؛ باب الزهومة[۱۲] ؛ باب السلام ؛ باب الزبرجد ؛ باب العید ؛ باب الفتوح ؛ باب الزلاقة ؛ باب السریة[۱۳] ودر زیرزمین[۱۴] دریست که سلطان سواره[۱۵] از آنجا بیرون رود وازشهر بیرون قصری ساخته است که مخرج آن رهگذر[۱۶] در آن قصرست و آن رهگذر را[۱۷] همه سقف محکم زده‌اند، ازحرم تابکوشك . و دیوار کوشك از[۱۸] سنگ تراشیده ساخته اند که گویی از یك پاره سنگ تراشیده اند[۱۹] و منظر ها و ایوانهای عالی برآورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته . و همه ارکان دولت وخادمان و سپاهیان در آنها بوند و

---

۱ ــ ب ، نپ : باشد . ۲ ــ نپ : بست . ۳ ــ ب ، نپ : سراست . ٤ ــ ب ، نپ بتکلیف . ۵ ــ نپ : درآن . ٦ ــ نپ : مافارقین . ۷ ــ نپ : باشد . ۸ ــ ط : وگردش میکنند ؛ ب : وگردش میگردند . ۹ ــ نپ : میگفتند . ۱۰ ــ ب ، نپ : است . ۱۱ ــ واو از «ط» است ، وکلمهٔ «نامی» آنجا «بابی» ضبطست . ۱۲ ــ ط : الزهو ؛ نپ (دراصل): الرهوبه ، بعداصلاح کرده‌اند . ۱۳ ــ نپ : الترسه ؟ ۱٤ ــ از اینجا تا « ساخته است » در «ط» نیست . ۱۵ ــ نپ (دراصل) : سوار ، بعد اصلاح کرده‌اند . ۱٦ ــ نپ: رهگذار . ۱۷ ــ نپ : واین‌رهگذار را . ۱۸ ــ ط : کوشك رااز . ۱۹ ــ ط : سنگ‌است .

رومیان[1]. ووزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود[2] یعنی بروزگاران[3] حاکم و هم‌در[4] ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود وکسی مویز[5] نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را[6] زهره نبود که شراب خورد و فقاع هم نخوردندی که گفتندی[7] مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره[8] - پنج دروازه دارد: باب‌النصر[9]؛ باب‌الفتوح؛ باب‌القنطرة، باب‌الزویلة؛ باب‌الخلیج. وشهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست[10] که از بارو قوی‌تر وعالی‌ترست، وهر سرای وکوشکی حصاری. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب[11] وشش آشکوب[11] باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان باشتر نقل کنند و آب چاهها هرچه برود نیل[12] نزدیکتر باشد خوش[13] باشد و هرچه دور[14] باشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر[15] راویه کش است که سقایان آب کشند[16] و سقایان[17] که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسبوهای برنجین[18] و خیکها، در کوچه‌های تنگ که راه شتر نباشد. واندر شهر در میان سراها باغچه ها[19] واشجار باشد و آب از چاه دهند. و درحرم سلطان سرابستانهاست[20] که از آن نیکوتر نباشد و دولابها ساخته‌اند که آن بساتین را آب دهد[21] و برسر بامها هم درخت نشانده[22] باشند

---

١ ـ ب، نپ: وهمه ارکان دولت وخادمان سیاهان بوند وروميان. ضبط «ط» نیز روشن نیست وشاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته‌اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بوند وروميان؛ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود. ٢ ـ ط: نبوده. ٣ ـ ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» درحاشیه است). ٤ ـ ب، ط: و در. ٥ ـ نپ: مویر؟ ٦ ـ ب، نپ: نبایدکه از آن سك (سیکی؛ حاشیهٔ ب) کنند وهیچکسی را. ٧ ـ کلمه در «ط» نیست. ٨ ـ در «نپ» بطور عنوان نیست وکلمهٔ «شهر» هم بخط‌الحاقیست وعنوان بودنش‌هم رکیکست چه‌عین‌این‌عنوان درص٥٣ گذشت وماذیل همان عنوانیم وهنوز تمام نشده‌است، دوباره تکرار عنوان چه‌معنی‌دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست وکلمهٔ صفت باید غلط باشد(حاشیهٔ ب). ٩ ـ نپ(دراصل): باب‌النصیر بعداصلاح کرده‌اند. ١٠ ـ ب، نپ: امابناهامرتفعست. ١١ ـ نپ: اسکوب؛ ب: اشکوب. ١١ ـ نپ: رود. وکلمهٔ نیل از «ط» است. ١٣ ط: خوشتر. ١٤ ـ ب، نپ: دوراز نیل. ١٥ ـ نپ: پنجاه و دو هزار اشتر. ١٦ ـ نپ: کشد. ١٧ ـ ط: سقایانی. ١٨ ـ نپ: برنجی. ١٩ ـ نپ (دراصل): باغها بعداصلاح کرده‌اند. ٢٠ ـ ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ٢١ ـ نپ: دهند. ٢٢ ـ ب: نشاده.

وتفرجگاهها ساخته ودر آن تاریخ که من آنجا بودم خانه‌یی‌که‌زمین‌وی بیست گز در دوازده گز بود بپانزده[۱] دینار مغربی باجارت داده بودند[۲] در یک‌ماه، وچهار آشکوب بود، سه‌از آن بکراء داده بودند وطبقهٔ بالایین را از خداوندش[۳] میخواست که هرماه پنجدینار مغربی علاوه[۴] بدهد و[۵] صاحب خانه‌بوی ندادی میگفت[۶]: مرا باید که گاهی[۷] درآنجاباشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا[۸] دوبار درآن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی‌از جواهر ساخته‌اندنه از گچ و آجر و سنگ.و تمامت سراهای[۹] قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و[۱۰] عمارت هیچ آفریده بردیوار غیری نباشد وهرکه خواهد هرگه که بایدش خانهٔ خودبازتواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرّتی بدیگری[۱۱] نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی[۱۲] بزرگیست که آنرا خلیج گویند و آن خلیج‌را[۱۳] پدر سلطان کرده‌است. و او را بر آن‌آب سیصددیه[۱۴] خالصه‌است، و سرجوی[۱۲] از مصر برگرفته است و بقاهره آورده و آنجابگردانیده[۱۵] و پیش‌قصر سلطان میگذرد. ودو کوشک برسر آن خلیج کرده‌اند یکی‌را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامعست که روز آدینه نماز کنند: یکی‌را از آن جامع[۱۶] از هر گویند ویکیرا[۱۶] جامع‌نور[۱۷]؛ و یکی‌را[۱۶] جامع حاکم؛ ویکیرا جامع معزّ، واین‌جامع بیرون شهرست برلب رود[۱۶] نیل. واز مصرچون روی بقبله کنندبمطلع حمل باید کرد. واز مصر بقاهره کم از یک میل باشد ومصر جنوبیست و[۱۰] قاهره‌شمالی. و[۱۰] نیل از مصر بگذرد[۱۸] وبقاهره رسد و بساتین وعمارات هردوشهر بهم[۱۹] پیوسته است وتابستان‌همه دشت وصحرا[۲۰] چون دریایی[۲۱] باشدوبیرون ازباغ سلطان که برسربالایی[۲۲] است که

---

۱ ــ نپ (دراصل) : بیازده (اصلاح) : بپازده . ۲ ــ ب ، نپ : بود . ۳ ــ نپ : خداوندش . ٤ ــ ب ، نپ : کلمه راندارند . ٥ ــ در «ط» واو نیست . ٦ ــ ب ، نپ : ندادگفت که.(ظ: گفتی که). ۷ ــ ط : باشدکه مرا بایدگاهی . ۸ ــ نپ ، ب : همانان . ۹ ــ ب : سرایها . ۱۰ ــ «نپ» واو ندارد . ۱۱ ــ نپ : مضرت بـردیگری . ۱۲ ــ نپ : جوئی . ۱۳ ــ نپ : واین‌خلیج . ۱٤ ــ نپ : سیصدوشصت‌دیهه . ۱٥ ــ نپ: بگردانید. ۱٦ ــ کلمه از «ط» است . ۱۷ ــ نپ (دراصل) : انور . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱۸ ــ ط ، ب : میگذرد . ۱٦ ــ نپ : درهم . ۲۰ ــ ط : صحاری ؛ (متن مطبوع : صحارا). ۲۱ ــ نپ: دریای . ۲۲ ــ نپ : بالای .

آن پر[۱] نشود ،دیگرهمه زیر[۲] آبست .

صفت فتح خلیج ـ بدان وقت که رود نیل وفاکند ، یعنی از دهم شهریور ماه[۳] تابیستم[۴] آبان ماه قدیم که آب زاید باشد هژده[۵] گز ارتفاع گیرد از[۶] آنچه درزمستان[۷] بوده باشد وسر[۸] این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت ، پس این نهر کـه خلیج میگویند وابتدای آن پیش شهرمصرست و بقاهره برمیگذرد و آن خاص سلطانست ، سلطان برنشیند وحاضر شود تا آن بگشایند ، آنوقت دیگرخلیجها و نهرها وجویها بگشایند در همه ولایت ، وآن روز[۹] بزرگتر عید ها[۱۰] باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج[۱۱] » گویند . چون موسم آن نزدیك رسد برسر آن جوی بارگاهی عظیم بتکلّف جهت[۱۲] سلطان بزنند[۱۳] از دیبای رومی هم بزردوخته و بجواهر مکلّل کرده، بـا همهٔ آلات که در آنجا باشد،چنانکه صدسوار درسایهٔ او بتوانند[۱۴] ایستاد ، و درپیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون وخرگاهی[۱۵] عظیم زده‌باشند. وپیش ازرکوب در اصطبل سه روزطبل و بوق و کوس زنندتااسبان باآن آوازها الفت[۱۶] گیرند، تاچون سلطان برنشیند دههزار مرکب بزین زرین وطوق وسرافسار مرصّع استاده[۱۷] باشند همه نمدزینهای دیبای رومی و بوقلمون چنانکه[۱۸] قاصداً بافته‌باشند[۱۹] نه[۲۰] بریده‌ونه‌دوخته، وکتابه[۲۱] برحواشی[۲۲] نوشته بنام سلطان‌مصر. و[۲۳] برهراسبی زرهی یا[۲۴] جوشنی افکنده و خودی برکوههٔ زین نهاده و هرگونه سلاح[۲۵] دیگر. و بسیارشتران با کژاوه های[۲۶] آراسته و استران[۲۷] با عماریهای آراسته ، همه‌بزر وجواهر مرصّع کرده و بمروارید

---

۱ ـ نپ : برآب (پرآب ؟ حاشیهٔ «ب» . ۲ـ نپ : درزیر . ۳ ـ کلمهٔ ماه در «نپ» نیست . ٤ ـ ب، ط: سیم. و ظاهراً آبان درست نیست ، زیرا مدت افزایش آب نیل راچهلروزگفت و بیستم مهرماه باید باشد . ٥ ـ نپ : بهژده . ٦ـ نپ : واز . ۷ـ نپ (دراصل) :میان. بعد اصلاح کرده‌اند . ۸ ـ ط : برسر . ۹ ـ ب : نپ روزها . ۱۰ ـ نپ (دراصل) : عیدها (عیدهائی ؟) بعداصلاح کرده‌اند . ۱۱ ـ نپ : خلیج . ۱۲ ـ ب : متکلف بجهت . ۱۳ـ نپ: برمیزنند . ۱٤ ـ ب : آن ...؛ نپ : آن بتوانند . ۱٥ ـ ط ، ب : خرگاه . ۱٦ ـ نپ : آوازهای عظیم الف . ۱۷ ـ ب،ط : ایستاده. ۱۸ ـ اصل همه جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۱۹ ـ ط : دوخته باشند . ۲۰ ـ ب ، ط : و نه . ۲۱ ـ ط : کتابتی . ۲۲ ـ ط « آن » اضافه دارد . ۲۳ ـ «نپ» واو نـدارد . ۲٤ ـ ط ، نپ : با . ۲٥ ـ ب، ط : سلاحی. ۲٦ ـ ط ، ب : کجاوهای . ۲۷ ـ نپ (دراصل) :اشتران. بعداصلاح کرده‌اند.

جُلیلهای[۱] آن دوخته[۲] آورده باشند[۳] دراین روز خلیج، که اگر صفت آن کنم سخن بطول[۴] انجامد. آن روز[۵] لشکر سلطان همه برنشینند گروه گروه[۶] و[۷] فوج فوج، وهر قومی را نامی و کنیتی باشد: گروهی را کتامیان[۸] گویند، ایشان از قیروان در خدمت المعزّ لدین الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند؛ و گروهیرا باطلیان گویند، مردم مغرب بودند که پیش از[۹] آمدن سلطان بمصر آمده بودند، گفتند پانزده هزار سوارند؛ گروهی را مصامده میگفتند، ایشان سیاهانند و[۱۰] از زمین مصمودیان[۱۱] باشند[۱۲] و گفتند بیست هزار مردند؛ و گروهیرا مشارقه[۱۳] میگفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب[۱۴]. آنکه اصل ایشان تازی نبوده است[۱۵] اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده‌اند[۱۶]. اما اسم ایشان از اصل مشتق بود، گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیکل؛ گروهیرا عبیدالشراء[۱۷] گویند، ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند؛ گروهی را بدویان میگفتند، مردمان حجاز بودند، همه نیزه‌وران[۱۸] گفتند پنجاه هزار سوارند؛ گروهیرا استادان[۱۹] میگفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند وایشان سی هزار سوار بودند[۲۰]؛ گروهی را[۲۱] سرائیان میگفتند و[۲۲] پیادگان بودند، از[۲۳] هر ولایتی آمده بودند وایشان را سپاهسالاری باشد جداگانه که تیمار ایشان دارد وایشان هر قومی بسلاح ولایت خویش کار کنند، ده هزار مرد بودند؛ گروهی را[۲۴] ز نوج[۲۵] میگفتند، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند و بس[۲۶]

---

۱ ــ ب، ط: حلیهای؛ نپ (در اصل): حلیلهای (= ملیلهای ؟؟، حاشیهٔ ب) بعد مانند «ب» و «ط» حلیهای اصلاح کرده‌اند؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی «نپ» نیز ظاهراً همین بوده است. ۲ ــ نپ (در اصل): دوخت، بعد ظاهراً دوخته اصلاح کرده‌اند. ۳ ــ نپ: باشد (وظاهراً فعل «وهرگونه سلاح دیگر الخ» باشد. حاشیهٔ ب). ٤ــ ب، نپ: کنند سخن بتطویل. ۵ــ ب، نپ: و آنروز. ٦ ــ «نپ» وگروه گروه. ۷ ــ «ط» واو ندارد. ۸ ــ ط: کتابیان. ۹ــ «نپ» از ندارد. ۱۰ــ ط: سپاهیان اند؛ ب، نپ «واو» ندارند. ۱۱ــ نپ: مصودیان. ۱۲ــ کلمه از «ط» است. ۱۳ــ ط: شارقه. ۱٤ــ ب، نپ: سبب. ۱۵ــ ط: بوده است. ۱٦ ــ ط: بوده‌اند وزاده‌اند. ۱۷ ــ نپ: الشری. ۱۸ ــ ط: نیزه‌داران. ۱۹ــ ط: اشادان. ۲۰ــ ب، ط: سوارند. ۲۱ ــ «نپ» «را» ندارد. ۲۲ ــ «نپ» واو ندارد. ۲۳ ــ نپ: که از. ۲٤ ــ متن مطبوع «را» ندارد. ۲۵ ــ ط: زنوح. ۲٦ ــ بجز «ط»: پس.

گفتند ایشان سی‌هزار مردند. واین همه لشکر روزی‌خوار[۱] سلطان بودند، وهریك را بقدر مرتبه مرسوم ومشاهره[۲] معیّن بود که هرگز براتی بیك دینار برهیچ عامل و رعیّت ننوشتندی، الاّ آنکه عمّال آنچه مال ولایات[۳] بودی سال بسال تسلیم خزانه کردندی، واز خزانه بوقت معیّن ارزاق این لشکرها[۴] بدادندی، چنانکه هیچ‌علمدار و[۵] رعیت را از تقاضای[۶] لشکری[۷] رنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان[۷] اطراف‌عالم‌بودند که آنجا رفته بودند وایشانرا از[۸] حساب‌لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و[۹] یمن و روم و صقلاب[۱۰] ونوبه وحبشه‌بودند[۱۱] وابنای خسرو دهلی[۱۲] و مادر ایشان‌بآنجا رفته‌بودند و فرزندان شاهان گرجی‌وملکزادگان دیلمیان وپسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و[۱۳] اصناف مردم چون فضلا وادباء و شعراء وفقهاء[۱۴] بسیار آنجاحاضر بودند، وهمه را ارزاق‌معین‌بود، وهیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و ببودکه دوهزار دینار مغربی بود، و[۹] هیچ کار ایشان را[۱۵] نبودی الاّ آنکه چون وزیر برنشستی[۱۶] رفتندی، و[۱۷] سلام‌کردندی و باز بجای خود شدندی. اکنون باسرحدیث فتح‌خلیج رویم:

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی‌شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هریك از آن جنیبتان[۱۸] که ذکر کردیم یکی‌را بدست[۱۹] گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، ودرپیش بوق ودهل وسرنا میزدندی و فوجی‌از لشکر برعقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچنین تاسرفتح خلیج بردندی و بازآوردندی، هرمزدوری که از آن جنیبتی‌کشیده بود سه‌درم‌بدادندی[۲۰] و[۹] ازپس اسپان شتران[۲۱] بامهدها و مرقدها بکشیدندی[۲۲] واز پس‌ایشان استران[۲۳] باعماریها. آنوقت‌سلطان‌از

۱ ــ ط: روزی‌خور. ۲ ــ کلمه در «ط» نیست. ۳ ــ ب، ط: ولایت. ۴ ــ ب، ط: آن‌لشکر. ۵ ــ واو را بعدها در «نپ» بغلط زده‌اند. ۶ ــ متن‌مطبوع، «نپ»، ط: تقضای. ۷ ــ «نپ»: لشکریان. ۸ ــ ط: در. ۹ ــ نپ «واو» ندارد. ۱۰ ــ نپ: سقلاب. ۱۱ ــ کلمه‌از «ط» است. ۱۲ ــ نپ: دیلمی. ۱۳ ــ واو از «ط» است. ۱۴ ــ نپ: فضلا وادبای وشعرای فقهای. ۱۵ ــ «را» تصحیح «ب» است. ۱۶ ــ نپ: نشستی. ۱۷ ــ واو از «نپ» است. ۱۸ ــ («ب» درحاشیه‌احتمال داده‌است: جنیبتیان). ۱۹ ــ نپ: بردست. ۲۰ ــ نپ: به‌ودادندی. ۲۱ ــ نپ: وشتران. ۲۲ ــ ط: بکشیدند. ۲۳ ــ نپ: اشتران.

همه لشکر ها و جنیبتها دور می آمد ، مردی جوان تمام هیکل ، پـاك صورت ، از فرزندان[١] حسین بن علی بن[٢] ابیطالب صلوات‌الله علیهما[٣] و موی سرسترده[٤] بـودی براستری نشسته بود ، زین ولگامی بی‌تکلّف[٥] چنانکه هیچ[٦] زر و سیم بر آن نبود[٧] و خویشتن پیراهنی پوشیده سفید[٨] بافوطه‌یی فراخ و[٩] بزرگ چنانکه در بلاد عرب رسمست و بعجم دراعه میگویند[١٠] ، وگفتند آن پیراهن رادیبقی[١١] میگویند و قیمت آن ده‌هزار دینار باشد، وعمامه‌یی‌هم از آن رنگ برسربسته[١٢] وهمچنین تازیانه‌یی‌عظیم قیمتی‌در دست گرفته و در پیش‌او سیصد مرد دیلم میرفت همه‌پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته‌با[١٣] آستین های فراخ برسم مردم مصر ، همه با زوبین وتیر[١٤] و پایتابها[١٥] پیچیده. و مظلّه داری باسلطان میرود ، براسبی نشسته‌و[١٦] دستاری زرین مرصّع برسراو[١٧] ودستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد ، و آن[١٨] چترکه بدست دارد بتکلّفی[١٩] عظیم همه‌مرصع و مکلّل وهیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و[١٦] در پیش اواین دیلمیان بودند[٢٠] و بردست راست وچپ او چندین مجمره‌دار میروند از خادمان،وعنبر وعوده‌میسوزند ، و رسم ایشان آن بود که هرکجا سلطان بمردم‌رسیدی او را سجده کردندی وصلوات دادندی . از پس‌او وزیرمیآمدی با قاضی القضاة و فوجی‌انبوه از اهل علم و ارکان دولت ، و سلطان برفتی تا آنجا که شراع زده بودند برسربندخلیج ، یعنی‌فم‌النهر[٢١] ، وسواره در زیر آن بایستادی‌ساعتی بعد از آن خشت زوبینی[٢٢] بدست‌سلطان دادندی تابر آن[٢٣] بندزدی ، ومردم‌بتعجیل در افتادندی[٢٤] بکلنگ و بیل و مجرفه[٢٥] آن بند را برردیدندی[٢٦] ، آب خود که

---

١ ــ ب ، نپ : امیرالمؤمنین اضافه دارد . ٢ ــ نپ «بن» ندارد . ٣ــ «نپ»افزوده: والسلام . ٤ ــ نپ : بسترده . ٥ ــ نپ افزوده : برو . ٦ ــ کلمه از «نپ» است . ٧ ــ نپ :نبودی . ٨ ــ نپ : سپید. ٩ــ واواز«نپ» است ١٠ــ ط عجم. ؛ نپ :... گویند. ١١ــب ،نپ : دیبقی. ١٢ــ نپ: رنگ‌در بسته . ١٣ــب ،نپ : «با» ندارد. ١٤ــ نپ:مصر نیمه زوبینها وتیر ها در دست ؛ ب : مصر همه بازوبینها و تیر ها . ١٥ ــ نپ : پایتهاتها . ١٦ ــ «نپ» واو ندارد . ١٧ ــ نپ : آن . ١٨ ــ نپ : این . ١٩ ــ نپ : تکلفی . ٢٠ ــ نپ (دراصل) بودند . (اصلاح) : بوند . ٢١ ــ نپ : آن نهر . ٢٢ ــ نپ ، روبینی (روبینی ؟احتمال‌حاشیهٔ ب) ؛ ب :زوبینی . ٢٣ ــ ب ، ط : این . ٢٤ــکلمه از«نپ»است . ٢٥ــ ط : وسایر آلات؛ نپ : محرفه؛ب: مخرفه متن‌ازحاشیهٔ «ب»است .٢٦ ــ نپ : برزدندی.

بالا[١] گرفته باشد قوّت کند و بیکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و[٢] این روزهمه خلق مصر و قاهره بنظارهٔ آن[٣] فتح خلیج آمده باشندو انواع بازیهای عجیب[٤] بیرون آورند و اوّل کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان[٥] که بپارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشند ، مگر آنرا بفال‌داشته بوده‌اند[٦]،و آن روزسلطان ایشان را صدقات فرماید . و بیست و یك کشتی بود از آن[٧] سلطان که آبگیری نزدیك قصر سلطان ساخته بودند ، چندانکه دوسه میدان و آن[٨] کشتیها هریك را مقدار پنجاه گز طول[٩] و بیست گز عرض بود ، همه بتکلّف با زر[١٠] وسیم و جواهر و دیباها آراسته[١١] که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود وبیشتر اوقات آن[٨] کشتیها را در آن[٨] آبگیر چنانکه استر در استر خانه[١٢] بسته بودندی . و باغی‌بود سلطانرا بدو فرسنگی‌شهر که آنرا عین‌الشّمس‌میگفتندو[٢]چشمه‌یی آب‌نیکودرآنجاو باغ‌راخود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن[٨] باغ فرعون بوده‌است. و بنزدیك آن عمارت گونه‌یی[١٣] دیدم چهار پاره سنگ‌بزرگ هریك چون مناره‌یی وسی‌گزقایم‌ایستاده واز سرهای[١٤] آن قطرات آب چکان، و[١٥]هیچکس‌نمیدانست که آن چیست.درین[١٦] باغ درخت بلسان بود ، میگفتندپدران‌این[١٧] سلطان از مغرب آن[١٨]تخم‌بیاوردندو آنجا[١٩] بکشتند و در همه آفاق جایی‌دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هرچند تخم هست[٢٠] اما هرکجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود ودرخت آن چون درخت موردست که‌چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی[٢١] خسته میکنند و شیشه‌یی برهرموضعی‌میبندند تا این[٢٢] دهونت[٢٣] همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می‌آید . چون[٢٤] دهن تمام بیرون آید[٢٥] درخت خشك می‌شود و چوب آنرا

---

١ ــ نپ : بار . ــ واو از «نپ» است . ٢ ــ کلمه در «ط» نیست . ٣ ــ نپ : عجب . ٤ ــ نپ : خلیج افکند جماعتی اخرسان را . ٦ ــ ط بودند . («ب» در حاشیه افزوده: ازاین صیغهٔ شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود) . ٧ ــ ط : از مال . ٨ ــ نپ : این . ٩ ــ نپ : طول بود . ١٠ ــ نپ : بزر . ١١ ــ نپ : برآراسته . ١٢ ــ نپ:اشتررا در استرسرای . ١٣ ــ ب،ط : عمارتی کهنه . ١٤ــ «نپ» باصلاح جدیداست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ١٥ــ نپ:«واو» ندارد . ١٦- ب، ط :ودر. ١٧-ب،ط :آن. ١٨- نپ:این. ١٩ ــ نپ : و آن . ٢٠ ــ ط : تخم است . ٢١ ــ ط : بتیغ . ٢٢ ــ نپ : آن . ٢٣ ــ ب ، نپ : دهونه . ٢٤ ــ نپ : و چون . ٢٥ ــ نپ : آمد .

باغبانان بشهر آورند و بفروشند[1] ویرا[2] پوستی سطبر باشد کـه چون از آنجا باز میکنند ومیخورند طعم لوز[3] دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل باآن میکنند.

شهر قـاهره را ده محلّتست[4]، و ایشان محلّترا حاره میگویند[5]، و اسامی آن اینست:

۱ ـ حارهٔ[6] برجوان. ۲ ـ حارة زویلة. ۳ ـ حارةالجودریة[7]. ٤ـ حارةالامراء. ٥ ـ حارة الدیالمة[8]. ٦ ـ حارة الروم. ۷ ـ حارة الباطلیة[9]. ۸ ـقصرالشّوك. ۹ ـ عبیدالشّری. ۱۰ ـ حارة المصامدة.

صفت شهر مصر ـ بربالایی[10] نهاده و جانب مشرقی[11] شهرکوهست، امانهبلند بلکه سنگهاست[12] و پشتههای سنگین و برکرانهٔ[13][14] شهر مسجدطولون است، برسر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد[14] و میافارقین[15] بمثل آن[16] ندیدم، و آن‌را[17] امیری از[18] عبّاسیان کرده است که حاکـم مصر بوده است. و بروزگار حاکم‌بامرالله که‌جدّ[19] این سلطان بود[20] فرزندان این[21] طولون‌بیامده‌اند[22] و این‌مسجدرا به‌سی‌هزاردینارمغربی‌بحاکم‌بامرالله‌فروخته[23] و بعدازمدتی‌دیگربیامده‌اند و[24] مناره‌ییکه در آن مسجدست[25] بکندن گرفته[26]. حاکم فرستاده است که شما مسجدرا[27] بمن‌فروخته‌اید‌چگونه‌خراب‌میکنید؟ گفته‌اندمامناره‌نفروخته‌ایم.[28] پنجهزار[29]

---

۱ ـ ط: می‌آورند و میفروشند. ۲ ـ کلمه از «ط» است. ۳ ـ ط: نـور.
٤ ـ نپ: شهرقاهره ده محلت‌بود درآنوقت. ٥ ـ نپ: گویند. ٦ ـ ب: اول؛ شماره های ۱تا۱۰ از «ط» است. ۷ـ نپ: الحودریه. ۸ ـ نپ: دیامله. ۹ ـ نپ: نالبلیه.
۱۰ ـ («ب» درحاشیه افزوده: «بایاءمصدریهٔ اسمیه ظاهراً یعنی برارتفاع که ما حالا «بلندی» گوییم») ـ واین شرح ازروشنی‌محملی ندارد. ۱۱ ـ ط: شرقی. ۱۲ ـ نپ: سنگست واو بعدراهم ندارد. ۱۳ ـ ب، ط: کنارة. ۱٤ـ نپ (دراصل): امت (اصلاح): عمید.
۱٥ ـ نپ: مافارقین. ۱٦ ـ ب، نپ: به از آن. ۱۷ ـ «را» در «نپ» الحاقیست.
۱۸ ـ ب، نپ: ازآن. ودر «نپ» «آن» را بعدبخط الحاقی‌زده است. ۱۹ ـ نپ: غیر.
۲۰ ـ ط: بوده. ۲۱ ـ «این» رادر«نپ» بخطالحاقی‌زده‌است. ۲۲ـ ط: آمده. ۲۳ـب، ط: مغربی‌فروختند. ۲٤ـب،ط «بیامده‌اند» ندارد. ۲٥ـ ط: بفروختند؛ب: نفروخته؛ نپ: نفروخته بعدآنرا زده‌و بخطاصلی‌رویش‌نوشته: «لا». متن‌تصحیح‌قیاسیست. ۲٦ـ ب: گرفتند؛ ط: وخواستندتا بکنند. ۲۷ ـ ط: فرستاد که‌شما بمن؛ ب: ...که شما بمن. ۲۸ ـ ط: گفتند مناره را ...؛ ب. گفتندمامناره‌را ... ۲۹ ـ ب، ط: وپنجهزار.

دینار بایشان داده است ومناره راهم بخریده[1]. وسلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و[2] روز های جمعه.

و شهر مصر از بیم آب[3] برسر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ بوده است ، همه را بشکسته اند و هموار کرده[4] و اکنون آنچنان جایها راعقبه گویند. و چون از دور شهر مصر را نگه[5] کنند پندارند کوهیست و جای هست[6] که چهارده طبقه از[7] بالای یکدیگرست ، و جای[8] هفت طبقه . و از ثقات شنیدم که شخصی بربام هفت طبقه باغچه یی کرده بود دوگوساله یی آنجا[9] برده وپرورده تا بزرگ شده[10] و آنجا دولابی ساخته که این گاو میگردانید ، و آب از چاه برمیکشید و برآن بام درختهای نارنج و ترنج و موز و غیره کشته ، و همه در بار آمده وگل و سپرغمها[11] همه نوع کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست درمصر که در او حجره هاست برسم مستغل یعنی بکرادادن[12] که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد[13] سیصد وپنجاه تن در آن باشند و بازارها وکوچه ها در آنجاست[14] که دائماً قنادیل سوزدچونکه[15] هیچ روشنایی در آنجا[16] بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در[17] شهر مصر غیر قاهره هفت جا معست چنانکه بهم پیوسته[18] وبهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که روز های جمعه در[19] هرجای خطبه و جماعت باشد . در میان بازار مسجدیست که آنرا باب الجوامع گویند ، و آنرا[20] عمروعاص ساخته است[21] بروزگاری که از دست معاویه امیر مصربوده[22] ، وآن مسجد بچهار صد عمود رخام قائمست وآن دیوار که

---

۱ ــ ب ، ط : داده ... بخرید . ۲ ــ نپ : در ۳ ــ نپ « از بیم آب » ندارد . ٤ ــ ب.ط: بشکستند... کردند . ٥ ــ ب ، ط : نگاه . ٦ ــ ط : وخانه هاست ؛ ب : خانهای هست . ۷ ــ ط : در . ۸ ــ ط،ب : وخانه های . ۹ ــ نپ : برآنجا . ۱۰ ــ ب ، نپ : شده بود . ۱۱ ــ نپ (دراصل) سرخمها (اصلاح) : سرغمها . ۱۲ ــ پنج کلمهٔ اخیر در «ط» نیست ؛ ب ، نپ اصلاحی :... بکرایه ... ۱۳ ــ ط : ساحت ...؛ نپ :... ارش باشد درسی ارش . ۱٤ ــ ط : آنجاهست . ۱٥ ــ نپ (دراصل) : که. بعداصلاح کرده اند . ۱٦ ــ «درآنجا» در «نپ» الحاقیست . ۱۷ ــ نپ : رهگذار ... واندر . ۱۸ ــ نپ : پیوستست . ۱۹ ــ نپ «در» را بخط الحاقی زده است . ۲۰- نپ : وآن . بعداصلاح کرده اند . ۲۱ - ط : ساخته . ۲۲ ــ ط : بروزگار معاویه که ازدست وی ...؛ نپ ، ب :... بود .

محراب براوست سرتاسر تخته‌های[1] رخام سپیدست[2] و جمیع[3] قرآن بر آن تخته‌ها بخطی زیبا نوشته، واز بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن[4] گشاده و مدام در آن مدرّسان و[5] مقریان نشسته، و سیاحت‌گاه[6] آن شهر بزرگ آن مسجدست، و هرگز نباشد که درو کمتر از پنج هزار خلق باشد، چه از طلاّب علوم و چه از غریبان[7] وچه از کاتبان که چك و قباله نویسند و غیر آن. و آن‌مسجد را[8] حاکم از فرزندان عمروعاص بخرید که نزدیك او رفته بودند و[9] گفته [که][10] ما محتاجیم و درویش واین[11] مسجد پدر ما کرده‌است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم. پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد وآنرا بخرید وهمهٔ اهل مصر را برین گواه‌کرد، و بعد ازآن بسیار عمارات عجیب در آنجابکرد و بفرمود[12] و از جمله چراغدانی نقره‌گین[13] ساختند شانزده پهلوچنانکه هر[14] پهلوی از و یك ارش و نیم باشد، چنانکه دایرهٔ چراغدان بیست وچهار ارش باشدوهفتصد و اند چراغ در وی می‌افروزند در[15] شبهای عزیز، وگفتند وزن آن بیست وپنج‌قنطار نقره است، هر[16] قنطاری[17] صد رطل و[18] هررطلی[19] صد وچهل وچهار درهم نقره است. وگویند[20] چون این[21] چراغدان ساختند[22] بهیچ در درنمیگنجید، ازدرهای جامع، از بزرگی‌که بود، تا دری فروگرفتند[23] و آنرا در مسجد بردند و باز دربر نشاندند[24]. و همیشه درین مسجد ده توحصیر[25] رنگین نیکو بربالای‌یکدیگر گسترده باشد. و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته، و محکمهٔ قاضی‌القضاة در

---

۱ ــ نپ: بتخیهای (= ظ: بتختهای. حاشیهٔ ب). ۲ ــ ط: رخـام است. ۳ ــ نپ: و جامع. ٤ ــ نپ: (اصل): آن (اصلاح): آنها. ٥ ــ در «نپ» واو بخط الحاقیست. ٦ ــ نپ: و ساحت (اصلاح) و ساحت‌گاه. ۷ ــ نپ: غربـا. ۸ ــ نپ: و این مسجد نیز. ۹ ــ جملهٔ وآن مسجد را... تا اینجا در «ب» مکرر شده است. ۱۰ ــ ب: گفتند؛ ط: گفته بودند. ۱۱ ــ ب،ط: و. ۱۲ــ ط: «وبفرمود» ندارد؛ «نپ» واو بعدرا ندارد (ظ). ۱۳ــ ب، نپ: نقرگین. ١٤ــ ب: بر؛ نپ (ظ): هر. ١٥ ــ «نپ» گویا الحاقی است. ١٦ ــ نپ: و هر. ١٧ ــ ب: قنطار. ١٨ ــ واو در «نپ» نیست. ١٩ ــ ب،ط: رطل. ٢٠ ــ ب: گویندکه. ٢١ــ نپ: آن. ٢٢ ــ ب،ط: ساخته‌شد. ٢٣ ــ نپ: ... فراگرفتند؛ ط: تاآنکه‌دری فراگرفتند. ٢٤ ــ ب،ط: در رانشاندند. ٢٥ ــ ط: مسجدحصیرهای.

این مسجد باشد . و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سوق‌القنادیل خوانند، در هیچ بلد[1] چنان بازاری نشان نمیدهند ، هر طرایف[2] که در[3] عالم باشد آنجا یافت شود . وآنجا آلتها دیدم که از ذبل[4] ساخته بودند ، چون صندوقچه و شانه و دستهٔ کارد و غیره . وآنجا بلور سخت نیکو دیدم ، و استادان نغز[5] آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند ، و میگفتند درین نزدیکی[6] در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفاف‌تر از بلور مغربیست و دندان فیل دیدم که اززنگبار آورده بودند ، از آن بسیار[7] بود که زیادت از دویست من بود و[8] یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون[9] پوست‌پلنگ بود واز آن نعلین سازند . وازحبشه مرغ[10] خانگی آورند[11] که نیك بزرگ باشد[12] و نقطهای سپید بروی و برسر کلاهی دارد بر مثال طاووس . و در مصرعسل بسیارخیزد، وشکرهم[13] .

روز[14] سیوم دیماه قدیم از سال‌چهارصد وشانزده‌عجم این میوه‌ها وسپرغمها بیك روز دیدم که ذکر میرود و هی هذه : گل سرخ ؛ نیلوفر ؛ نرگس ؛ ترنج ؛ نارنج ، لیمو ؛ مرکب[15] ؛ سیب ؛ یاسمن ؛ شاه سپرغم ؛ بهی[16] ؛ انار ؛ امرود ؛ خربوزه[17] ؛ دستنبویه ؛ موز ، زیتون ؛ هلیلهٔ[18] تر ؛ خرمای تر ، انگور ؛ نیشکر ؛ بادنجان؛ کدوی تر ؛ ترب ؛ شلغم ؛ کرنب ؛ باقلای[19] تر ؛ خیار ؛ باد رنگ ؛ پیاز تر ؛ سیر تر ، جزر ؛ چغندر[20] . هرکه اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و[8] بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد هماناقبول نکند،

١ ــ ب ، نپ : بلاد . ٢ ــ نپ (اصل) : طرائف (ظ) (اصلاح: ظرائف) ؛ ب : ظرائف . ٣ ــ نپ : که‌در همه بلاد . ٤ ــ ب،ط(«نپ» اصلی): دهل. («نپ»اصلاحی) : دبل. (ذبل یعنی سنگ لاك پشت که شانه و دست بند از آن میسازند . حاشیهٔ ب) . ٥ ــ نپ : نغزکه . ٦ ــ نپ : نزدیك . ٧ ــ نپ : بسیار ازآن بود . ٨ ــ نپ « واو » ندارد . ٩ ــ ب،ط : همچو . ١٠ ــ نپ : مرغی . ١١ ــ ط : آورده بودند ؛ ب : آورده‌اند . ١٢ ــ ط : بود . ١٣ ــ نپ : و با شکر هم سفر؟؟ . ١٤ ــ کلمه در « نپ » نیست . ١٥ ــ کلمه در «ط» نیست . ١٦ ــ ط، ب : به . ١٧ ــ نپ : خربزه . ١٨ ــ بجز«ط» : بلیله . ١٩ ــ نپ : باقلی . ٢٠ ــ ب : جغندر ؛ نپ : چقندر .

فاما[١] مرا درین غرضی نبوده[٢] و ننوشتم الا آنچه دیدم ، و بعضی که شنیدم و نوشتم ، عهدهٔ آن بر من نیست ، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم ، همه نوع هواست از سردسیر وگرم سیر و از همهٔ[٣] اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازار ها بفروشند[٤] .

و بمصرسفالینه[٥] سازند ازهمه نوع چنان لطیف وشفّاف که دست چون بربیرون نهند از اندرون بتوان دید، ازکاسه و قدح وطبق وغیره، و رنگ کنندآنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید . و آبگینه سازندکه[٦] بصفا و پاکی بزبرجد[٧] ماند و آن را بوزن فروشند . و از بزّازی ثقه شنیدم که یکدرم[٨] سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرند[٩] که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که ازهمه نیکوتر باشدچگونه خرند؟ گفتند هرآنچه بی‌نظیرباشد یکدرم به پنج درم بخرند .

شهر مصربر کنار نیل‌نهاده است بدرازی،وبسیاری کوشکها و منظرهاچنانست که اگر خواهندآب بریسمان از نیل بردارند . اما آب شهر[١٠] همه سقایان آورنداز نیل، بعضی بشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج‌دمشقی که هریك سی‌من‌آب گرفتی و چنان بود که پنداشتی زرین است . یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنجهزار ازآن[١١] سبو داردکه بمزدمیدهد هرسبویی‌ماهی[١٢] بیکدرم، وچون‌بازسپارند باید[١٣] سبو درست باز سپارند . و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری‌کرده بودند وآن‌جزیره مغربی‌شهر ست‌ودرآنجا مسجدآدینه‌ییست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ‌بوده است در میان رود . و این‌دو شاخ از نیل هریك را[١٤] بقدر جیحون تقدیر کردم اما بس[١٤] نرم و آهسته میرود . و میان شهر و جزیره جسری[١٥]

---

١ ــ ط : مانا . ٢ ــ نپ: نبود . ٣ ــ «نپ» کلمه‌را ندارد. ٤ــ ب ، ط : میفروشند .
٥ ــ همه جا : سفالیه . (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است) . ٦ ــ نپ «که» ندارد .
٧ ــ نپ : پاکی‌زبرجد . ٨ــ ط ، ب : یکدرهم . ٩ــ نپ : بخریدند. ١٠ــ ط : شهررا .
١١ــ نپ : این . ١٢ ــ ط : هر سبوئی ؛ نپ : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبوی . . . .
١٣ ــ ب،ط : هریك . ١٤ــ ط: آبش. ١٥ــ نپ : جسر.

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر[1] دیگر سوی آب نیلست و آنرا جیزه خوانند[2] و آنجا نیز مسجد آدینه‌ییست ، اما جسر نیست، بزورق ومعبر گذرند . و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که ببغداد و بصره نباشد . اهل بازار مصر هر چه فروشند[3] راست گویند و اگر کسی بمشتری[4] دروغ گوید اورا براشتری نشانندو[5] زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد[6] و زنگ میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و[7] ملامت می‌بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد. دربازار آنجا از بقّال و عطّار و پیله‌ور هرچه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ ، فی‌الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. وروغن چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار[8] گویندو آنجا[9] کنجد اندك باشد و[10] روغنش عزیز باشد[11] و روغن زیتون ارزان بود و[12] پسته گران تر از بادام است و[13] مغز بادام ده من از یك دینار نگذرد . و اهل بازار و دکان داران بر خران زینی نشینند[14] که آیند و روند ازخانه ببازار وهرجابرسر کوچه ها بسیارخران‌زینی آراسته داشته باشند ،که اگر کسی خواهد برنشیند و اندك کرایه میدهد[15] وگفتند پنجاه هزار بهیمهٔ زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا[16] دهند، وبیرون‌ازلشکریان و سپاهیان[17] بر اسب ننشینند[18] یعنی اهل بازار و روستا و محترفه[19] و خواجگان ، و بسیار خر[20] ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر . و اهل شهرعظیم توانگربودنددر آنوقت که آنجابودم. و در سنهٔ تسع و ثلثین و اربعمایة سلطان‌را پسری آمد،فرمود[21] که مردم خرّمی کنند، شهر و بازارها[22] بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

---

۱ ــ نپ : شهر مصر . ۲ ــ کلمه در « ط » نیست . ۳ ــ نپ : فروشند بمشتری بگویند و . ٤ ــ نپ : مشترا (کذا) . ٥ ــ ب ، ط : برشتری نشانده . ٦ ــ ط : و در شهر بگردانند . ۷ ــ « نپ » واو ندارد . ۸ ــ نپ (در اصل): جا (اصلاح) : حر(؟). ۹ ــ نپ «آنجا» ندارد . ۱۰ ــ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۱ ــ کلمه در «ط» و «ب» نیست . ۱۲ ــ واو از «ط» است . ۱۳ ــ نپ: «استو» ندارد. ۱٤ ــ ط : برنشینند . ۱٥ ــ نپ: بدهد . ۱٦ ــ ب ، ط : بکرایه . ۱۷ ــ « نپ » بخط الحاقی افزوده : کسی . ۱۸ ــ نپ : نشیند (= ننشینند) . ۱۹ ــ ط : متفرقه . ۲۰ ــ نپ : خران . ۲۱ ــ نپ: وفرمود. ۲۲ ــ ب : بازار ؛ ط : بازار را .

هماناکه بعض[1] مردم آنرا باور نکنند و[2] استوار ندارند که دکانهای بزازان وصرّافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد وجنس[3] و جامه‌های زربفت‌وقصب‌جایی نبود[4] که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمنند[5] که هیچکس از عوانان وغمّازان‌نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که برکسی[6] ظلم نکند و بمال‌کسی‌هرگزطمع‌نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم[7] یا صفت‌کنم مردم عجم را قبول نیفتد[8] و مال ایشانرا حدّ و حصر نتوانستم[9] کرد و آن‌آسایش وامن[10] که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی[11] ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی ها و مال و ملك او را قیاس نتوان‌کرد، غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکردوغلّه‌گران شد، وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست وبردل‌سلطان جهت رعیّت بارست، توچند غلّه توانی[12] بدهی‌خواه ببها، خواه بقرض؟ ترساگفت: بسعادت سلطان ووزیر من چندان غلّه مهیّا دارم‌که شش سال نان مصر بدهم، ودر[13] این‌وقت لامحاله چندان خلق در مصر بودکه آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد‌که‌کسی‌را چند مال بایدتا غلّهٔ او این‌مقدارباشد، و چه ایمن رعیّتی و عادل سلطانی بود[14] که در ایام ایشان چنین حالها باشدوچندین مالها، که نه سلطان برکسی[15] ظلم وجورکند و نه رعیّت چیزی پنهان‌وپوشیده‌دارد. و آنجا کاروانسرایی دیدم که دارالوزیر میگفتند، درآنجا قصب فروشند و دیگرهیچ و درآشکوب زیر خیّاطان نشینند و دربالای[16] رفاآن[17]. از تیم‌بان[18] پرسیدم که اجرت[19] این تیم چندست؟ گفت: هر سال بیست هزاردینار مغربی بود، اما این‌ساعت

۱ ـ نپ: بعضی. ۲ ـ نپ (در اصل): مردم آن. (اصلاح (: مردم را آن. ۳ ـ نپ «و جنس» ندارد. ۴ ـ کلمه نبود از «ط» است؛ نپ: جای. ۵ ـ نپ: ایمن. ۶ ـ نپ: کس. ۷ ـ نپ: بگویم. ۸ ـ ب: نیافتد. ۹ ـ نپ: ندانستم. ۱۰ ـ «و امن» از «نپ» است. ۱۱ ـ ط: شخص. ۱۲ ـ نپ: توانی‌که. ۱۳ ـ ب، ط: در این. ۱۴ ـ ط: باید. ۱۵ ـ نپ: کس. ۱۶ ـ نپ: در بالای همه. ۱۷ ـ «ط» «در بالای‌رفاآن» ندارد. ۱۸ ـ ب، نپ: قیم آن. ۱۹ ـ ب، نپ: اجرة.

گوشه‌یی از آن خراب شده است[۱] عمارت میکنند، هر ماه یکهزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند[۲] که در این‌شهر بزرگتر از ین[۳] و بمقدار این دویست خان باشد.

صفت خوان سلطان ـ عادت ایشان چنین[۴] بود که سلطان درسالی بدوعیدخوان بنهد[۵] و باردهد خاص و عام[۶] را، آنانکه خاص[۷] باشند درحضرت اوباشند و آنچه عام باشد[۸] در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود[۹] که برأی‌العین ببینم. با یکی از دبیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و[۱۰] دوستی پدید[۱۱] آمده گفتم: من بارگاه ملوك و سلاطین عجم دیده‌ام چون‌سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود،ایشان پادشاهان‌بزرگ بودند، با نعمت وتجمّل‌بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم ببینم[۱۲]. او با پرده دار[۱۳] که صاحب ـ السّتر[۱۴] گویند‌بگفت[۱۵] سلخ رمضان سنهٔ اربعین و اربعمائة که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و[۱۶] سلطان از نماز بآنجا آید وبخوان[۱۷] بنشیند،مرا آنجا[۱۸] برد. چون از درسرای بدرون[۱۹] شدم عمارتها و صفّه‌ها و[۲۰] ایوانها دیدم که‌اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل[۲۱] انجامد. دوازده قصردرهم ساخته همه‌مربعات[۲۲] که درهریك که‌میرفتی‌از دیگری[۲۳] نیکوتربود وهریك بمقدار[۲۴] صدارش‌درصدارش. ویکی‌ازین جمله چیزی بود شصت[۲۵] اندرشصت[۲۵] ارش[۲۶] و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلوّ چهارگز[۲۷] از سه جهة آن تخت همه از زربود، شکارگاه و میدان وغیره‌بر آن تصویر

۱ ـ ب، ط: شده. ۲ ـ ط: گفتند. ۳ ـ ط، و متن مطبوع افزوده: نیست. ۴ ـ ب، ط: چنین. ۵ ـ ب،ط: خان نهد. ۶ ـ ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ ـ ب، نپ: آنکه خواص. ۸ ـ ب: عوام باشند؛ نپ: ... باشند.
۹ ـ ط: داشتم. ۱۰ ـ «نپ» واو ندارد. ۱۱ ـ ب: بدید؛ نپ: (اصل): بادید (اصلاح): پدید. ۱۲ ـ نپ «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ ـ نپ: پرده دارایشان.
۱۴ ـ ط: اتستر. ۱۵ ـ ط: می‌گویند...؛ نپ: .. بگفت و. ۱۶ ـ واو از «نپ» است. ۱۷ ـ نپ: بخان. ۱۸ ـ ط: بآنجا. ۱۹ ـ ب، نپ: بـدر (احتمال حاشیهٔ ب: در). ۲۰ ـ نپ: صفها. ۲۱ ـ ط: بطول. ۲۲ ـ دو کلمهٔ اخیر در «ط» نیست.
۲۳ ـ نپ: ...ازیکدیگر؛ ب: میرفتم‌ازیکدیگر.؛ ط: میرفتم.. ۲۴ ـ نپ: مقدار. ۲۵ ـ نپ: شست. ۲۶ ـ کلمه از «ط» است. ۲۷ ـ «نپ» افزوده: درعرض چهارگز.

کرده و کتابتی[1] بخط پاکیزه بر آنجا نوشته وهمه[2] فرش وطرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون[3] باندازهٔ هر موضعی بافته[4] بودند، ودارافزینی[5] مشبّك از زر بر کنارهای آن[6] نهاده که صفت آن نتوان کرد و از پس تخت که باجانب دیوارست درجات نقره گین[7] ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگر این کتاب سر بسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتبهٔ[8] آن روز باشد که سلطان خوان[9] نهد. آرایش خوان[9] را درختی دیدم[10] چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن[11] از شکر ساخته واندر وهزار[12] صورت وتمثال ساخته، همه از شکر. و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشك راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیّا بود که هر روز چهارده شتروار[13] برف بشرابخانهٔ[14] سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء وخواص را راتبه‌ها بودی و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلبیدندی هم بدادندی وهمچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از[15] حرم بخواستندی بدادندی وهمچنین روغنهای دیگر چون روغن بلسان و غیره[15] چندانکه این اشیاء مذکوره[16] خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت[17] سلطان مصر[18] – امنیّت[19] و فراغت اهل مصر بدان حدّ بود که دکانهای بزازان و صرّافان و جوهریان را درنبستندی، الادامی بروی کشیدندی، و کس نیارستی بچیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را[20] نزدیك بود واورا مال بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او[21] داشتند. روزی لشکریان دست[22] براین

---

۱ – نپ: کتابه. ۲ – نپ: هر. ۳ –ط: همه دیبای . . . بوقلمون بود. ٤ – نپ: یافته. ٥ – نپ: دارافرینی. ٦ – «آن» از «ط» است. ۷ – ب: نقرگین. ۸ – نپ: راتب. ۹ – نپ: خان. ۱۰ – نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ – ط: آن را. ۱۲ – ط: بودند و بهزار. ۱۳ – ط: شتردار. ۱٤ – ط: بشربتخانه. ۱٥ – «نپ» واو اضافه دارد. ۱٦ – ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷ – ب، نپ: سیر. (سیرهٔ؟). ۱۸ – کلمه در «ط» نیست. ۱۹ – ب، نپ: امن. ۲۰ – نپ: بسلطان. ۲۱ – نپ: برو. ۲۲ – نپ: سلطان.

یهودی[1] برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند[2] از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا[3] بیرون شد وخلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمهٔ روز در[4] میدان ایستاده بودند، خادمی[5] ازسرای بیرون آمد[6] و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بندگانیم وطاعت دار، اما گناه کرده‌ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که بازگردید، درحال بازگشتند. و آن جهود مقتول را ابوسعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال اورا خدایتعالی داند که چندست و گفتند بربام سرای سیصد تغار نقره گین بنهاده است[7] و[8] درهریك درختی کشته، چنانست که باغی و[8] همه درختهای مثمر وحامل، [9] برادر او کاغذی نوشته بخدمت سلطان فرستاد[10] که دویست هزار دینار مغربی خزانه را خدمت کنم، درسرّ، این وقت[11]، از آنکه می‌ترسید. سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانهٔ خود[12] بازروید که نه کس را[13] با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

ازشام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهر ها وروستاها هر[14] مسجد که بودهمه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و فرّاشان و مؤذنان و غیرهم. و یکسال والی شام نوشته بود که[15] زیت اندکست اگر فرمان باشد مسجد را[16] زیت حار بدهیم، و آن روغن ترب و شلغم باشد، در جواب گفتند: توفرمانبری نه وزیری، چیزیکه بخانهٔ خداتعلّق داشته باشد درآن تغییر[17] و تبدیل جایز نیست وقاضی‌القضاة را هر ماه دو هزار دینار مغربی مشاهره بود و هر قاضی[18] بنسبت وی، تا بمال کس[19] طمع نکنند و بر مردم

---

۱ ـ نپ : یهود . ۲ ـ نپ :کردند . ۳ ـ متن مطبوع :بصحارا . ٤ ـ نپ : نیمروز درآن . ٥ ـ نپ (اصل) : خادمان (اصلاح) : خـادم . ٦ ـ نپ :آمدند .
۷ ـ نپ :نقرگین نهاده است . ۸ ـ « نپ » واو ندارد . ۹ ـ نپ : حال . ۱۰ ـ نپ « فرستاد » ندارد. ۱۱ ـ ب،ط: آن وقت . ۱۲ ـ « نپ » کلمه را ندارد .
۱۳ ـ ط : کسی‌را . ١٤ ـ ط : روستا . ١٥ ـ نپ :که امسال . ١٦ ـ نپ : بمساجد را (ط : مساجد را . حاشیهٔ ب) . ۱۷ ـ نپ : درآنجا تغیر ؛ ب: درآنجا . ۱۸ ـ« نپ» افزوده:را (ط) . ۱۹ ـ نپ :کسی .

حیف نرود. وعادت آنجا چنان بود که در اواسط رجب مثال سلطان در مساجد بخواندندی که یا معشر المسلمین موسم حج میرسد و سبیل سلطان بقرار معهود با لشکریان[۱] و اسبان و شتران[۲] وزاد معدّ[۳]ست ، و در رمضان همین منادی بکردندی[٤] و از اوّل ذی‌القعده آغاز خروج کردندی ، و بموضعی معین فرود آمدندی[٥] نیمهٔ[٦] ماه ذی‌القعده روانه شدندی و هر روز خرج علوفهٔ این لشکر یکهزار دینار مغربی بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب بودی، که[۷] به بیست و پنجروز بمکه شدندی و ده روز آنجا مقام بودی و [۸] به بیست و پنجروز تا بمقام[۹] خود رسیدندی ، دو ماه شصت [۱۰] هزار دینار مغربی علوفهٔ ایشان بودی غیر از تعهّدات و صلات و مشاهرات[۱۱] و شتر که سقط شدی . پس در سنهٔ تسع وثلثین و اربعمائه سجلّ سلطان بر مردم خواندند که امیرالمؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است ، این معنی بشفقت مسلمانی میگویم. و[۱۲] حجّاج در توقف ماندند و سلطان جامهٔ کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامهٔ کعبه میفرستادی[۱۳] و این سال چون جامه براه قلزم گسیل[۱٤] کردند من با ایشان برفتم .

غرّهٔ شهر ذی‌القعده ازمصر بیرون شدم و[۱٥] هشتم[۱٦] ماه بقلزم رسیدیم واز آنجا کشتی براندند[۱۷] بپانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار[۱۸] میگفتند و[۱٥] بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهارروز بمدینهٔ رسول‌الله[۱۹] صم[۲۰] رسیدیم .[۲۱]

---

۱ ــ نپ : لشکر . ۲ ــ ب ، نپ : شتر . ۳ ــ ط ، متن مطبوع : معتاد ، نپ : (اصلی): معد (اصلاحی) : مستعد . ٤ ــ ط ، متن مطبوع : میکردندی . ٥ ــ ب : فرو . . . ؛ نپ : فرو می‌آمدندی . ٦ ــ نپ : همه . ۷ ــ نپ « که » ندارد .
۸ ــ « ب » واو ندارد . ۹ ــ نپ : با مقام (بجای : تا بمقام) ؛ ط : که تا بمقام .
۱۰ ــ ط : شدی . . . ؛ نپ : شست . ۱۱ ــ « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۲ ــ نپ : میگوئیم . واو هم ندارد (ظ) . ۱۳ ــ ب ، نپ (اصلی) : بفرستادی؛ متن مطبوع و « نپ » اصلاحی : میفرستادی . ١٤ ــ ط : چون حاج . . . میل. ۱٥ ــ « نپ » واو ندارد . ۱٦ ــ ب ، ط : بیستم (و آن غلطست) . ۱۷ ــ ب، ط : براندیم . ۱۸ ــ نپ : حار . ۱۹ ــ کلمهٔ الله در « ط » و « نپ » نیست . ۲۰ ــ ب : صلی الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه الصلوة و السلام . ۲۱ ــ ط : راهست. « ب » کلمه را ندارد .

مدینهٔ رسول‌الله[۱] شهریست بر کنارهٔ[۲] صحرایی نهاده وزمین‌نمناك و شوره‌دارد وآب روان دارد[۳] اما اندك ، و خرمایستانست وآنجا قبله سوی جنوب افتاده است و مسجد رسول‌الله(ص)[٤] همچندانست[٥] که مسجدالحرام[٦] و حظیرهٔ رسول(ص)[۷] در پهلوی منبر[۸] مسجد ست، چون‌رو[۹] بقبله نمایند جانب[۱۰] چپ، چنانکه چون خطیب از[۱۱] منبر ذکر پیغمبر(ص)[۷] کند و صلوات دهد روی بجانب راست‌کند[۱۲] و اشاره بمقبره کنـد و آن‌خانه‌یی‌مخمّس است و دیوارها از[۱۱] میان ستونهای مسجد برآورده است وپنج[۱۳] ستون درگرفته است و بر سر این[۱٤] خانه همچو حظیره کرده، بدار افزین،[۱٥] تا کسی بدانجا[۱٦] نرود و دام درگشادگی[۱۷] آن‌کشیده تا مرغ بدانجا[۱۸] نرود. ومیان‌مقبره و منبر هم حظیره‌ییست[۱۹] از سنگهای[۲۰] رخام‌کرده چون‌پیشگاهی[۲۱] وآنراروضه‌گویند وگویندآن بستانی[۲۲] از بستانهای بهشتست چه رسول‌الله(ص)[۲۳] فـرموده است : « بین قبری و منبری روضة من ریاض‌الجنّة » و شیعه‌گویند آنجا قبر فاطمهٔ زهراست‌علیها السلام[۲٤] و مسجد را دریست[۲٥] و از شهر بیرون سوی جنوب صحرا ییست و

---

۱ ــ رسول‌الله در « ط » نیست و « ب » و « نپ » علیه‌السلام اضافه دارند .

۲ ــ نپ : کنار . ۳ ــ ب ، نپ : است . ٤ ــ ب : علیه‌الصلوة والسلام ٥ ــ ب ، ط : چندان ؛ « نپ » چندانست . و بخط الحاقیست . ٦ ــ در حاشیهٔ « نپ » بخط اصلی افزوده : « از مسجدالحرام خورد (= خرد) ترست » . و این عبارت لابد نسخه بدل جملهٔ (٤ ــ ٦) است‌که ناسخ نفهمیده و بطور سقط در این موضع در حاشیه افزوده (حاشیهٔ ب) . ۷ ــ ب ، نپ : علیه‌السلام . ۸ ــ در « نپ » منبر بـاصلاح الحاقیست .

۹ ــ (احتمال حاشیهٔ « ب » : روی) . ۱۰ ــ نپ : بجانب . ۱۱ ــ ط : در .

۱۲ ــ نپ (در اصل) : از دست چپ کند (اصلاح مثل متن) . ۱۳ ــ نپ (در اصل) : پیخ (اصلاح مانند متن) . ۱٤ ــ ب : آن . ۱٥ ــ نپ : بدارآفرین (= بدارافزین). ۱٦ ــ نپ : برآنجا . ۱۷ ــ نپ ، ط :گشادی . ۱۸ ــ ب : برآنجا ؛ نپ (بـاصلاح جدید) : آنجا (اصل) : آن . ۱۹ ــ نپ : خطیرست . ۲۰ ــ نپ (در اصل) : بسنگهای (اصلاح مانند متن) . ۲۱ ــ دوکلمهٔ اخیر در « ط » نیست ؛ ب : پستگاهـی ؛ نپ: سسکاهی (بدون هیچ نقطه) . متن تصحیح قیاسی است . ۲۲ــ ب ، نپ : بستان (متن احتمال‌حاشیهٔ « ب » است) . ۲۳ــ « نپ » رسول‌علیه‌السلام؛ب:...علیه‌السلام. ۲٤ ــ ط : زهراعلیها‌السلام است. ۲٥ ــ (ب درحاشیه‌آورده: کذا ایضاً فی « نپ» ، وحتماً بایددرعبارت غلطی یاسقطی باشد و الا این عبارت لغو خواهدبود مثل‌النارحاره چه‌لا بد هرمسجددری دارد) .

گورستانیست[1] وقبر[2] حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنه آنجاست و آن موضع را قبورالشّهداء گویند. پس دو روز ما[3] بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتیم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود وتنگنای[4] چون دره و[5] آنرا جحفة میگفتند و آن میقات مغرب وشام ومصرست، ومیقات آن موضع باشد که حج را[6] احرام گیرند. وگویند یکسال حجاج آنجا فرود[7] آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی درآمد وایشان را هلاك کرد و آنرا بدین سبب جحفة نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست[8]. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی‌الحجة بمکه رسیدیم بباب الصّفا فرود[9] آمدیم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتندو از هیچ طرف حاج نیامده[10] بود. روز چهارشنبه بیاری حق سبحانه و تعالی بعرفات حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی[11] از حجاز روی بیرون‌نهادند بهر[12] طرف. و دراین نوبت شرح‌حج ووصف‌مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که‌نوبت دیگرششماه مجاور بودم، و آنچه‌دیدم‌بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصررسیدم[13] ودرین‌سال سی و پنجهزار آدمی از حجاز بمصر آمدند وسلطان همه‌را جامه پوشانید[14] واجری[15] داد تا سال[16] تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و درزمین حجاز طعام فراخ شد وباز اینهمه خلق را درخورد هریك[17] جامه پوشانید و صلات[18] داد و

۱ــ نپ: کورستانست. ۲ــ ب: امیرالمؤمنین‌حمزه؛ در «نپ» کلمهٔ امیر بخط‌الحاقی است. («ب» در حاشیه افزوده: لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیرالمؤمنین برحمزه بکلی در غیر موضع خود است). ۳ــ ب؛ نپ: ما دو روز. ۴ــ ب: تنگهای. (حاشیهٔ ب: ظ: تنگنائی). ۵ــ ب، نپ: که. ۶ــ نپ: کذا فی‌الاصل (اصلاح): حجاج. ۷ــ ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حـاج فرو. ۸ــ نپ: سکست (بی نقطه،سبك سبك است؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹ــ ب، نپ: فرو. ۱۰ــ ب: نه آمده. ۱۱ــ ط: بیماری. ۱۲ــ ب: هر؛ نپ (در اصل): ر هر. (اصلاح): بـر. ۱۳ــ نپ: رسیدیم. ۱۴ــ نپ (در اصل): پوشید (اصلاح مثل متن). ۱۵ــ نپ (در اصل): اجری (اصلاح): و اجرتی (ظ؟: اجرا. حاشیهٔ ب). ۱۶ــ نپ(دراصل): و سال. (اصلاح مثل متن). ۱۷ــ نپ (در اصل مثل متن). (اصلاح): از خورد و بزرگ. ۱۸ــ ب، نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد .

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعمائه دیگر بار مثال سلطان برخلق خواندند که که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست ، برخویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند[۱] اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را[۲] که هر سال بحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه[۳] و از آن خدّام[٤] و حاشیه و امرای مکه و مدینه وصلت[٤] امیرمکه و مشاهرهٔ او[٥] هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بود که[٦] بدو وقت فرستادی . در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست وصحبت او روانه کردند[۷] ومن با وی برفتم براه قلزم، و این نوبت کشتی بجار رسید پنجم[۸] ذی‌القعده و حج نزدیک تنگ در آمده[۹] اشتری به پنجدینار بود بتعجیل برفتیم[۱۰] .

هشتم ذی‌الحجه بمکه رسیدیم[۱۱] و بیاری حق[۱۲] سبحانه و تعالی حج بگزاردیم[۱۳] از مغرب قافله‌یی عظیم آمده بود و آن سال بدر[۱٤] مدینهٔ شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگاه بازگشتن از حج ، و میان ایشان جنگ برخاست[۱٥] و ازمغربیان زیادت از دو[۱٦] هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب[۱۷] نشدند . و بهمین حج ازمردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی[۱۸] بمدینه رسیدند. ششم ذی‌الحجه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند ، گفته بودند هر که ما را در این سه روز که مانده‌است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هریك ازما چهل دینار بدهیم،

---

۱ ــ نپ : بکنید . ۲ ــ نپ «را» ندارد . ٤ ــ نپ ، ب : وآن جامهٔ کعبه .
٤ ــ ب: خدم ؛ («نپ» دراصل : خدام) . ٥ــ ط: وصلهٔ ..مشاهرهٔ هرکس در؛ ب: وصلهٔ...
٦ ــ «که» از «ط» است . ۷ ــ ط :کردندی . ۸ــ («ب» در حاشیه افزوده : تاریخ گویا باید غلط باشد و شایدصواب « بیست و پنجم » باشد چنانکه‌از ملاحظهٔ بعد ظاهرمیشود). با توجه بمدت سفر اول مکه حدس بیست و پنجم تأیید میشودرجوع به ص۷۲ سطر ٦و۷ شود .
۹ ــ ط : نزدیك شده بود . ۱۰ ــ ب : برفتیم . ۱۱ــب:رسیدم . ۱۲ - کلمه از «نپ» است . ۱۳ــ ب ، نپ: بگذاردم . ۱٤ــ ط: بوددر. ۱٥ ــ ط: خواست . ۱٦ ــنپ : ده . ۱۷- نپ : با مغرب. ۱۸ــ «نپ»اصلاحی‌است . متن معلوم نیست چه بوده است .

اعراب[۱] بیامدند و چنان[۲] کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند[۳] وزر بستاندند وایشانرا یک‌یک برشتران جمّازه بستند واز مدینه بر آمدند[٤] وبعرفات آوردند[٥] دو تن مرده که[٦]، بر آن شتران بسته بودند، وچهارتن زنده بودند، اما نیم مرده، نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که برپای نمیتوانستند ایستادن[۷] و سخن نیز نمیتوانستند گفتن[۸]. حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زر که داده‌ایم شما را باشد ما[۹] را بگذارید که بیطاقت شدیم، ازما نشنیدند و همچنان براندند.[۱۰] فی‌الجمله آن چهار تن حج کردند وبراه شام بازگشتند، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت بازآمدن نداشتم. و امیر مدینه آن سال بمصر آمد که او را برسلطان رسمی بود وهرسال بوی دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی[ع][۱۱] داشت، من با اودر کشتی بودم تا بشهر قلزم واز آنجا همچنان تا بمصر شدیم.

در سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة که بمصر بودم خبر آمد که ملک حلب عاصی شد از[۱۲] سلطان و او چاکری از آن سلطان بود که پدران او[۱۳] ملوک حلب بودند[۱٤] سلطان را خادمی[۱٥] بود که اوراعمدةالدوله میگفتند واین خادم امیر مطالبیان بود[۱٦] وعظیم توانگر و مالدار بود، ومطالبی آنانرا گویند، که درگوهای[۱۷] مصر طلب گنجها و دفینه ها کنند و از همهٔ مغرب و دیار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن گوها و[۱۷] سنگسارهای[۱۸] مصر رنجها برند و مالها صرف[۱۹] کنند و بسیار را[۲۰] بوده

---

۱ ــ نپ (در اصل) : عــرب . (اصلاح مانند متن) . ۲ ــ نپ : وچنین . ۳ ــ نپ (اصل) : رسانید (اصلاح) رسانیده . ٤ ــ ط : آمدند. ٥ــ ط :رسانیدند ٦ ــ نپ «که» ندارد . ۷ ــ ط : نشستن ؛ نپ : استادن (بعد مانند متن اصلاح کرده‌اند) . ۸ ــ جملهٔ اخیر در «ط» نیست و در «نپ» بجای «نیز» «بر» آمده است . ۹ ــ ط : که مارا . ۱۰ــ نپ : برآمدند . ۱۱ــب، نپ : صلوات‌الله علیهما . ۱۲ ــ نپ :در . ۱۳ ــ ط : پدرآن از . ۱٤ ــ کلمه در«ط» نیست . ۱٥ــ نپ : خادمی را . ۱٦ ــ ب، ط : مطالبان . ۱۷ ــ ط، نپ: کوههای . ۱۸ ــ نپ (دراصل) : و شکستهای (اصلاح) : وسنکستاهای (کذا ؟ = سنگستانهای؟) . ۱۹ ــ ب : صرفه . ۲۰ــ «نپ» : بسیار آن ؛ ب: وبسیارآن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند ، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. وچون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسلطان دهد و باقــی او را باشد ، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوك را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد . اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که[1] بتدریج از خزانهٔ او بخزانهٔ سلطان نقل میکردند، ازجمله سیصد کنیزك داشت اکثر ماه‌روی، بعضی از آن[2] بودند که ایشان را درهم بستری[3] میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مخیّر کردند ، هر که شوهری میخواست بشوهری دادند و آنکه[4] شوهر نمیخواست هرچه خاصهٔ او بودهیچ[5] تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانهٔ خود می‌باشند[6] و برهیچیك از ایشان حکمی و جبری نفرمود . و چون او بحلب کشته شد ، آن ملك ترسید که سلطان لشکر ها فرستد ، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف وهدایا بحضرت سلطان فرستاد و برگذشته عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب[7] دو ماه بیرون[8] نشستند و ایشان را درشهر نمیگذاشتند و تحفهٔ ایشان قبول نمیکردند تا ائمه[9] وقضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند وخواهش کردند که ایشان را قبول کردند وبا تشریف و خلعت بازگردانیدند .

از جملهٔ چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت ، چه هر درخت که خواهد[10] مدام حاصل تواند[11] کرد و بنشاند، خواه مثمر و محمل[12] خواه بی ثمر[13] وکسان باشند که دلال آن باشند و از هرچه خواهی

۱ ــ نپ : مدت او دو ماه باشد . ۲ ــ ط : از این قبیل . ۳ ــ نپ (دراصل): بسریتی (باصلاح جدید) : هم بستری (بدون « در ») . ٤ ــ اصل همه جا : آنچه .
۵ ــ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ٦ ــ («ب» درحاشیه احتمال داده: ظ : می باشد) .
۷ ــ نپ : قرب . ۸ ــ نپ : بر در . ۹ ــ ط : همه . ۱۰ ــ نپ ، ط : خواهی .
۱۱ ــ نپ، ط : توان . ۱۲ ــ ب : ومجمل . ۱۳ــ ط : بی‌ثمر باشند .

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا[1] درختها در تغارها کشته باشد[2] و بر پشت بامها نهاده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر[3] پربار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها، واگر کسی خواهد حمّالان بروند و آن تغارها[4] برچوب بندند، همچنان با درخت، و بهرجا که خواهند نقل کنند و[5] چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تغارها[4] بکنند و پاره‌ها[6] بیرون آرند و[5] درخت خود خبردار نباشد، وچنین وضع[7] در همه آفاق جای دیگر[8] ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست[9].

☆ ☆ ☆

اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه[10] مکه حرسها الله تعالی ازمصر بازگویم :

در قاهره نماز عید بکردم و سه‌شنبهٔ چهاردهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی و اربعین و اربعمائة از مصر بکشتی[11] نشستم و[5] براه صعیدالاعلی روانه شدم[12] و آن روی بجانب جنوب[13] دارد ، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می آید و[5] هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست[14] وآنجا بردو[15] کنارهٔ نیل بسی شهرها و روستاها[16] بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط[17] میگفتند، وافیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد ، چون بلند شود و پیله بندد ، او را بشکنند، از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، وتخم این خشخاش خرد وچون زیره است[18] وبدین اسیوط

---

۱ ــ ب ، نپ : ایشان (متن مطبوع = ایشانرا) . ۲ ــ بجز « ط »: باشند .
۳ ــ ط : و اکثر از آن . ٤ ــ ط : تغارها را . ٥ ــ « نپ » واو ندارد .
٦ ــ بجز « ط »: بارها. ۷ ــ ب ، نپ . این‌وضع ؛ ط : . . . موضع . ۸ ــ نپ : جائی ...؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد . ۹ ــ چهار کلمهٔ اخیر در « ط » نیست . ۱۰ ــ ط : خویش بخانهٔ مکه . ۱۱ ــ ب ، نپ : در کشتی . ۱۲ ــ نپ : شد . ۱۳ ــ نپ : روی بجنوب . ١٤- ب، نپ: آنجا. ۱٥ ــ ط : بر دور و . ١٦ ــ نپ : و رستاها .
۱۷ ــ نپ (اصل) : اشیوط . بعد اصلاح کرده‌اند . ۱۸ ــ نپ (در اصل) : زیرست.

از صوف گوسفند دستار ها بافند که مثل او[1] در عالم نباشد و صوفهای باریك که بولایت عجم[2] آورند، و گویند مصریست، همه ازاین صعیدالاعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند[3]. وبدین اسیوط[4] من[5] فوطه‌یی دیدم ازصوف گوسفند کرده[6]. که‌مثل آن نه به‌لهاوور[7] دیدم ونه به‌ملتان وبشکل پنداشتی[8] حریرست . و از آنجا بشهری رسیدیم که آن را قوص[9] میگفتند وآنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی[10] که هرکه آن‌ببیند تعجب کند، شارستانی[11] کهنه و از سنگ با روی[12] ساخته و اکثرعمارتهای[13] آن از سنگهای بزرگ کرده‌که هریك[14] ازآن مقدار بیست هزار من وسی هزارمن باشدو عجب آنکه[15] بده‌پانزده فرسنگی آن موضع‌نه‌کوهیست و[16] نه‌سنگ تاآنها راازکجا و چگونه نقل کرده باشند. ازآنجا[17] بشهری رسیدم که‌آنرا اخمیم میگفتند، شهری انبوه وآبادان و مردمی غلبه[18] و حصاری حصین دارد ونخل وبساتین‌بسیار.[19] بیست روزآنجا مقام افتاد و جهة آنکه[20] دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما[21] متردد بودیم تا بکدام راه برویم ، عاقبت براه آب برفتیم[22] بشهری رسیدیم که‌آن را اسوان[23] میگفتند و برجانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون‌می آمد، و گفتند کشتی‌ازین‌بالاتر نگذرد، که‌آب ازجایهای[24] تنگ[25] وسنگهای عظیم فرو[26] می‌آید. و[27] از این شهر بچهار فرسنگ راه‌ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند[28] و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیك سلطان مصر هدیه‌ها[29] فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت‌نرود وزیان‌ایشان نکند

---

۱ ــ ط : آن . ۲ ــ نپ : بولایات . ۳ ــ نپ: گویا دراصل «نباشد» بوده‌است.
٤ ــ نپ : اشیوط . ٥ ــ کلمه از « ط » و متن مطبوع است . ٦ ــ نپ: گوسپند...؛ ط «کرده» ندارد. ۷ ــ ط : لهادر ؛ ب: لهاور . ۸ ــ نپ : پنداشتی که .
۹ ــ ط قوس چین . ۱۰ــ نپ ، ب: سنگهای . ۱۱ــ نپ : سارستانی. ۱۲ــط : بارویی.
۱۳ــنپ:عمارات . ١٤ــ ب، نپ : که یکی . ١٥ ــ ط: اینکه . ١٦ــ واو ، ر«ط» نیست .
۱۷ ــ ط : اینجا . ۱۸ــ ط : با غلبه وشجاع . ۱۹ ــ «ط» ومتن مطبوع: بسیاراست.
۲۰ ــ ط : جهت اینکه . ۲۱ ــ نپ : وما . ۲۲ ــ ط : رفتیم . ۲۳ــ نپ:اسوار.
٢٤ ــ ط ، ب : جاهای . ٢٥ ــ ط : تنگ آید . ٢٦ ــ ط : فرود. ٢٧- نپ«واو» ندارد. ۲۸ــ ب: باشد . ۲۹ ــ متن مطبوع : هدیهای.

و این شهر اسوان[1] عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند نتواند، و مدام آنجا لشکری باشد[2] بمحافظت شهر و ولایت. و مقابل شهر درمیان رود نیل جزیره‌ییست چون باغی و اندرآن خرماستان[3] و زیتون و دیگر اشجار و زروع[4] بسیارست و بدولاب آب دهند[5]. وآنجا[6] بیست و یکروز بماندم[7] که بیابانی عظیم درپیش بود و[8] دویست فرسنگ تالب دریا وموسم آن بود که حجّاج[9] باز گشته براشتران بدانجا[10] برسند، وما انتظار آن میداشتیم که چون آن شتر ها[11] باز گردد بکرا[12] گیریم و برویم. ومرا بشهر اسوان[13] آشنایی افتاد با مردی که اورا ابوعبدالله محمدبن فلیج میگفتند، مردی پارسا وباصلاح[14] بود و ازطریق منطق چیزی میدانست او مرا معاونت کرد درکرا[15] گرفتن و همراه بازدید کردن وغیر آن[16]. پس اشتری بیك دینار[17] ونیم کرا[15] گرفتم و از ین شهر روانه شدم پنجم ربیع الاول سنهٔ اثنین[18] و اربعین و اربعمائة.

راه سوی مشرق جنوبی بود چون هشت فرسنگ برفتیم[19] منزلی بود که آنرا ضیقه[20] میگفتند و آن دره‌یی بود بر[21] صحرا و[22] بردوجانب اوچون دو دیوار ازکوه ومیانهٔ او[23] مقدارصدارش گشادگی ودرآن گشادگی چاهی کنده‌اند که آب بسیار برآمده است، امانه آبی[24] خوش وچون[25] از این منزل بگذرند پنج روز بادیه است که آب نباشد، هرمردی

---

۱ - نپ (در اصل) : استواز (اصلاح) : اسوار. ۲ - در « نپ » بخط الحاقیست. ۳ - بجز « نپ » : خرمایستان. ٤ - (« ب » در حاشیه آورده : « نپ » کذا ایضاً (رز ؟ - بقرینهٔ نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب) در متن نیز « زرع » دارد. ٥ - ب، نپ (باصلاح جدید) افزوده : « و جای با درخت است ». نپ اصلی : وجالی بارحب است (؟). ٦ - نپ: وما آنجا. ۷ - نپ : بماندیم. ۸ - (« ب » درحاشیه احتمال داده که واو زائد باشد). ۹ - نپ : حاج. ۱۰ - ط : بارکنند برشتران ؛ نپ، ب : ... بآنجا. ۱۱ - « ها » در « نپ » بخط الحاقیست. ۱۲ - ب، ط : بکرایه ؛ نپ اصلی : کرا. متن از « نپ » اصلاحی است. ۱۳ - ط، ب : وچون بشهر اسوان بودم ؛ نپ : ... اسوار. ١٤ - نپ : بصلاح. ١٥ - ب، ط : کرایه ... ١٦ - « وغیر آن » در « ط » نیست. ۱۷ - ب، نپ : و شتری ... ؛ ط : ... یکدینار .. ۱۸ - ب، نپ: اثنی. (« ب » درحاشیه احتمال داده : اثنتین). ۱۹ - ب، ط : برفتم. ۲۰ - نپ : ضمفه (؟). ۲۱ - (« ب » درحاشیه احتمال داده « بر » زائد باشد). ۲۲ - نپ « واو » ندارد. ۲۳ - ط : آن. ۲٤ - ب، ط: آب. ۲۵ - کلمه در « نپ » نیست.

خیکی برداشت از آب[1] و برفتیم بمنزلی که آنرا حوضش[2] میگفتند، کوهی بود سنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون میآمد[3] و همانجا در گوی[4] می ایستاد[5]، آبی خوش، وچنان بود که مردرا در آن سوراخ میبایست شد تا ازجهت شتر آب بیرون آورند[6] وهفتم روز بود که شتران نه آب خورده[7] بودند و نه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود[8] آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی[9] میرفتند و این منزل جایها که فرود آیند[10] همه معلوم باشد چه بهرجای فرود[11] نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند[12] و بدانجاها پشکل[13] شتر یابند که بسوزند وچیزی پزند[14]. و آن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند[15] و چنان میرفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود[16] و خود روی در آن بیابان نهاده میرفتند باآنکه[17] هیچ اثر راه و نشان پدید نبود[18] روی فرا مشرق کرده میرفتند و جایی بودی[19] که بپانزده فرسنگ آب میبود اندك و شور وجایی[20] بودی که به سی و[21] چهل فرسنگ هیچ آب نبودی.

بیستم[22] ربیع الاول سنهٔ اثنین[23] و اربعین واربعمائة بشهر عیذاب[24] رسیدیم و از اسوان تا عیذاب[24] که بپانزده روز آمدیم بقیاس دویست فرسنگ بود.

این شهرعیذاب[24] بر کنارهٔ[25] دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد ومردی پانصد در آن باشد و تعلّق بسلطان مصر داشت و باجگاهیست که از حبشه و زنگبار[26]

۱ــ ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲ــ(«ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد). ۳ ــ نپ: می آید. ٤ ــ نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی، ب، ط: کودی. متن تصحیح قیاسیست. ٥ ــ ب، نپ: می ایستد. ٦ ــ ط: آورد. ۷ــ نپ: که آن شتران...؛ ب، ط: که شتران آب نخورده. ۸ ــ نپ: فرو. ۹ ــ ط: وباقی را.
۱۰ــ نپ: وآن منزل جایها که فرو آیند. ۱۱ــب، نپ: فرو. ۱۲ــ ط: افروزند؛ ب، نپ: بر فروزند. ۱۳ ــ نپ: بشکل. ۱٤ ــ نپ: برند. ۱٥ ــ نپ: نمیرند.
۱٦ ــ نپ: نبودند. ۱۷ ــ ط: با اینکه؛ نپ ظ: بی آنکه. ۱۸ ــ نپ ظ: بود.
۱۹ ــ نپ: بود. ۲۰ ــ نپ: چاهی. ۲۱ ــ بجز «ط» ومتن مطبوع: بسی چهل.
۲۲ ــ ب، ط: هشتم. ۲۳ ــب، نپ: اثنی. ۲٤ــ نپ: عذاب. ۲٥ ــ نپ: کنار.
۲٦ ــ نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ماگذشتیم برندتا اسوان[1] و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر[2] برند. و بر دست راست این شهر چون روی بقبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم وعلف خوار بسیاروخلقی بسیارند آنجا، که ایشان رابجاویان[3] گویند و ایشان مردمانیندکه هیچ دین و کیش[4] ندارند و بهیچ[5] پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارندکه طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد وعرض سیصد فرسنگ و درین همه بعددوشهرك خرد[6] بیش نیست که یکی را از آن بحرالنّعام گویند ویکی دیگررا عیذاب[7]. طول این بیابان ازمصرست تا حبشه و آن ازشمالست تا جنوب وعرض ازولایت[8] نوبه تادریای قلزم، ازمغرب تا مشرق، واین قوم بجاویان[3] در آن بیابان باشند، مردمی[9] بد نباشند و دزدی وغارت نکنند بکارهای[10] خودمشغول[باشند]ومسلمانان وغیرهم[11] کودکان ایشان[12] بدزدند و بشهر های اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلزم[13] خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته[14] است ودرجانب[15] شمال تا آنجا که این شهرك قلزم است بیامده، و این دریا را هرجاکه شهری بر کنارش است بدان شهر بازمیخوانند، مثلا جایی بقلزم باز میخوانند وجایی به‌عیذاب[7] وجایی ببحرالنّعام، و گفتند[16] درین دریا زیادت ازسیصد جزیره باشد واز آن جزایر کشتیها می آیند[17] و روغن و کشك می آورند[18] و گفتند آنجاگاو وگوسپند[19] بسیار دارندو مردم آنجا گویندمسلمانند، بعضی تعلق بمصردارند وبعضی به‌یمن. و درین شهرك عیذاب[7] آب چاه‌وچشمه نباشد، الاّ آب باران، واگر گاهی آب باران منقطع شود[20] آنجابجاهان[3] آب آرند، وبفروشند وتاسه ماه که[21] آنجابودیم یك خیك آب بیکدرم خریدیم و بدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه[22] نمیشد، بادشمال بود

---

۱ ــ نپ : اسوار . ۲ ــ نپ : مصر . ۳ ــ ب،ط : بجاهان؛ نپ(اصلاحی) : بجاهیان. متن از «نپ» اصلی است. ٤ ــ ط : کیشی . ٥ ــ ط : بهیچوجه به . ٦ ــ ط : کوچك .
۷ــ نپ : عذاب . ۸ــ ط : دریای . ۹ــ ب ، ط : مردم . ۱۰ــ ب ، نپ : بچهارپای .
۱۱ــب، نپ : و غیره . ۱۲ــ ب،ط : ایشان‌را . ۱۳ــ ط : قلزم‌را . ۱٤ــ نپ : بشکافته .
۱٥ ــ ط : از . ۱٦ ــ نپ : وگفتندکه . ۱۷ ــ نپ : میآید ؛ ط : می آمد .
۱۸ ــ ط : می آوردند . ۱۹ـ ط: گوسفند . ۲۰ــ ب ،ط : باشد . ۲۱ــ نپ «که» ندارد.
۲۲ــ در «نپ» کلمه بخط الحاقیست .

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکن با ایشان مضایقه نکردم و در آن مدّت[1] خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم رسید و کشتی هاروی[2] بجانب شمال نهادند، و بعد از آن[3] بجدّه شدم[4] و گفتند شتر[5] نجیب هیچ جای چنان نباشد که در آن[6] بیابان، و از آنجا بمصر وحجاز برند. ودرین شهر عیذاب مردی مرا حکایت کرد که برقول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین شهر سوی حجاز میرفت و شترمیبردند بسوی امیرمکه ومن در آن کشتی بودم، شتری از آن[7] بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی درحال آنرا فرو برد چنانکه یك پای شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد[8] و آن ماهیرا که شتر[9] فروبرده بود فرو برد که هیچ اثر از آن برو[10] پدید[11] نبود و گفت آن ماهی را قرش میگویند[12] و هم بدین شهر[13] پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن[14] میگویندو گمان میبردیم[15] بخراسان که آن نوعی از سوسمارست تا آنجا بدیدم که ماهی بود وهمهٔ پرها که ماهی را باشد داشت. دروقتی[16] که من بشهر اسوان[17] بودم دوستی[18] داشتم که نام او ذکر کرده‌ام درمقدمه، اورا ابوعبدالله محمّدبن فلیج[19] میگفتند، چون از آنجا به عیذاب[20] همی آمدم[21] نامه نوشته بود بدوستی یا وکیلی[22] که اورا بشهرعیذاب[20] بود که آنچه[23] ناصر خواهد بوی دهد و[24] خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه[25] درین شهرعیذاب[20] بماندم[26] و آنچه داشتم خرج کرده شد[27] از ضرورت آن کاغذ را

---

۱ ــ ط: این مدت ۲ ــ ط: رو بشمال؛ ب: رویبشمال. ۳ ــ نپ ظ: ومن از آنجا (بجای: و بعدازآن). ٤ ــ ط: شدند. ٥ ــ ط: شیر. ٦ــ نپ: درین. ۷ــ اینجا کلمه‌یی ظاهراً محذوف است: (شتری‌ازآن‌شتران ؟ ازآن شتران‌شتری؟). ۸ ــ نپ: درآمد. ۹ ــ ط: که شتر را. ۱۰ ــ ط: اثرآن برآن. ۱۱ــ نپ (باصلاح): پدید؛ ب: بدید. ۱۲ــ نپ‌ظ: قریش میگفتند؛ ب:... میگفتند. ۱۳ــ ط: شکل. ١٤ــ ب، ط: شفق. ١٥ــ ط: میبردم. ١٦ ــ ط: وقتی. ۱۷ــ نپ دراصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان. ۱۸ــ متن مطبوع: دوستی را. ۱۹ ــ نپ: فلج (کذا). ۲۰ ــ نپ: عذاب. ۲۱ ــ ب، ط: می آمدم. ۲۲ ــ نپ، ب: بدوستی با وکیلی؛ ط: بوکیلی. متن احتمال حاشیهٔ «ب» است. ۲۳ ــ متن مطبوع: آنچه که. ۲٤ ــ نپ «واو» ندارد. ۲٥ــ ط: ماهه. ۲٦ــ ط: درشهر... بماند. ۲۷ ــ نپ: خرج شد.

بدان شخص دادم ، او مردمی[1] کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار[2] ست ، چه میخواهی تا بتو دهم ، تو بمن خط ده . من تعجّب کردم از نیک‌مردی او[3] که بی‌سابقه با من آنهمه نیکویی کرد . و اگر مردی بی‌باك[4] بودمی وروا داشتمی مبلغی مال از آن شخص بواسطهٔ آن کاغذ بستیدمی[5] . غرض ، من از آن‌مرد صد من آرد بستدم[6] و آن مقدار آنجا عزّتی تمام داشت[7] و خطی بدان مقدار بوی دادم ، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان[8] فرستاد وپیش از آنکه‌من ازشهرعیذاب[9] بروم، جواب آن‌محمد فلیج[10] باز رسید که آن چه[11] مقدار باشد؟ هرچند که‌اوخواهدو[12] از آن‌من موجودباشد بدو ده واگر از آن خویش بدهی عوض با تودهم[13] که امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب[14] صلوات‌الله علیه فرموده است : « المؤمن‌لایکون محتشما ولامغتنما» . و این‌فصل بدان نوشتم تاخوانندگان بدانند که مردم را برمردم اعتمادست ، و کرم هرجای[15] باشد ، و جوانمردان همیشه‌بوده‌اند وباشند .

جدّه ـ شهری بزرگست و باره‌یی حصین دارد[2] برلب دریا و دروپنجهزار مرد باشد . برشمال دریا نهاده است و بازار های نیك[16] دارد و قبلهٔ مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول‌الله[17] ص[18] .ودو دروازه است شهر را: یکی‌سوی مشرق که[2] رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو[19] با دریا دارد . و اگر از جدّه برلب دریا سوی‌جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده وتاآنجا[20] پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که ازحجازست. وبدین‌شهر جدّه نه درختست و نه زرع[21] ،هرچه‌بکار آید

---

۱ ــ ب ، ط : مردی . ۲ ــ کلمه در « نپ » بخط الحاقیست . ۳ ــ ب ، نپ : از نیکمردی‌آن محمد فلیج (نپ : قلمج (کذا)) . ٤ ــ نپ : که اگر بی باکی . ٥ ــ نپ ، ط : بستدمی . ٦ ــ متن مطبوع : بستیدن (کذا) . ۷ ــ ب ، نپ : و آن مقدار راآنجا عزتی تمام است . ۸ــ نپ : اسوار. ۹ــ نپ:عذاب. ۱۰ــ نپ:فلمج(باصلاح:قلمج) . ۱۱ــ ط ، متن مطبوع :آنچه . ۱۲ــ نپ«واو» ندارد. ۱۳ــ ط :مابود هم . ۱٤ــ «علی‌بن...» در«ط» نیست . ۱٥ ــ نپ : همه جائی . ۱٦ ــ ب ، نپ : بازارها نیك . ۱۷ ــ نپ «الله» ندارد . ۱۸ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۹ ــ کلمهٔ «رو» در« نپ» نیست. ۲۰ــ نپ: تا اینجا . ۲۱ــ ب : وزرع .

از رُستا آرند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. وامیر جدّه بندهٔ امیرمکه بود و اورا تاج‌المعالی بن ابی[1] الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود. ومن بنزدیك[2] امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید ازمن معاف داشت و نخواست چنانکه از[3] دروازه مسلم گذر کردم وچیزی[4] بمکه نوشت که این مردی دانشمندست ازوی چیزی نشاید بستدن[5].

روز آدینه نماز دیگر از جدّه‌برفتیم[6] یکشنبه‌سلخ جمادی‌الاخرة[7] بدرشهر مکه رسیدیم[8] و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیارعمره رادرمکه‌حاضر باشند[9] اوّل رجب، وآن موسمی عظیم باشد و عیدرمضان همچنین، وبوقت حج بیایند، و چون‌راه ایشان نزدیك وسهلست هرسال سه بار بیایند.

صفت شهر مکه شرفهاالله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند[10] و از هر[11] جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند[12] نتوان دید. و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابوقبیس[13] است وآن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر ازپای آن تیری بیندازند، بر سر رسد. و در مشرقی شهرافتاده است چنانکه چون در مسجدحرام[14] باشند بدی[15] ماه آفتاب ازسر آن برآید. وبرسر آن میلی‌است[16] ازسنگ برآورده، گویند ابراهیم‌علیه‌السلام برآورده است. و این عرصه که در میان کوهست شهرست، دو تیر پرتاب[17] در دو بیش[18] نیست. و مسجد حرام بمیانهٔ این فراخنای اندرست، وگردبرگرد مسجدحرام شهرست وکوچه ها و بازارها، وهرکجا رخنه‌یی بمیان کوه‌درست دیوار باره ساخته‌اند

---

۱ ــ نپ : ابو. ۲ ــ ط، ب : نزدیك. ۳ ــ ط : چنانچه از؛ نپ: چنانکه در. ٤ ــ ب : خبری؛ ط : چیزی. ٥ ــ ط : ستاندن؛ ب : ستیدن. ٦ ــ ب، ط : برفتم. ۷ ــ همه جا : الاخر. (متن احتمال حاشیهٔ «ب» است). ۸ ــ ط : رسیدم. ۹ ــ ط، ب : باشد. ۱۰ ــ نپ : نه بلند. ۱۱ ــ اصل همه جا : وهر. (متن احتمال حاشیه «ب» است). ۱۲ ــ اصل‌همه‌جا : برسند (متن‌از حاشیهٔ «ب» است). ۱۳ــ نپ (در اصل): بوقبیس (باصلاح جدید) : ابوقبیس. ۱٤ ــ ط : مسجدالحرام. ۱٥ــ نپ : بربی (؟). ۱٦ ــ نپ ظاهراً « است » ندارد. ۱۷ ــ ط : پرتابست. ۱۸ ــ ط : و بیش.

و دروازه برنهاده ، و اندر شهر هیچ درخت نیست ، مگر بر در مسجد حرام[1] که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر[2] سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و ازمسجدحرام[1] برجانب مشرق بازاری بزرگ کشیده‌است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار ازجانب جنوب کوه ابوقبیس[3] است و دامن کوه ابوقبیس[3] صفاست و آن‌چنانست که دامن کوهرا همچون‌درجات بزرگ کرده‌اند وسنگها بترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعاکنند، و آنچه میگویند : صفا ومروه کنند، آنست[4] . و بآخر بازار ازجانب شمال کوه مروه است و آن اندك بالای[5] است، و بر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند ، از ین سر تا بدان سر. وچون کسی عمره‌خواهد کرد: اگر[6] ازجای دور آید[7] به نیم‌فرسنگی مکه هرجا میلها کرده‌اند ومسجدها ساخته که‌عمره را از آنجا احرام[8] گیرند،واحرام گرفتن آن باشد[9] که جامهٔ دوخته از تن بیرون کنند وازاری برمیان بندند ، وازاری دیگر یا چادری برخویشتن‌درپیچندو بآوازی[10] بلند می گویند که : « لبیّك اللّهم لبیّك»[11] و سوی[12] مکه میآیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و ازآنجا احرام گیرد و لبیّك میزنند و بمکه درآید بنیّت عمره ، و چون بشهر آید بمسجد حرام درآید و بنزدیك[13] خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجرالاسود دروست وحجررا بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا[14] بگردد و باز بحجر رسد و بوسه دهد ، یك طوف[16] باشد ، و برین ولا هفت طوف[15] بکند. سه بار بتعجیل بدود وچهار بار آهسته برود . وچون طواف تمام شد . بمقام ابراهیم علیه‌السلام رود که برابرخانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و[16] خانه باشد و آنجا دورکعت نماز گزارد[17]

---

۱ ــ ط . مسجدالحرام . ۲ ــ ط : در . ۳ ــ نپ :کذا باصلاح . در اصل : بوقبیس .
٤ــ(«ب» در حاشیه نوشته: کذا ایضافی« نپ ».امااین تردیدحاشیهٔ«ب»ظاهراً براساسی نباشد).
٥ــ نپ : بالائی . ٦ــکلمه از «ط»است . ۷ ــ ط : دید . ۸ ــ نپ : حرام .
۹ ــ ط : است . ۱۰ــ ط : بآواز . ۱۱ــ کلمه در «ط» نیست . ۱۲ ــ ط : وبسوی .
۱۳ ــ ب : نزدیك . ١٤ــنپ (دراصل) : ولاو (اصلاح ماننددمتن) . ۱۵ ــ نپ :طواف .
١٦ ــ نپ «واو» ندارد . ۱۷ ــ ب ، نپ : نمازبکند .

آنرا نماز طواف گویند . پس از آن درخانهٔ زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد[1] و از مسجد حرام بباب الصّفا بیرون شود، و آن دریست از در های مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای[2] کوه صفا شود[3] وروی بخانه کند و دعا کند، و دعا معلومست ، چون بخوانده[4] باشد فرود آید، ودرین بازارسوی مروه برود، و آن چنان باشد که ازجنوب سوی شمال رود ، و درین بازار که میرود بر درهای مسجدحرام[5] میگردد[6] و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه وآله[7] سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد . بر[8] دو طرف این موضع چهار مناره است ازدوجانب که مردم که از کوه صفا بمیان آن دومناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دومنارهٔ دیگر که از آن طرف بازارباشد و[9] بعد از آن آهسته روندتا بکوه مروه وچون بآستانها رسندبر آنجا روند و آن دعا که معلومست بخوانند و بازگردند و دیگر باردرهمین بازار درآیند، چنانکه چهار بار ازصفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه هفت بار از آن بازار بگذشته[10] باشند ، چون[11] ازکوه مروه فرود[12] آیند[11] همانجا بازاریست بیست[13] دکان روی باروی[14] باشد[15] همه حجّام نشسته، موی سر بتراشند[16] . چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند ، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست درآیند[17] و آنرا سوق العطّارین گویند . بناهای نیکوست[18] وهمه داروفروشان باشند ، و درمکه دو گرمابه است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند[19] و چنان تقدیر کردم[20] که در مکه دوهزارمرد شهری بیش نباشد، باقی قریب[21] پانصد مرد غربا و مجاوران باشند. ودرآن[22] وقت خود قحط بود وشانزده من گندم بیکدینار مغربی بود[11] و مبلغی از آنجا رفته بودند . و اندرشهر مکه اهل هرشهری را

۱ ــ ط : ویا... مالد . ۲ ــ ط: آستانه های . ۳ ــ ط : شوند. ٤ــ ط ،ب : خوانده.
٥ ــ ط : مسجد الحرام . ٦ــ نپ (کذافی الاصل) باصلاح جدید :مینگرد. ۷ ــ ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۸ــ نپ :وبر . ۹ــ نپ «واو» ندارد. ۱۰ــ ب، ط :گذشته. ۱۱ ــ نپ کلمه را ندارد . ۱۲ ــ نپ : فرو . ۱۳ ــ در «نپ» بیست بخط الحاقیست ، اصل متن معلوم نیست . ۱٤ ــ ب ، ط : روی بروی . ۱٥ ــ ب ، نپ : باشند . ۱٦ ــ ب ، ط : تراشند . ۱۷ ــ کلمه از «ط» و متن مطبوع است . ۱۸ ــ ط «نیکوست» ندارد . ۱۹ ــ ط ، ب : می سازند . ۲۰ ــ ط :کرده ام . ۲۱ ــ نپ : قرب .
۲۲ ــ ب ، ط : و درآن .

از بلاد خراسان و ماوراءالنّهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب بود و ویران[1] و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده‌اند آنجا و[2] در آن وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملک ساخته بودند.

آب چاههای مکه همه شور و تلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هریك از آن بمقدار ده هزار دینار بر آمده باشد و آن وقت بآب باران که از درّه‌ها[3] فرو[4] میآید پر میکرده اند و در[5] آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیر عدن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات[6] بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها[7] ساخته و[2] اندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد[8] و[2] حوضی ساخته‌اند که آن آب در آنجا جمع میشود وسقّایان آن را بر گیرند و بشهر آورند و بفروشند[9] و براه برقه[10] بنیم فرسنگی[11] چاهیست که آنرا بئرالزّاهد گویند و آنجا مسجدی[12] نیکوست. آب[13] آن چاه خوشست وسقّایان[14] از آنجا نیز بیاورند بشهر و[15] بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگ و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غرّهٔ رجب سنهٔ اثنی[16] و اربعین و اربعمائة تا بیستم[17] ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانزدهم فروردین قدیم انگور رسیده بود و از رُستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند واوّل اردی بهشت[18]

۱ـ «نپ» (بجای و ویران) : درآن وقت . ۲ـ« نپ » واو ندارد . ۳ـ نپ : درها . ٤ ـ ط : فرود . ٥ـ ط : میکنند واز ٦ ـ نپ (باصلاح) :درعرفات (بدون واو) (در اصل) : عرفا . ۷ ـ ب : بالیزها . ۸ ـ ب ؛ الا اندکی . . . نمیرسید ؛ نپ : الا اندکی . . . میآید (نمی آید ؟) . . . ۹ ـ ب، ط : فروشند . ۱۰ـ ب ، ط : رفته ؛ نپ : برفه . ۱۱ـنپ: فرسنگ. ۱۲ـ ط : مسجدیست نیکو. ۱۳ـ نپ: وآب. ١٤ـط : سقاها. ١٥ـ اصل: وبشهر. (متن تصحیح قیاسیست). ١٦ـ(«ب» درحاشیه آورده : ظ : اثنتین). ۱۷ـ نپ : بیستم ماه . ۱۸ـب . اردبهشت .

خربزهٔ فراوان رسیده بود و خود همهٔ میوه ها بزمستان آنجا یافت[1] شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب و یمن - چون ازمکه بجانب جنوب روند بیك منزل بولایت یمن رسند[2] و تالب دریاهمه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز[3] بهم پیوسته است و[4] هردو ولایت تازی زبانند، و دراصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، وسه جانب این هردو زمین دریاست، واین زمین چون جزیره ییست[5] اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن درمقدمه[6] رفت[7] که خلیجیست و جانب جنوبی[8] دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تاعدن مقدار پانصد فرسنگ از شمال بجنوب، وعرض آن که ازمشرق بمغربست ازعمان است تا به جار[9] مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تامکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن[10]. و در زمین عرب آبادانی اندکست[11] و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند وخداوند ستور وچهارپا وخیمه. و[12] زمین حمیر سه قسمست: یك قسم را از آن تهامه گویند و آن[13] ساحل دریای قلزم است برجانب مغرب، وشهرها و آبادانی بسیارست چون صعده وزبید و صنعا[14] و غیره، واین[15] شهرها برصحراست[16] و پادشاه آن بندهٔ حبشی[17] بود ازآن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم ازحمیر کوهیست[18] که آنرا نجد گویند و اندرو دیولاخها و سردسیرها باشد و جاهای[19] تنگ و حصارهای محکم؛ وسیوم[20] قسم ازسوی مشرقست واندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱ـ ط: درآنجا . . . ؛ نپ: . . . یافته. ۲ ـ نپ: رسد. ۳ـ نپ: حجازویمن. ۴ ـ ط: پیوسته ؛ ب: پیوسته است. ۵ ـ نپ، ط: جزیره است. ٦ ـ (مقدمه = سابق و پیش ازین. حاشیهٔ «ب»). ۷ـ نپظ: رفته. ۸ ـ ط: جنوب. ۹ ـ نپ: بحارکه. ۱۰ ـ «ط» کلمهٔ «است» افزوده است. ۱۱ـ نپ: اندك. ۱۲ ـ متن مطبوع: ودر. ۱۳ ـ ب، ط: و ایـن. ۱٤ ـ ط: صفـا. ۱۵ ـ نپ: و آن. ۱٦ ـ نپ: شهرهائیست برصحرا. ۱۷ ـ نپ (دراصل): مشی (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ۱۸ ـ («ب» درحاشیه آورده: یاء نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست). ۱۹ـ نپ (در اصل): وجامهای (کذا) بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ـ کذا فی «نپ» ایضا (نه سوم)(حاشیهٔ ب).

و عشر[1] و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی[2] بسیارست وهر ناحیتی ملکی ورئیسی دارد، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، قومی مردم باشند خود سر[3] و[4] بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه[5] بر آید، و خلقی بسیار باشند[6] وهمه نوع[7] و[4] قصرغمدان بیمن است بشهری که آنراصنعاگویند، واز آن قصر اکنون برمثال تلّی مانده است، درمیان شهر، وآنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همهٔ جهان بوده‌است وگویند که در آن تل گنجها ودفینه‌ها[8] بسیارست وهیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه‌سلطان و نه رعیّت. وعقیق بدین شهرصنعاکنند و آن سنگیست که ازکوه ببرّند و در میان ریگ بر تابه بآتش بریان کنند و در میان ریگ بآفتابش بپرورند[9] و بچرخ بپیرایند[10] و من بمصر دیدم که شمشیری برای[11] سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچك[12] او از یك‌پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجدالحرام وبیت کعبه ــ گفته‌ایم[13] که‌خانهٔ کعبه‌درمیان‌مسجدحرام[14] و مسجدحرام[14] درمیان شهر مکه وطول آن ازمشرق بمغرب بست‌وعرض آن‌ازشمال‌بجنوب.

اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها درمالیده است تابمدوّری مایلست،زیرا که چون درمسجد نمازکنند ازهمهٔ جوانب روی بخانه بایدکرد. وآنجا[15] که مسجد طولانی ترست ازباب ابراهیم علیه‌السلامست تا بباب بنی‌هاشم،چهارصد و بیست‌وچهار ارش است. و عرضش از باب‌النّدوه که‌سوی شمالست تاباب‌الصّفا[16] که‌سوی‌جنوبست

---

۱ ــ نپ : بحران و عشر و بیسه ؛ ط : . . . عشر . . . ۲ ــ نپ : ناحی ؟
۳ ــ ب ، نپ : بخودسر . ٤ ــ نپ «واو» ندارد . ٥ ــ «نپ» افزوده : فرسنگ .
٦ ــ ب : باشد . ۷ ــ («ب» درحاشیه آورده : کذا ایضا «نپ») . ۸ ــ نپ : دفینهای .
۹ ــ ب ، ط : پرورند . ۱۰ ــ ط : بیارایند ؛ ب : به بیارند ؛ نپ : به پیرایند (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ۱۱ ــ ب ، نپ : بسوی . ۱۲ ــ «ب» درحاشیه راجع به «برچك» توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد . ۱۳ ــ ط: گفته ام .
۱٤ ــ ط : مسجدالحرام . ۱۵ ــ ط : اینجا . ۱٦ ــ ط : صفا .

و فراختر جایش ، سیصد و چهار ارشست و بسبب مدوّری جایی[1] تنگتر نماید و جایی[1] فراختر ، و همه گرد[2] بر گرد مسجد سه رواقست بپوشش، بعمود های رخام برداشته‌اند ، و میان سرای‌را چهارسو کرده ودرازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست بچهل و پنج طاقست و[3] پهنایش به بیست و سه طاق ، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد وچهارست، و گفتند این‌همه‌عمودها را[4] خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن[5]. و گفتند چون این‌عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که درکشتیها وگردونها[6] بسته بودند[7] و پاره شده‌بود[8] چون بفروختند ازقیمت آن شصت‌هزاردینار مغربی حاصل شد[9] و ازجملهٔ آن عمودها یکی در[10] آنجاست که باب النّدوه گویند[5] ، ستونی سرخ رخامی است[11] گفتند[12] این ستون را همسنگ[13] دینار خریده‌اند و بقیاس آن یك ستون سه هزارمن بود .

مسجد حرام را هیجده درست همه بطاقها ساخته‌اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری ننشانده‌اند که فراز توان کرد. برجانب‌مشرق چهار درست‌ازگوشهٔ شمالی باب‌النّبی‌و آن‌بسه[14] طاقست‌بسته، وهم‌برین‌دیوارگوشهٔ جنوبی[15] دری‌دیگرست که آنرا هم باب‌النّبی گویند ، ومیان آن[16] دودر صدارش بیشست[17] و این دربدو[18] طاقست . وچون از این در بیرون شوی بازار عطّارانست که خانهٔ رسول‌ص[19] در آن

---

۱ ـ ب ، نپ : جای . ۲ ـ « ط » و متن مطبوع : گرد و برگرد . ۳ ـ «واو» از « نپ » است . ٤ ـ نپ : عمودها همه . ٥ ـ کلمه در « نپ » نیست .
٦ ـ متن مطبوع : کشتیها بود وگردونها که . ۷ ـ نپ (در اصل) : بود (اصلاح مانند متن) . ۸ ـ نپ (دراصل) : شد (اصلاح) : شده بودند . ۹ ـ کلمه‌در«نپ» الحاقیست .
۱۰ ـ نپ : از . ۱۱ ـ نپ (در اصل) : رخام است (اصلاح) : از رخام است .
۱۲ ـ ط « که » افزوده است . ۱۳ ـ ط ، متن مطبوع : هم بسنگ . ۱٤ ـ نپ : سه . ۱٥ ـ (مقصود ازگوشهٔ جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را باب‌النبی‌گویند) واقعست و مقصود گوشهٔ جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویهٔ جنوبی آن دیوار با دیوارجنوبی) کمایتوهم فی بادی‌ءالامر نیست زیرا چنانکه سابق‌گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰٤ ارش است و حال اینکه اینجاگویدکه فاصلهٔ میان این دو درقریب صد ارش است وهو واضح . حاشیهٔ ب) . ۱٦ ـ نپ : این .
۱۷ ـ نپ : بیشتر . ۱۸ ـ ط : دو . ۱۹ـ ب ، نپ : علیه‌السلام .

کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی . و چون از ین در بگذری هم برین دیوار شرقی[۱] باب علی علیه‌السّلام است ، واین آن درست که امیرالمؤمنین علی[۲] علیه‌السلام در مسجد[۲] رفتی بنماز، و این دربسه[۳] طاقست. و چون از این[٤] دربگذری بر گوشهٔ مسجد منارهیی دیگرست[٥] بر سرسعی[٦] که از آن‌مناره که بباب‌بنی‌هاشم‌است تا بدینجا بباید شتافتن واین مناره هم‌از آن‌چهارگانهٔ‌مذکورست. و بر دیوارجنوبی که آن طول مسجدست‌هفت دَرست: نخستین بررکن[٦] که نیم گرد کرده‌اند[۷] باب‌الدقاقین است و آن بدو طاقست ، و چون اندکی بجانب غربی روی[۸] دری دیگرست بدوطاق وآنرا باب‌الفسانین[۹] گویند و[۱۰] همچنان قدری دیگر بروند باب‌الصّفا گویند و این در را پنج طاقست و از همه این[۱۱] طاق میانین[۱۲] بزرگترست[۱۳] و جانب او دو[۱٤] طـاق کوچك[۱٥] و رسول‌الله[۱٦] از این در بیرون آمده‌است که بصفا[۱۷] شود ودعاکند . و عتبهٔ این طاق میانین[۱۲] سنگی سپیدست عظیم، وسنگی سیاه بوده است که رسول‌ص[۱۸] پای مبارك خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارك‌او[۱۹] گرفته ، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه ببریده‌اند[۲۰] و در آن سنگ سپید ترکیب کرده[۲۱] چنانکه

---

۱ ــ ب : مشرقی . ۲ ــ کلمه در « ط » نیست . ۳ ــ نپ : سه. ٤ــ نپ: آن .

٥ ــ (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد ، در هـر صورت نام باب بنی‌هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از منارهیی نکرد که این دیگری‌آن باشد . حاشیهٔ ب) .

٥ ــب، ط « که » ندارند . ٦ــ « بررکن» در «ط» نیست . ۷ــ نپ : گردگراند ؟ .

۸ ــ ب،نپ : بروی . ۹ ــ نپ : الفسامین (کذا) . ۱۰ ــ « و » در « ط » نیست .

۱۱ ــ نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است) . ۱۲ ــ ط : میانی . ۱۳ ــ نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن) . ۱٤ ــ نپ (دراصل): در دو (اصلاح) مانند متن . ۱٥ ــ (ظاهراً عبارت اینطوربوده: « و از هر جانب او دو طاق کوچك » یا: « وجانب او از هرطرف دو طاق کوچك » یا نحوآن، تاعدهٔ‌پنج طاق درست بشود. حاشیهٔ ب) . ۱٦ ــ نپ « الله» ندارد . «ب» و « نپ» «علیه‌السلام» افزون دارند .

۱۷ ــ نپ : بـر صفا . ۱۸ ــ نپ ، ب : علیـه‌السلام‌والصلوة . ۱۹ ــ ب : متبرك او علیه‌السلام ؛ ط : متبرکه . ۲۰ ــ نپ ؛ ط : بریده انـد . ۲۱ ــ ط : کرده‌اند .

سر انگشتهای[١] پا اندرون مسجد دارد و[٢] حجّاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرك را[٣]، و من روی بر آن نشان[٤] نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا[٥] سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب الطوی[٦] است بدو طاق. واز آن جا مقداری دیگر بروند بباب التمّارین[٧] رسند بدو طاق، وچون از آن بگذرند باب المعامل[٨] بدو طاق. وبرابر این سرای بوجهل[٩] است که اکنون مستراحست[١٠]. بر دیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروة بدو[١١] طاقست، و[١٢] بمیانهٔ[١٣] این ضلع باب ابراهیم علیه السّلام است بسه[١٤] طاق[١٥]. و بر دیوار شمالی که آن طول مسجدست چهار درست: بر گوشهٔ مغربی باب الوسیط[١٦] است بیك طاق، چون از آن بگذری[١٧] سوی مشرق باب العجلة است و بیك طاق[١٨] و چون از آن بگذری بمیانهٔ ضلع شمالی باب الندوة است[١٩] بدو طاق، وچون از آن بگذری باب المشاورة است بیك طاق، وچون بگوشهٔ مسجد رسی شمالی مشرقی[٢٠] دریست باب بنی شیبة گویند[٢١]. و خانهٔ کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست وعرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و در خانه سوی مشرقست. وچون در خانه روند رکن عراقی بردست راست باشد و

---

١ ــ نپ: انگشتها. ٢ ــ نپ «واو» ندارد. ٣ ــ تبرك را در «ط» نیست. ٤ ــ نپ: آنجا. ٥ ــ ط: صفا. ٦ ــ ب، نپ: السطوی. ٧ ــ ب، نپ: باب التمارین. ٨ ــ نپ: باب النامل (؟). ٩ ــ ب، ط: ابوجهل. ١٠ ــ (در ضلع جنوبی گفت هفت دراست وشش درفقط شمرد. حاشیهٔ ب). ١١ ــ نپ: دو. ١٢ ــ ب «واو» ندارد. ١٣ ــ ط: میانهٔ. ١٤ ــ نپ: سه. ١٥ ــ (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیهٔ ب). ١٦ ــ نپ: الوسیطة. ١٧ ــ نپ: برگذری. ١٨ ــ ط: و یکطاق. ١٩ ــ کلمهٔ «است» از «نپ» است. ٢٠ ــ ط: شرقی. ٢١ ــ (در ابتدای این فصل گفت که مسجدحرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و یك در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرائن خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد: درهجدهم معلوم شد (کذا و ظ: نشد) کجاست و بچه اسم موسومست. حاشیهٔ ب) بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح «ب» باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در یك در و در ضلع غربی از سه در یك درمذکور نیست واینکه باب بنی هاشم را بجای یکی از این دو گرفته صحیح نمی باشد زیرا باب بنی هاشم یکی از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بنابراین یامسجد را نوزده در بوده است ویایکی ازدو رقم یعنی هفت (درضلع جنوبی) وسه (در ضلع غربی) محرف است و بترتیب شش یادو باید باشد. م.د.

رکن حجرالاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی[۱] را رکن یمانی گویند ورکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجرالاسود درگوشهٔ دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده‌اند و درآنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینهٔ او مقابل باشد .

و حجرالاسود بدرازی بدستی[۲] و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکلش مدوّرست. و ازحجرالاسود تا در خانه چهار ارش است . وآنجا راکه میان حجرالاسود ودرخانه است ملتزم[۳] گویند ودرِخانه اززمین بچهار[۴] ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده[۵] برعتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش درنهند تا مردم برآن برروند و درخانه روند وآن چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود[۶] آمد[۷] . وزمینِ خانه بلندست بدین مقدارکه گفته شد.

صفت در کعبه ـ درکعبه دریست ازچوب ساج بدومصراع، وبالای درش ارش و نیم است و پهنای هرمصراعی یك گز وسه چهاریك، چنانکه[۹] هردومصراع سه گزونیم باشد وروی در فراز[۱۰] هم نبشته است[۱۱] وبرآن نقره کاری دایره‌ها وکتابتها[۱۲] نقاشی منبت کرده‌اند وکتابتهای[۱۳] بزرکرده وسیم سوخته دررانده واین آیت راتا آخر برآنجا[۱۴] نوشته : « انّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکّة الاية * و دوحلقهٔ[۱۵] نقره گین[۱۶] بزرگ که از غزنین[۱۷] فرستاده‌اند بردو مصراع در زده[۱۸] چنانکه دست هر کس که خواهد

۱ـ در « نپ » الحاقیست . ۲ ـ نپ ظ : بدستی . نسخ دیگر : یك دستی . ۳ـ ط : ملرم . ٤ ـ ط : چهار . ٥ ـ نپ : ایستاده است . ٦ ـ نپ : فرو . ۷ ـ همه‌جا: آیند. متن احتمال حاشیهٔ «ب» است. ۸ـ ط: بدان. ۹ـ ط: چنانچه. ۱۰ـ ب: ورویِ درو درفراز، ط : و روی درو فـراز . نپ : و روی در افرار (متن احتمال صورتی از « نپ » است) . ۱۱ ـ نپ(دراصل): همه‌هم‌بشته است ؟ ۱۲ـ نپ (دراصل) : وکتابهای (اصلاح مانند متن) . ۱۳ـ نپ : وکتابها . ۱٤ـط: آنجا. * ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۰ . ۱۵ـ نپ : دولته (کذا وبدون واو عطف. حاشیهٔ ب) . ۱٦ـ ب ، نپ : نقرکین . ۱۷ ـ ط : قزوین . ۱۸ـ « نپ » افزوده: بزرها (= ظ : بزرهای) نقرکین قوی بربالای در(بعداین کلمات را با مداد زده است) .

بدان نرسد و دو حلقهٔ دیگر نقره‌گین[۱] و خُرد تر از آن هم[۲] بر دومصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی[۳] بزرگ از نقره برین دو حلقهٔ زیرین بگذرانیده[٤] که بستن در بآن باشد وتا آن قفل برنگیرند در[٥] گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه ـ عرض دیوار یعنی ثخانتش شش شبرست وزمین خانه‌را فرش از رخامست همه‌سپید ودرخانه‌سه خلوت کوچکست* برمثال دکانها، یکی مقابل‌درو دو برجانب وشمال. ستونها که‌درخانه‌است[٦] و[۷] درزیرسقف‌زده‌اندهمه‌چوبینست‌چهار سو تراشیده از چوب‌ساج الایك ستون[که]مدوّرست. واز جانب شمال تخته سنگی‌رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی‌الله علیه و آله[۸] بر آنجا نماز کرده است[۹] و هر که آنرا شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند. ودیوار خانه همه‌بتخته‌های[۱۰] رخام پوشیده است از الوان. و برجانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیوار دوخته، هریکی ببالای[۱۱] مردی، بتکلّف[۱۲] بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته[۱۳]، وچنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده[۱٤] است وبالاتر ازآن همهٔ دیوار ازرخامست تا[۱٥] سقف بنقارت[۱٦] و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده[۱۷] هر چهار دیوار. و در آن سه[۱۸] خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست ویکی در رکن شامی ویکی‌در رکن یمانی، در[۱۹] هر بیغوله[۲۰] دوتختهٔ چوبین[۲۱] بمسمار نقره بر دیوارها دوخته‌اند وآن تخته‌ها ازکشتی‌نوح علیه‌السلام است هرتخته پنج گز طول[۲۲] ویك گزعرض‌دارد.

۱ـ ب، نپ: نقرگین. ۲ـ نپ: همه. ۳ـ ب، ط: وقفل. ٤ـ نپ: بگذرانند. ٥ـ نپ (در اصل): قفل (اصلاح مثل متن). ٦ـ جملهٔ از علامت ستاره (*) تا اینجا بخط‌سرخ‌الحاقی است درهامش «نپ». ۷ـ نپ: که. ۸ـ ب، نپ: علیه‌الصلوة والسلام.
۹ـ ط، متن مطبوع: کرده‌اند. ۱۰ـ ب: تختهای؛ ط: بخشتهای: ۱۱ـ ب، نپ: بالای. ۱۲ـ ط: وتکلف. ۱۳ـ ط: سوخته نموده. ۱٤ـ نپ (دراصل): ساده. (اصلاح): نهاده؛ ط: استاده. ۱٥ـ ط: وتا. ۱٦ـ نپ(دراصل): بتفاوت (اصلاح) و بنقاوت (کذا). ۱۷ـ متن‌مطبوع، پوشیده‌اند. ۱۸ـ کلمه از«ط»است. ۱۹ـ اصل: ودر. متن‌احتمال‌حاشیه «ب»است. ۲۰ـ نپ (دراصل): یقوله. (اصلاح): بیقوله. ۲۱ـ ط: چوبی. ۲۲ ـ کلمه در«نپ» نیست.

و در آن خلوت که قفای حجرالاسود است دیبای سرخ در کشیده‌اند، وچون از درخانه در روند بر دست راست زاویهٔ خانه[۱] چهار سو کرده اند[۲] مقدار سه گز در[۳] سه گز و[۴] در آنجا درجه‌ییست که آن راه[۵] بام خانه است و دری نقره گین[۶] بیك‌طبقه بر آنجا نهاده، و آنرا باب‌الرّحمة خوانند، وقفلی[۷] نقره گین[۶] براو[۸] نهاده باشد[۹]. وچون‌بربام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی‌آن درنقره[۱۰] گرفته. وبام خانه بچوب پوشیده‌است وهمه پوشش را بدیبا در[۱۱] گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌ییست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکّه گرفته و از دست خلفای بنی‌عباس بیرون برده و آن العزیزلدین الله[۱۲] بوده است. و چهار تختهٔ نقره گین[۶] بزرگ دیگرهست[۱۳] برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسمارهای نقره[۱۴] و بر هریك نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هریك ازایشان‌بروزگار خود آن تخته‌ها فرستاده اند[۱۵].

و اندر میان ستونها سه[۱۶] قندیل نقره آویخته است، وپشت خانه برخام یمانی پوشیده است که همچون بلّورست. وخانه را چهار روزن است بچهارگوشه وبر هر روزنی از آن تخته‌یی آبگینه[۱۷] نهاده که‌خانه بدان روشنست وباران فرو نیاید. وناودان خانه از جانب شمالست برمیانه جای، و طول ناودان سه گزست‌وسرتاسر بزر نوشته است[۱۸].

و[۴]جامه‌یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود وبدو موضع طراز[۱۹] داشت، طرازی را یك‌گز عرض و میان هر دو طراز ده گز[۲۰] بتقریب، وزیر وبالا بهمین قیاس، چنانکه

---

۱ ــ نپ: خانه خانه (بالتکرار) (وکذا فی نپ a) (ظ = خانه خانهٔ. حاشیهٔ ب). ۲ ــ ط، ب: کرده. ۳ ــ نپ: و در. ٤ ــ نپ «واو» ندارد.
۵ ــ نپ: درجیست که راه. ٦ ــ ب، نپ: نقرگین. ۷ــ ب، ط: قفل. ۸ــط: در.
۹ ــ نپ: باشند. ۱۰ ــ ط: از... ۱۱ــ نپ: بدیبای بر. ۱۲ ــ (کذا، وچنین‌لقبی در خلفای فاطمیین نبوده است، یا باید «العزیز بالله» باشد، یا «المعزلدین‌الله». حاشیهٔ ب).
۱۳ ــ ب، ط: دیگریست. ۱٤ ــ ب، نپ: نقرگین. ۱۵ــ ط، متن‌مطبوع: فرستاده است. ۱٦ ــکلمه در «ط» نیست. ۱۷ ــ در «نپ» بخط الحاقی است.
۱۸ ــ نپ: نوشته است ناودان را. ۱۹ ــ («ب» درحاشیه راجع به طراز و محراب توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد). ۲۰ ــ ط، متن‌مطبوع: گزاست.

بواسطهٔ دو طرازعلوّ خانه‌بسه قسمت بود، هریك‌بقیاس ده‌گز. و[1] برچهار جانب جامه محرابهای رنگین بافته‌اند و نقش‌کرده بزر رشته[2] و پرداخته[3] و بر هر دیواری سه محراب یکی بزرگ در میان و دوکوچك بردوطرف، چنانکه برچهار دیوار دوازده محرابست. بر آن‌خانه برجانب شمال بیرون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار یك‌گز و نیم و هر دو سر دیوارتا نزدیك‌ارکان خانه برده چنانکه این دیوار مقوّسست و چون نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه‌مقدار[4] پانزده‌گز دورست، ودیوار و زمین این موضع را[5] مرخم‌کرده اند برخام ملوّن و[1] منقّش، واین موضع را حجر گویند وآب ناودان بام[6]خانه درین حجر ریزد و[1] در زیر ناودان تخته سنگی سبز نهاده است برشکل محرابی‌که‌آب ناودان بر آن‌افتد، وآن سنگ چندانست که‌مردی برآن نماز تواند کردن[7]. و مقام ابراهیم علیه‌السلام از خانه سوی مشرقست و آن سنگیست[8] که نشان دو قدم ابراهیم علیه‌السّلام بر آنجاست، وآنرا در سنگی دیگر نهاده است ، و غلاف چهار سو کرده که ببالای‌مردی باشد از چوب ، بعمل[9] هر چه نیکوتر و طبلهای نقره براو زده[10] و آن غلاف رادو جانب بزنجیر ها در سنگهای عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند . و میان مقام و خانه سی ارش است .

بئر[11] زمزم از خانهٔ کعبه هم[12] سوی مشرقست و برگوشهٔ حجر الاسودست و میانهٔ بئر[11] زمزم و خانه چهل و شش ارش است و[1]فراخی چاه سه‌گز و نیم در سه گز ونیم است، وآبش[13] شوری داردلیکن‌بتوان‌خورد، وسرچاه را حظیره[14]کرده‌اند از تخته‌های رخام سپید، بالای‌آن دو ارش . وچهارسوی خانهٔ زمزم آخرها کرده‌اند

۱ــ نپ «واو» ندارد. ۲ ــ نپ : رشه؟. ۳ ــ واو از « ط » و متن مطبوع است .
٤ ــ کلمه در «نپ» نیست . ٥ ــ ب « را » ندارد. ٦ ــ نپ: تمام . ۷ ــ نپ : کرد .
۸ ــ نپ : سنکست . ۹ ــ ط: بعمل‌آورد . ۱۰ ــ ب ،ط: برآورده . ۱۱ ــ ب : بیر .
۱۲ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱۳ ــ ط : آب . ۱٤ ــ («ب» در حاشیه راجع به‌حظیره توضیحی دارد که در فهرست‌لغات خواهیم‌آورد) .

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند . و زمین خانهٔ زمزم را مشبّك چوبین[1] کرده‌اند تا آب که میریزند فرو میرود . و در این خانه سوی مشرق است[2] . و برابر خانهٔ زمزم هم ازجانب مشرق خانه‌یی دیگر است مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن را سقایة‌الحاج گویند، اندر آنجا خمها نهاده باشد[3] که حاجیان از آنجا آب خورند. و ازین سقایة‌الحاج سوی مشرق خانه‌یی دیگر است طولانی و سه گنبد برسر آن نهاده است و آنرا خزانة‌الزّیت[4] گویند ، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد . و گرد برگرد خانهٔ کعبه ستونها فرو برده‌اند و بر سر هر دو ستون چوبها افکنده و بر آن تکلّفات کرده، از نقارت[5] و نقش، و بر آن حلقه‌ها و قلابها آویخته تا بشب شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قندیل[6] آویزند و آنرا مشاعل[7] گویند و میان[8] دیوار خانهٔ[9] کعبه و این مشاعل[10] که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاه است و جملهٔ خانه ها که در[11] ساحت مسجدالحرام است بجز کعبهٔ معظم شرّفها الله تعالی سه خانه است : یکی خانهٔ زمزم ؛ و دیگر سقایة‌الحاج ؛ و دیگر خزانة[12] الزّیت . و اندر پوشش که بر گرد[13] مسجد است پهلوی دیوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر وشام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنّهر و غیره . و بچهار فرسنگی از مکه ناحیتیست ازجانب شمال که آنرا برقه گویند، امیر مکه آنجا نشیند[14] ، با لشکری که او را باشد ، و آنجا آب روان و درختانست، و آن ناحیتیست درمقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض . و من دراین سال ازاول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام درماه رجب هرروز در کعبه بگشایند بدان وقت که آفتاب بر آید .

صفت گشودن در کعبه شرّفها الله تعالی ـ کلید[15] خانهٔ کعبه گروهی ازعرب دارند

---

۱ ـ ط ، ب : چوبی . ۲ـ چهار کلمهٔ اخیر در « نپ » بخط الحاقی سرخ زده‌شده است . ۳ ـ نپ : باشند . ٤ ـ نپ : خزامة‌الزیت . ٥ ـ نپ (در اصل) : مقارب (اصلاح مانند متن) . ٦ ـ ب ، نپ : و ازآن . ۷ ـ نپ (در اصل) : مشاعیل (اصلاح مانند متن) . ۸ ـ ط : درمیان. ۹ ـ « نپ » کلمه‌را ندارد . ۱۰ ـ نپ : مشاعیل . ۱۱ ـ « در» در « نپ » بخط الحاقیست. ۱۲ـ نپ : خرامه (بدون نقطه) . ۱۳ـ ط :کو . ١٤ ـ ب ، ط : می نشیند . ۱٥ ـ ط ،متن مطبوع: و کلید .

که ایشان را بنی‌شیبهٔ گویند ، و خدمت خانه را[۱] ایشان کنند و از سلطان‌مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود[۲] . و ایشان را رئیسی است که کلید بدست او باشد ، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند[۳]، چون‌بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند[٤] و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد و دو[٥] تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در[٦] را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد وسری مردی دیگر،همچون‌لباده‌یی[۷] که آن پیر را بپوشند که درمیگشاید[۸]، و اوقفل بگشاید واز آن حلقه‌ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و[۹] چون در باز کنند ایشان دست بدعا بر آرند[۱۰] و دعا کنند و هر که[۱۱] در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همهٔ[۱۲] خلق بیکبار بآوازی بلند دعا کنند[۱۳] چنانکه‌غلغله‌یی[۱٤] عظیم در مکه افتد، پس آن پیردر اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند ، او[۱٥] دو رکعت نماز کند و بیاید و[۹] هر دو مصراع در باز کند و بر آستانه بایستد و خطبه برخواند بآوازی بلند و بر رسول‌الله[۱٦] ص[۱۷] صلوات‌فرستدو براهل‌بیت او ، آنوقت آن پیر و یاران او[۱۸] بر دو طرف در خانه بایستند ،وحاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر یك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون میآیند ، تا آنوقت که نیمروز نزدیك آید ، و در خانه که نماز کنند رو بـدر کنند ، و بدیگر جوانب نیز رواست[۱۹] . وقتیکه خانه پر مردم شده بود[۲۰] که دیگرجای نبود که درروند، مردمرا شمردم هفتصد و بیست مرد بودند . مردم یمن که بحج آیند عامهٔ آن[۲۱] چون‌هندوان

---

۱ ــ « را » در « نپ » بخط الحاقیست . ۲ ــ ب ، نپ : بودی . ۳ ــ نپ : باشد را . ٤ ــ نپ (باصلاح جدید) : وبیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : وبیاندش در نهد (کذا بعینه) . ٥ ــ در« نپ » الحاقیست . ٦ ــ ب ، نپ : زرد . ۷ــ بجز«ط»: پرده . ۸ ــ ط ، ب : گشاید . ۸ــ ب ،ط :گشاید . ۹ ــ نپ « واو » ندارد . ۱۰ــ ط : بردارند . ۱۱ــ ط : هرکس . ۱۲ ــ نپ :هم . ۱۳ــ نپ :کند . ۱٤ــ نپ (دراصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱٥ ــ بجز «نپ» : و. ۱٦ــ «نپ» الله ندارد . ۱۷ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام . ۱۸ ــ « او » در « ط » نیست . ۱۹ ــ ب ، نپ : رواست . ۲۰ ــ ط : باشد . ۲۱ــ ط : او .

هریك لنگی بر بسته و مویها فرو گذاشته وریشها بافته وهر یك کتارهٔ[1] قطیفی[2] چنانکه هندوان در میان زده . و[3] گویند اصل هندوان از یمن بوده است و کتاره[4] قتاله[5] بوده است ، معرّب کرده‌اند . و درمیان شعبان و رمضان وشوّال روزهای دوشنبه وپنجشنبه وآدینه درکعبه بگشایند وچون ماه ذی‌القعده[6] درآید دیگر در کعبه بازنکنند .

عمرهٔ جعرانه ـ بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جاییست آنرا جعرانه گویند . مصطفی صلعم آنجابوده است بالشکری، شانزدهم ذی‌القعده[6] از آنجااحرام گرفته است و بمکه‌آمده[7] و عمره کرده[8] . وآنجادوچاهست[9] : یکی‌را بئرالرّسول گویندو[10] یکی را بئر علی‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیهما . و هر دو چاهرا آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد، وآن سنّت بر جا دارند وبدان موسم آن عمره بکنند، و نزدیك آن چاه کوه پاره‌ییست که بدان موضع گوها[11] در سنگ افتاده است همچو کاسه ها[12] . گویند پیغمبر صلعم[13] بدست خود درآن گوها[14] آرد سرشته است . خلق[15] که آنجا روند درآن گوها[11] آرد سرشند[16] با آب[17] آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند[18] و نان پزند و تبرّك را[19] بولایتها برند . وهم آنجاکوه‌پاره‌یی بلندست که گویند بلال حبشی برآنجا[20] بانگ نماز گفته است[21] ، مردم برآنجاروند و[22] بانگ نماز گویند و در[23] آنوقت که من آنجا رفتم غلبه‌یی‌بود که زیادت ازهزار شترعماری درآنجا بود، تا بدیگرچه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت‌آمدم سیصد فرسنگ بود و ازمکه

---

۱ ـ ط ، نپ : کناره . ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست . ۳ ـ «واو» در«ط» نیست . ٤ ـ کلمه در « ط » نیست . ٥ ـ نپ : قباله . (در تاریخ یمینی (طبع مصر ۲ :۳۷۱) بهمین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب کتاله است. حاشیهٔب) ٦ ـ ط : ذی قعده. ۷ ـ متن مطبوع : آمد . ۸ ـ متن مطبوع : کـرد . ۹ ـ ﻫ ، ط ، متن مطبوع : چاهیست . ۱۰ ـ واو در « ط » نیست . ۱۱ ـ ط، ب ، ﻫ ، « نپ » اصلاحی: گودها. متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ ـ کذا فی « نپ » باصلاح جدید ، در اصل: وان کان‌ها . ۳۱ ـ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام. ١٤ـ ب ، ﻫ ، «نپ» اصلاحی : گود ؛ ط: گودها . متن از «نپ» اصلی است با اصلاح‌قیاسی. ۱۵ ـ نپ : وخلق. ١٦ـط : سرشته. ۱۷ـ نپ : بآب . ۱۸ـ نپ: کنند . ۱۹ـ ب، نپ: بتبرك. ۲۰ـ ط : درآنجا . ۲۱ـ است در «ط» نیست . ۱۲ـ نپ «واو» ندارد . ۲۳ ـ مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا[۱] یمن دوازده فرسنگ[۲]. و دشت عرفات درمیان کوههای خُرد دست‌چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در[۳] آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه‌السّلام کرده است‌واین ساعت منبری خراب ازخشت مانده است[۴]*وچون وقت نماز پیشین‌شود[۵] خطیب بر آنجا رود وخطبه جاری[۶]کند[۷] پس بانگ‌نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند وهمه در آنوقت[۸] قامتی نماز[۹] بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، بیکفرسنگی آنجا کوهی خُرد سنگیست که آنراجبل‌الرّحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا[۱۰] آنوقت که آفتاب فرورود. و پسر شاد دل که امیرعدن بود آب آورده بود از جای[۱۱] دور و مال‌بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن[۱۲] کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در[۱۳] ایام‌حج پر آب کنند تا حاج‌را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل برسر جبل‌الرّحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شبِ عرفات بر گنبد آن خانه[۱۴] چراغها وشمعهای بسیار بنهند که‌ازدوفرسنگ‌بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه ازو هزار دینار بستد[۱۵] که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی‌الحجة سنهٔ اثنی[۱۶] و اربعین و اربعمائة حجّ چهارم بیاری‌خدای تعالی بگزاردم[۱۷] و چون آفتاب غروب کرد و[۱۸] حاج و خطیب از عرفات بازگشتند و[۱۹] یك

---

۱ ــ رجوع کنید بسطر ۳ صفحهٔ ۹۰. ۲ ــ «ب» درحاشیه آورده: بودن این‌جمله (جملهٔ «وازمصر...» درصفحهٔ پیش) دراینجا کمال بی مناسبتی راداردواحتمال میرودااین جمله‌ازموضع‌دیگر کتاب‌سهوا بموضوع‌مانحن‌فیه انتقال‌داده(شده) است و «نپ» نیز بعینه‌مثل‌متن‌است). ۳ ــ نپ: و بر. ۴ ــ نپ: ماندست. ۵ ــ جملهٔ میان علامت ستاره * تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی‌افزوده شده‌است. ۶ ــ «نپ» الحاقی(قطعاً‌غلطوزیادی است. حاشیهٔ «ب»). ۷ ــ نپ: بکند. ۸ ــ نپ (در اصل): و هم در وقت (اصلاح): و هم در آنوقت. ۹ ــ «نپ» کلمه را ندارد ۱۰ ــ کذافی «نپ» باصلاح (اصل): و. ۱۱ ــ ط، نپ: جائی. ۱۲ ــ نپ: بدان. ۱۳ ــ نپ «در» ندارد. ۱۴ ــ ط: آنخانها. ۱۵ ــ ب،ط: بستید. ۱۶ ــ (حاشیهٔ ب: ظ: اثنتین). ۱۷ ــ اصل: بگذاردم. ۱۸ ــ ب، نپ: «واو» ندارند. ۱۹ ــ متن‌مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تا بمشعر الحرام و آنجارا[1] مزدلفه گویند بنایی ساخته اند خوب همچون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند وسنگ رجم را که[2] بهمنی اندازند از آنجا برگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند وچون آفتاب طلوع کند بهمنی روند و حاج آنجا قربان کنند. و[3] مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند، و آن روز خطبه و نماز عید کردن بهمنی رسم نیست ومصطفی ص نفرموده است . روز دهم بهمنی باشند[4] و سنگ بیندازند وشرح آن در مناسك حج گفته اند ، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد هم از آنجا بازگردد وهر که بمکه خواهد بود بمکه[5] رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا لحسا[6] وگفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند . وداع خانهٔ خدایتعالی کردم روز آدینهٔ نوزدهم ذی الحجهٔ سنهٔ اثنی[7] و اربعین و اربعمائة که اول خرداد ماه[8] قدیم بود هفت فرسنگ ازمکه برفتم[9] مرغزاری بود ، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرایی بود ودیهها[10] بودوچاهی بود که آنرا بئر الحسین بن سلامة[11] میگفتند وهوای[12] سرد بود و راه سوی مشرق میشد . و دوشنبهٔ بیست و دوم[13] ذی الحجه بطائف رسیدیم، که ازمکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد .

طائف ناحیتیست بر سر کوهی ، بماه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب می بایست نشست، و بمکه خربزه فراخ بود،[14] و[3] آنچه قصبهٔ طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازارکی کوچك ، و جامعی مختصر دارد ، و آب روان و

---

۱ ـ نپ : آنجاست . ۲ ـ نپ : جمار . (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.
۳ ـ نپ « واو» ندارد . ٤ ـ نپ : باشد . ٥ ـ نپ : با مکه . ٦ ـ نپ: لحصا .
۷ ـ (ظ : اثنتین . حاشیهٔ ب) . ۸ ـ کلمهٔ ماه در « نپ» الحاقیست . ۹ ـ نپ : برفتیم .
۱۰ ـ متن مطبوع : دیها . ۱۱ ـ نپ : سلاقه . ۱۲ ـ (حاشیهٔ ب ظ : هوا، یا: هوائی.).
۱۳ ـ ب : دوام . ١٤ ـ (ب درحاشیه توضیح را افزوده : « نپ» کذا ایضا . یعنی تفاوت هوا بین طائف که دریك منزلی مکه است و بین مکه باین درجه بود که درمکه خربزه فراوان بود و در طائف در آفتاب می بایست نشست).

درختان نار و[1] انجیر بسیار داشت . قبر[2] عبدالله بن عباس رضی الله عنه[3] آنجاست، بنزدیك آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشهٔ آن مسجد گرفته ، بر دست راست محراب و منبر ، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته .

ازطائف برفتیم و[4] کوه وشکستگی بود که[5] میرفتیم و هرجا حصارکها و دیهکها بود ، و در میان شکستها حصارکی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانهٔ لیلی بوده است وقصهٔ ایشان عجیبست[6]. واز آنجا بحصاری رسیدیم که آن را مطار[7] میگفتند. و ازطائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود . و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا[8] میگفتند، آنجا خرماستان[9] بسیار بود وزراعت میکردند باآب[10] چاه ودولاب و[11] در آن[12] ناحیه میگفتند که[13] هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد بسر خود و مردمی[14] دزد و خونی[15] ، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند واز طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند . از آنجا بگذشتیم[16] حصاری بود که آن را جزع میگفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود ، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر[17] میگفتند . و درختهای خرما بود اندك ، و خانهٔ آن شخص که شتر از او گرفته بودیم دراین جزع بود، پانزده روز آنجا بماندیم[18] خفیر نبود که ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قومیرا حدّی باشد که علف خوار ایشان بود[19] و کسی بیگانه در آنجا نتواندشدن، که هر که را که[20] بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند . پس از هر قومی خفیری باشد[21] تا از آن حد

---

١ ــ واو از « ط » است : ٢ ــ کلمه در « نپ » نیست . ٣ ــ رضی الله عنه در «ط» نیست. ٤ ــ نپ «واو» ندارد. ٥ ــ نپ ظ« که » ندارد. ٦ ــ ط، نپ : عجب است. ٧ ــ کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیهٔ «ب») . اما این تردید براساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود. ٨ ــ کذافی «نپ» در حاشیه ، درمتن اصلا بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ الحاقی نوشته است : مرا . ٩ ــ ط ، ب : خرمایستان . ١٠ ــ نپ : بآب . ١١ ــ واو در «ط» نیست. ١٢ ــ ط: این. ١٣ ــ نپ : گفتند . ١٤ ــ ط، ب : مردم . ١٥ ــ کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا) . ١٦ ــ ب، ط : بگذشتم . ١٧ ــ نپ : یسیر . ١٨ ــ ط : ماندم ؛ ب : بماندم . ١٩ ــ ط : باشد . ٢٠ ــ نپ« که » ندارد .
٢١ ــ ط : باشدکه .

بتوان گذشت ، و خفیر بدرقه باشد ، و قلاوز نیز گویند[1] ـ اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما[2] بودند،و[3] ایشانرا بنی سواد[4] میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عبس بن البعیر میگفتند ، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند[5] صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که[6] بینند صید خوانند[7] . چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه[8] آن مرد بودی مارا هلاك کردندی. فی الجمله درمیان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذراند واز آنجا خفیری دو بگرفتیم هریك بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد[9] ، قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی[10] نخورده بودند، چه در آن[11] بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد[12] ، و[13] ایشان خود گمان میبردند که همهٔ عالم چنان باشد . من[14] از قومی[15] بقومی[16] نقل و تحویل میکردم و همه جا[17] مخاطره[18] و بیم بود، الا آنکه خدای تبارك و تعالی خواسته بود که ما بسلامت از آنجا بیرون آییم[19] . بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا[20] می گفتند ، کوهها بود هریك چون گنبدی که من درهیچ ولایتی[21] مثل آن ندیدم . بلندی چندان[22] نی که تیر بآنجا نرسد وچون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی و ناهمواری بر آن نمینمود . و از آنجا بگذشتیم. چون[16] همراهان ماسوسماری[23] میدیدند میکشتند و میخوردند[24] و هر کجا عرب بود شیر شتر میدوشیدند[25] .من نه سوسمار توانستم[26] خورد و نه شیر شتر و[27] در راه هرجا درختکی[28] بود که باری داشت مقداریکه دانهٔ ماشی

---

۱ ـ («ب» در حاشیه آورده : این جمله (وخفیر. .)گویا حاشیه بوده است که بعدها ملحق بمتن شده است) . ۲ ـ ط : باما. ۳ـ ب ، نپ : «که». ٤ـ ط : سوار ؛ نپ: سواده . ٥ـ نپ کذا باصلاح. اصل: چندشتر(کذا). ٦ـ نپ« که» ندارد. ۷ـ ط :می بینند...میخوانند. ۸ـ ط، ب: و گرنه . ۹ـط:بردند ۱۰ـ نپ: هیچ . ۱۱ـ ب ، ط : این . ۱۲ـ « نپ»افزوده: وازجایهای می کنندکه شتر میخورد . بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است . ۱۳ ـ ب «واو» ندارد . ۱٤ ـ نپ ط : پس . ۱٥ ـ نپ : قوم . ۱٦ ـ نپ الحاقی. ۱۷ ـ نپ : جای . ۱۸ ـ ط : خطر . ۱۹ ـ نپ :آمدیم (کذا) . ۲۰ ـ ط : هرما ؛ نپ : ثربا . ۲۱ ـ نپ : ولایت . ۲۲ ـ نپ : چندانـی . ۲۳ ـ نپ : سوسمار . ۲٤ ـ متن مطبوع : و بخوردند. ۲٥ـ نپ (دراصل) : می‌ستدند (باصلاح جدید):میدوشیدند. ۲٦ ـ ط : ازسوسمار نتوانستم . ۲۷ ـ «نپ» واو ندارد . ۲۸ ـ ط ، ب : درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل میکردم[1] و بدان قناعت‌مینمودم[2]، و بعد ازمشقّت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم فلج[3] رسیدیم، بیست و سیوم صفر[4]. ازمکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج[3] در میان بادیه است ناحیتی بزرگ‌بوده است ولیکن[5] بتعصب خراب شده است. آنچه درآنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یك میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکانی[6] دزد و مفسد و جاهل. و این‌چهارده حصن بدو گروه[7] بودند و[8] مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتندمه از اصحاب الرسیم[9] که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدّس. و آنجا چهار کاریز بود و آب‌آن همه بر نخلستان می‌افتاد و زرع ایشان برزمینی[10] بلند تر بود و بیشتر آب ازچاه میکشیدند که زرع‌راآب دهند. و زرع بشتر میکردند نه بگاو چه آنجا گاو ندیدم. وایشان‌را اندك زراعتی باشد[11] و هر مردی خود را روزی بده[12] سیر غلّه اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی[13] خورند. اما بروز خرماخورندو آنجا خرمایی[14] بس نیکو دیدم بهاز آنکه دربصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت وخون‌کنند وآنجا خرمایی بودکه میدون میگفتند هر یکی ده درم‌وخسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود وگفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معاملهٔ ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج[15] چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و[16] هیچ چیز از دنیاوی بامن[17] نبود الا دوسلّة[18] کتاب. وایشان

---

۱ ــ نپ : میکردیم. ۲ ــ نپ : می نمودیم. ۳ ــ ط ، متن‌مطبوع : بفلیج. ٤ ــ ط : صفر بود. ٥ ــ نپ : ولکن. ٦ ــ ط : و مردمکی. ۷ ــ ب ، نپ : کرده. ۸ ــ ط ، ب : که. ۹ ــ ط : الرقیمیم؛ متن‌مطبوع : الرقیم. ۱۰ ــ ب ، ط: زمین. ۱۱ــ کلمه از «ط» است. ۱۲ ــ ط : بدو. ۱۳ ــ ب، ط ، نپ(باصلاح جدید) : چیز کمی. متن‌از «نپ» اصلی‌است. ۱٤ــ ط، ب : خرمای. ۱٥ ــط ، متن مطبوع : فلیج. ۱٦ ـ ط، متن‌مطبوع : نشود. ۱۷ ــ ط: بمن. ۱۸ ــ ط: سلسله؛ نپ(باصلاح جدید): جلد. (اصل مانند متن).

مردمی گرسنه و[1] برهنه و[1] جاهل بودند ، هر که بنمازمی آمد البته با سپروشمشیر بود و کتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما در آنجابودیم، اندك رنگ شنجرف ولاجورد با من بود ، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم[2] و شاخ و برگی[3] در میان آن بردم ، ایشان بدیدند، عجب داشتند و[1] همهٔ اهل حصار جمع شدند و بتفرّج آن آمدند ومرا گفتند که اگـر محراب این مسجد را[4] نقش کنی صد من خرمـا بتودهیم، و صد من خرما نزدیك ایشان ملکی بود ، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست ، قبول نکردند و جنگ کردند ، ده[5] تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل ببریدند[6] و ایشان ده من خـرما ندادند ، چون بـا من شرط کردند من آن محراب[7] نقش کردم ، و آن صد من خرمافریادرس ما بود، که غذا نمی‌یافتیم و از جان نا امید شده بودیم، که تصوّر نمیتوانستیم[8] کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم[9] افتاد، چه[10] بهرطرف که آبادانی[11] داشت دویست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف ومهلك، ودر آن چهار ماه هرگز پنج[12] من گندم بیك جا ندیدم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامد که ادیم گیرد[13] و بلحسا[14] برد ، که ادیم از یمن باین فلج[15] آرند و بتجّار فروشند . عربی گفت من تـرا ببصره برم، و با من هیچ نبود کـه بکرا بدهم[16] و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای[17] شتر یکدینار بود ، از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند ، مرا[18] چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهـی ترا بریم[19] بضرورت قبول کردم ، و هرگـز بصره ندیده بودم .

۱ ــ نپ «واو» ندارد . ۲ ــ نپ : بنوشتم . ۳ ــ ب ، نپ : و برگ‌شاخ و برگی . ٤ ــ نپ (در اصل) : ما (باصلاح) : را . ٥ ــ نپ : و ده .
٦ ــ ب ، ط : بریدنـد . ۷ ــ ط : محـراب را . ۸ ــ نپ : نمـی توانستم .
۹ ــ نپ : توانم . ۱۰ ــ « چه » در « نپ » نیست . ۱۱ ــ نپ : بآبادانی .
۱۲ــ ط : چهار . ۱۳ ــ «نپ» کذا باصلاح، اصل‌متن: کرد ؟ ۱٤ ــ نپ : بلحصا (بدون‌واو عاطفه) . ۱٥ ــ ط ، متن مطبوع : فلیج . ۱٦ ــ نپ (باصلاح) : بکرا دهم . (اصل) : بکرا دهیم ؛ ط : بکرایه . . . ۱۷ ــ نپ : کرایی . ۱۸ ــ نپ : و مرا . ۱۹ ــ نپ: ببریم.

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را برشتر[1] نشاندند و من پیاده[2] برفتم روی بمطلع بنات‌النعش . زمینی هموار بود[3] بی‌کوه و پشته و[4] هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی[5] و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا برسمع[6] میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی[7] که آب بود . القصّه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم .

بیمامه[8] حصاری بود بزرگ و کهنه ،از[9] بیرون حصار شهریست و بازاری ، واز هرگونه صناع درآن بودند ، و جامعی نیك و امیران آنجا از قدیم بازعلویان بوده‌اند وکسی آن ناحیت[10] از دست ایشان بیرون نکرده بود[11] ازآنکه آنجا خود سلطان‌و ملکی قاهر نزدیك نبود وآن علویان نیزشوکتی‌داشتند که ازآنجا سیصدوچهارصد[12] سوار برنشستی ، و زیدی‌مذهب‌بودند[13] و در قامت[14] گویند: « محمد وعلی‌خیرالبشر وحیّ علی خیرالعمل » و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند . و بدین ناحیت آبهای روانست ازکاریز و نخلستان[15] .وگفتند چون خرما فراخ‌شود یکهزارمن بیکدینار باشد ، و ازیمامه‌به‌لحسا[16] چهل‌فرسنگ میداشتند ،وبزمستان توان‌رفت که آب‌باران جایها[17] باشد که بخورند وبتابستان‌نباشد .

لحسا شهریست برصحرایی[18] نهاده‌که ازهرجانب که بدانجا خواهی رفت‌بادیهٔ عظیم بباید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی‌که آنرا سلطانیست ، به‌لحسا ، بصره

---

۱ ــ ط ، ب : بشتر . ۲ ــ (« ب » در حاشیه توضیح را آورده : کذا ایضا فی « نپ » و هیچ معلوم نیست که چگونه دویست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه پا بپای شتران می رفته است ، متن ظاهراً باید غلط باشد .) .اما این توضیح زائدمی‌نماید ؛چه مرد از جان نا امید شده را همراه‌کاروان بسوی‌مقصدرفتن،هرچندپیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم .
۳ ــ نپ : بودی . ٤ ــ «واو»از « نپ » است . ٥ ــ ب ، نپ : بود . ٦ ــ نپ : سمعه ؟ ۷ ــ ط ، متن مطبوع : برسیدند . ۸ــ نپ ، ط : یمامه . ۹ ــ نپ : و از .
۱۰ ــ « نپ» بخطالحاقی افزوده : را . ۱۱ ــ ط ، ب : ازدست‌آنها نگرفته‌بود . (کلمهٔ بیرون در « نپ » بخطالحاقیست) . ۱۲ ــ ب ، نپ : سیصد چهارصد . ۱۳ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱٤ ــ نپ ، ط:اقامت . ۱٥ ــ ط : نخلستان زیاد دارد . ۱٦ ــ نپ : بلحصا . ۱۷ ــ ط : درغدیرها ؛ نپ (در اصل) : جایها ، (باصلاح جدید) : درجایها ، (درچاهها ؟) متن‌از« نپ»اصلی‌است. ۱۸ ــ اصل:صحرای(متن حدس حاشیهٔ «ب» است).

است . و از لحسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست،وهرگز ببصره سلطانی نبوده‌است که قصد لحسا کند .

صفت لحسا ـ لحسا[۱] شهریست که همه سواد و روستای او[۲] حصاریست.وچهار باروی قوی از پس یکدیگر درگرد او کشیده است ازگل محکم ، و[۳] میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد . و چشمه‌های آب عظیمست درآن شهر که هریك پنج آسیاگردباشد و همهٔ این آب در ولایت[۴] برکارگیرند که از دیوار بیرون نشود . و شهری جلیل در میان این حصار نهاده‌است، با همه‌آلتی که در شهرهای‌بزرگ‌باشد ، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی‌باشد. وگفتند سلطان آن مردی بود شریف[۵] و او[۶] مردم را از مسلمانی باز داشته بود وگفته [که][۷] نماز وروزه از شمابرگرفتم.و دعوت‌کرده بودآن مردم راکه مرجع شما جز بامن‌نیست. ونام اوبوسعید[۸]بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که:چه مذهب دارید؟گویند[۹] که:ما بوسعیدی‌ایم[۱۰]. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمّد مصطفی(ص) و پیغامبری او مقرّنـد. بوسعید[۸] ایشان را گفته است که من باز پیش شما آیم ، یعنی پس از وفات . وگور او بشهر لحسا اندرست،و مشهدی نیکو جهت او ساخته‌اند . و[۱۱]وصیّت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند ،ومحافظت‌کنند رعیّترا بعدل وداد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من بازآیم . اکنون ایشان‌را قصری عظیمست که دارالملك ایشانست و تختی که شش ملك بیکجای برآن تخت‌نشینند[۱۲] و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند . پس ایـن شش ملك[۱۳] بریك تخت بنشینند و[۱۴] شش وزیر برتختی دیگر[۱۵] وهرکارکه باشد بکنکاج

---

۱ ـ کلمه از « ط » است . ۲ ـ ط : . . . روستائی و . . . ؛ متن مطبوع : همسواد و روستایی و . . . ۳ ـ ط : در . ٤ ـ نپ : ولایتش . ۵ ـ بجز « نپ »: مردی‌شریف‌بود. ٦ ـ نپ : وآن . ۷ ـ ط ، متن مطبوع : وگفتی . ۸ ـ ب ، ط : ابوسعید . ۹ ـ ب ، نپ : داری‌گوید . ۱۰ ـ ط : بوسعیدی هستیم ؛ نپ : که‌من بوسعیدیم . ۱۱ ـ نپ: او . ۱۲ ـ نپ : نشیند . ۱۳ ـ ط ، متن مطبوع : ملك که . ۱٤ ـ واودر« ط » نیست. ۱۵ ـ ط : دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بندهٔ درم خریدهٔ زنگی و حبشی بود و[1] کشاورزی و باغبانی کردندی[2] و از رعیّت عشر چیزی[3] نخواستندی[4]. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب‌قرض، اورا تعهّد کردندی تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب[5] نکردندی[6]. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند[7] چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی[8] و زر ایشان[9] همانقدر که ستده[10] بودی باز دادی. و اگر کسی از[11] خداوندان ملك و آسیاب[12] را ملکی خراب شدی و قوّت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خودرا نامزد کردندی که بشدندی و[10] آن ملك و آسیاب[12] آبادان کردندی، و از صاحب ملك هیچ نخواستندی. و آسیا ها باشد در لحسا که ملك سلطان باشد و بسوی[13] رعیّت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند ووزرای ایشان را شائره[14] و درشهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمیکردند، الا[15] آنکه مردی[16] عجمی[17] آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد[18]، مردی مسلمان و[19] حاجی بود و متموّل. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن[20] شهر خرید و فروخت و داد وستد بسرب میکردند و سرب درزنبیلها بود، در[21]

---

۱ ــ نپ « واو » ندارد. ۲ ــ ب، ط: میکردند. ۳ ــ نپ (در اصل): خری (اصلاح مانند متن). ٤ ــ ب: نخواستند. ٥ ــ نپ مطالبت.
٦ ــ جملهٔ: اگر زری . . . در « ط » نیست. ۷ ــ کذا و ظاهراً: افتادی و ... دانستی.
۸ ــ کلمه از « ط » است. ۹ ــ ب، نپ: از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده: و ظاهراً « که » زیادی وسهو نساخ است). ۱۰ ــ کلمه در « ط » نیست. ۱۱ ــ در « نپ » الحاقیست. ۱۲ ــ ب، نپ: اسباب. ۱۳ ــ ط: برای. (« ب » در حاشیه آورده: استعمال غریبی است « بسوی » برفرض صحت نسخه بمعنی « برای ») . و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست ود ر نظم و نثر قدما فراوانست ودرشعر ناصرخسرو نیز. ۱٤ ــ سه کلمهٔ اخیر در « ط » نیست؛ نپ: شانــزده ؟؛ ۱٥ ــ متن مطبوع: و الا. ۱٦ ــ ط: مرد.
۱۷ ــ نپ: با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته: به آنجا. ۱۸ ــ نپ: محمد. ۱۹ ــ ب، نپ « واو » ندارند. ۲۰ ــ نپ: این.
۲۱ ــ نپ: و در.

هر زنبیلی ششهزار درم سنگ ، چون معامله کردندی زنبیل شمرد‌ندی[1] و همچنان برگرفتندی ، و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی[2] . و آنجا فوطه های نیکو بافند و ببصره برند ، وبدیگر بلاد . اگر کسی نماز کند اورا باز ندارند ولیکن[3] خود نکنند. و چون سلطان[4] برنشیند هر که با وی سخن گوید ، اورا جواب خوش دهد ، وتواضع کند[5]. و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با[6] طوق و سرافسار بدر گورخانهٔ بوسعید[7] بنوبت بداشته باشند ، روز و شب[8] ، یعنی چون بوسعید[7] برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید[7] گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم و شما مرا بازنشناسید، نشان آن باشد که مرا با شمشیر[9] من گردن[10] بزنید ، اگر من باشم درحال زنده شوم[11] و آن[12] قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند. و یکی از آن سلطانان[13] در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکه[14] شده است و[15] شهر مکه ستده[16] و جمعی[17] مردم را در طواف[18] درگرد خانهٔ کعبه بکشته[19] و حجرالاسود[20] از رکن بیرون کرده [و] بلحسا برده[21] و گفته بود[22] این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان بخویشتن میکشد و ندانسته[23] که شرف و جلالت[24] محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله[25] بدانجا می‌کشد، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس بآنجا نمی‌شد. وآخر حجر الاسود[20] از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند . و در شهر لحسا گوشت همهٔ حیوانات فروشند چون گربه وسگ[26] وخر وگاو

---

۱ ــ نپ : بشمردندی . ۲ ــ متن مطبوع : نبردندی ۳ ــ نپ : و اگر کسی...و لکن . ٤ ــ نپ ظ : ساطانان . ٥ ــ نپ: دهند ... کنند . ٦ ــ متن‌مطبوع : و با . ۷ ــ ب ، ط : ابوسعید . ۸ ــ «ط» اینجا کلمهٔ بنوبت افزوده‌است. ۹ــ نپ: بشمشیر. ۱۰ــ ب، نپ: برگردن . ۱۱ــط : برخیزم. ۱۲ــ نپ: واین. ۱۳ــ ط : سلاطین ؛ متن مطبوع : سلطان . ١٤ ــ ط : بشهر مکه . ۱٥ ــ نپ : اندر (بجای : است و) . ١٦ ــ نپ : بستد (ظ بستده. حاشیهٔ ب) وسه کلمه اخیر در «ط» نیست . ۱۷ ــ ب ، نپ : وخلقی؛ ط : جمعی‌از . ۱۸ ــ نپ : « در طواف » الحاقیست ۱۹ ــط : کشته ؛ نپ : بکشمه ؛متن‌مطبوع : بکشتند. ۲۰ ــ « ط » « را » افزوده است . ۲۱ ــ ب : بردند ؛ نپ: برد . ۲۲ ــ ب ، نپ : بودند. ۲۳ــ ب، نپ : ندانسته‌اند . ۲٤ ــ ط : جلالت نبوت . ۲٥ ــ ب :... علیه و سلم ، است ؛نپ :.. علیه وآله و سلم . ۲٦ ــ ط : سك وگربه.

وگوسپند و غیره ، و هر چه فروشند سر و پوست آن حیوان نزدیك گوشتش[۱] نهاده باشد، تا خریداردانذ که چه‌میخرد. و آنجا سگ‌را فربه کنند همچون گوسپندمعلوف، تا ازفربهی چنان شود که رفتن نتواند[۲] بعد ازآنش بکشند وبخورند[۳].

و چون ازلحسا بجانب مشرق[۴] روند هفت فرسنگی دریاست . اگر[۵] در دریا بروند ، بحرین باشد، وآن جزیره‌ییست پانزده فرسنگ‌طول آن ، وشهری بزرگست ونخلستان بسیار دارد ، ومرواربد ازآن دریا برآورند. وهرچه غوّاصان برآوردندی یك نیمه سلاطین لحسا را بودی . واگر از لحسا سوی جنوب بروند بهعمّان رسند[۶] و عمّان بر زمین عرب[۷] است ولیکن سه جانب او بیابان و برّست که هیچکس[۸] آنرا نتواند بریدن . و[۹]ولایت عمّان هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگست وگرمسیرباشد. وآنجا جوز هندی که نارگیل[۱۰] میگویند روید . و اگر از عمّان بدریا روی[۱۱] فرا مشرق روند، ببارگاه کیش[۱۲] و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روندبعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرما فربه کنند،که وقت باشد که زیادت ازهزار من بیکدینار بدهند[۱۳] . وچون‌ازلحساسوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیست که آنرا قطیف میگویند، وآن نیزشهری‌بزرگ است و نخیل[۱۴] بسیار دارد و امیری عرب بدر[۱۵] لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بستده[۱۶] و خیل[۱۷] غارت کرده[۱۸] و چیزی بدست نداشته بود با ایشان ، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید[۱۹] که‌آیا من میخواهم که[۲۰] لحسا بگیرم توانم یا نه ، که ایشان بی دینند . من هرچه مصلحت بود میگفتم. ونزدیك‌من‌هم[۲۱] بدویان با اهل[۲۲] لحسا نزدیك‌باشند[۲۳] به‌بیدینی ، که آنجا کس باشد که

۱ ـ ط :گوشش . ۲ ـ ب ، نپ: نتواند رفتن . ۳ـ ط ، ب :آن میکشندومیخورند.
٤ ـ ط : بمشرق . ٥ ـ نپ « اگر » ندارد . ٦ ـ ط : رسد. ۷ـ ط : غرب .
۸ ـ ب : هیچکسی . ۹ ـ متن مطبوع « واو » ندارد . ۱۰ ـ ط : نارجیل .
۱۱ـ نپ : بازباروی . ۱۲ـ نپ :کیژ. ۱۳ـط:دهند. ١٤ـنپ : نخل . ۱٥ـط : بلحسا؛نپ (باصلاح جدید) : بدز (دراصل مانندمتن) . ١٦ـ ب: ستده . ۱۷ـ بجز« نپ» : وخیلی .
۱۸ ـ ب ، نپ:کرد. ۱۹ـ نپ: می‌پرسید . ۲۰ ـ ط « که» ندارد ۲۱ـکلمه در«ط» نیست.
۲۲ـنپ :باهل . ۲۳ ـ نپ : باشد .

بیکسال آب بردست نزنند، و این‌معنی که تقریر کردم ازسر بصیرت گفتم نـه چیزی از اراجیف که من نُه ماه در میان ایشان بودم[۱] بیکدفعه نه بتفاریق،وشیر که[۱] نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر برمن عرض کردندی، وچون نستدمی و آب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی[۲]☆ که آنکس را باشد کـه آب باشد[۳] . و ایشان همهٔ عمر هرگز[۴] گرمابه ندیده بودند و آب[۵] روان .

اکنون با سر حکایت رویم[۶] . از یمامه چون بجانب بصره روانه شدیم بهرمنزل که رسیدیم جای آب بودی و جای[۷] نبودی ، تا بیستم شعبان سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة بشهر بصره رسیدیم . دیواری عظیم‌داشت، الا آن جانب که با آب بود[۸] دیوار نبود، و آن آب شطست، ودجله[۹] و فرات که، بسرحد اعمال بصره‌بهم میرسند وچـون آب جوبرة[۱۰] نیز بایشان میرسد آنرا شطّ العرب میگویند . و از این شطّ العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی یك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده[۱۱]، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سرهردوجوی‌باهم‌رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگر یك جوی را هم‌بجانب جنوب برانده و ازین‌نهرها جویهای بیحد برگرفته‌اند و باطراف بدر برده و بر آن نخلستان[۱۲] وباغات ساخته[۱۳] . واین دو جوی یکی که‌بالاترست، و آن مشرقی[۱۴] شمال باشد، نهر معقل‌گویندو آنکه مغربی[۱۶] و جنوبیست[۱۶] نهر ابله . و از این دو جوی جزیره‌یی بزرگ حاصل شده‌است[۱۷] کـه مربع طولانیست . وبصره بر کنارهٔ[۱۸] ضلع اقصر[۱۹] ازین مربع نهاده است[۱۷] و بر[۲۰] جانب جنوبی مغربی[۱۵] بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی و آب واشجارنیست، ودر آنوقت

---

۱ ـ در « نپ » الحاقیست . ۲ ـ کلمه‌در « نپ » نیست. ۳ ـ « ب » درخصوص‌عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده : کذا ایضا فی « نپ »(؟) . ٤ ـ کلمه در « ط » نیست . ۵ ـ ب، نپ : و نه آب . ٦ ـ ط، متن‌مطبوع: « که » افزوده‌اند . ۷ ـ ط : رسیدیم که جای آب بودی وجای مسکن نبودی ؛ ب : رسیدیم جای آب بودی جای نبودی . ۸ ـ ط : داشت .
۹ ـ نپ « و دجله » ندارد . ۱۰ ـ ط : جزیره ؛ ب، نپ:حویزه . (متن‌ازمتن‌مطبوع‌است).
۱۱ ـ ط : و هر دو بجانب قبله روند ؛ متن مطبوع : . . . قبله برده . ۱۲ ـ نپ: بساتین.
۱۳ ـ نپ : ساخته‌اند . ۱٤ ـ ط : شرقی . ۱۵ ـ ط : غربی . ۱٦ ـ ط : جنوبی باشد .
۱۷ ـ ط : « است » ندارد . ۱۸ ـ نپ : کنار . ۱۹ ـ ط : ایسر. ۲۰ـ متن‌مطبوع:هر.

آنجارسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها[۱] عظیم پراکنده که ازمحله‌یی تامحله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم ومعمور بود[۲] وخلق انبوه بود[۳] و سلطان را[٤] دخل بسیار حاصل شدی. و در آنوقت امیر بصره پسر با کالیجار[٥] دیلمی بود، که ملك پارس بود، وزیرش مردی پارسی بود واو را ابومنصورشهمردان میگفتند و هر روز در[٦] بصره بسه جای بازار بودی: اول روز دریکجای[۷] داد وستد کردندی که آنرا سوق‌الخزاعة گفتندی؛ ومیان[۸] روز بجایی که آنرا سوق‌عثمان گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سوق‌القداحین گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که[۹] چیزی بودی بصرّاف دادی و از صرّاف خط بستدی وهرچه بایستی بخریدی وبهای آن برصرّاف حواله کردی وچندانکه‌در آن شهر بودی بیرون ازخط صرّاف چیزی ندادی

چون بآنجا[۱۰] رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانند بودیم و سه ماه بود که موی سرباز نکرده بودیم. و میخواستم[۱۱] که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا[۱۲] سرد بود و جامه نبود[۱۳] و من و برادرم هریك به لنگی[۱٤] کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی درپشت بسته‌ازسرما. گفتم اکنون ماراکه‌درحمام گذارد.[۱٥] خرجینکی[۱٦] بود که کتاب‌در آن‌مینهادم، بفروختم‌وازبهای آن‌درمکی‌چند سیاه‌در کاغذی کردم[۱۷] که بگرمابه‌بان دهم تاباشدکه مارادمکی زیادت تردر گرمابه بگذاردکه‌شوخ‌ازخودبازکنیم[۱۸]. چون آن‌درمکهاپیش‌او نهادم‌درمانگریست[۱۹] پنداشت که‌مادیوانه‌ایم، گفت: بروید که‌هم اکنون‌مردم‌از گرمابه‌بیرون می‌آیندو نگذاشت که‌ما بگرمابه‌دررویم[۲۰]. از آنجاباخجالت‌بیرون آمدیم‌و بشتاب‌برفتیم، کودکان بردر گرمابه بازی

---

۱ ـ ط: آبادانی آنها. ۲ ـ کلمه در « نپ » نیست. ۳ ـ کلمه در « ب » و « نپ » نیست. ٤ ـ ط: آنرا. ٥ ـ ط: اباك النجار؛ ب، نپ: اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست. ٦ ـ ط: دز. ۷ ـ ب، نپ: یکجا. ۸ ـ ب، نپ: میانه. ۹ ـ ب، نپ « که » ندارد. ۱۰ ـ متن مطبوع: چون ...؛ نپ: ... آنجا. ۱۱ ـ ط، ب: وخواستم. ۱۲ ـ نپ: ما را. ۱۳ ـ « ط » افزوده: که خود را بدان گرم کنیم. ۱٤ ـ نپ: نمرلنگی. (ب درحاشیه آورده که: « به » درمتن باید زیادی باشد (لنگ سابق درص ۱۰۱ استعمال شده‌است). اما این اظهار نظر براساسی نیست، و پوشیده معنی در بر کرده یا بتن کرده ندارد. ۱٥ ـ ط: مارا درحمام باید شدن. ۱٦ ـ نپ: خرچنکی. ۱۷ ـ نپ: کرده. ۱۸ ـ ط، ب: کنم. ۱۹ ـ ب، نپ (اصلی): نکرست. ۲۰ ـ ب، نپ: بدررویم.

میکردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم[1] درپی ما افتادند وسنگ می‌انداختند[2] وبانگ میکردند. ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجّب در کار دنیا مینگرستیم[3] و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم[4] جز آنکه وزیر ملك اهواز، که اورا ابوالفتح علی بن احمد میگفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، وهم کرمی تمام، ببصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، واما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهروقت نزد او تردّد کردی و این[5] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال ٠را مرمتی کند، احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی برنشین و نزدیك[6] من آی. من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و[7] رفتن مناسب ندیدم[8] رقعه‌یی نوشتم و عذری خواستم[9] و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی، دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا[10] در فضل مرتبه‌ییست زیادت، تاچون بر رقعهٔ من اطلاع یابد[11] قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامهٔ نیکو ساختیم[12] و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدّین و خوش سخن، وچهار پسر داشت، مهترین جوانی فصیح و[13] ادیب و[14] عاقل واورا رئیس ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر و دبیر بود وجوانی خردمند وپرهیزگار[14] ما را بنزدیك[15] خویش بازگرفت و از اوّل شعبان تانیمهٔ رمضان آنجا بودیم، و آنچه آن اعرابی کرای[16] شتر

---

۱ ــ ط: دیوانه ایم. ۲ ــ ط: می آختند. ۳ ــ ط، نپ: مینگریستیم. ۴ ــ ط: نتوانستیم. ۵ ــ ط: واین شخص. ٦ ــ ط: نزد؛ نپ: بنزدیك. ۷ ــ «نپ» «واو» ندارد. ۸ ــ «نپ» دو کلمهٔ اخیررا ندارد. ۹ــ «نپ» در اصل «خواستم و» را ندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید درحاشیه افزوده است. ۱۰ ــ ط: من را. ۱۱ ــ ط: بیابد. ۱۲ ــ ب: ساختم. ۱۳ ــ نپ «واو» ندارد. ۱٤ ــ «نپ» افزوده: بود. ۱٥ ــ ط، ب: نزدیك. ۱٦ ــ ط: کرایهٔ.

بر ما داشت به سی[1] دینار ، هم این وزیر بفرمود تا بدو[2] دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند . خدای تبارك و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد ، بحق الحق و اهله . وچون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه درکرامت و فراغ بپارس رسیدیم ، از برکات آن آزاد مرد، که‌خدای عزّ وجل از آزادمردان خوشنود باد .

در بصره بنام امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام[3] سیزده مشهدست، یکی از آن[را]مشهد بنی مازن[4] گویند و آن آنست[5] که در ربیع‌الاول‌سنهٔ خمس وثلاثین‌از هجرت نبی(ص)[6] امیرالمؤمنین علی[7] علیه‌السلام[3] ببصره آمده است وعایشه رضی‌الله‌عنها[8] بحرب آمده بود و امیرالمومنین(ع) دختر مسعود نهشلی[9] ،لیلی ،رابزنی کرده[10] بود و[11] این مشهد سرای آن زنست و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هفتاد ودو روزدر آن‌خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت . و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب‌الطّیب گویند ، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی[12] آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود ،گفتند که امیرالمؤمنین(ع) آن چوب را برگرفته‌است[7] و آنجا آورده است[13] . و باقی این یازده مشهد دیگر هریك بموضع دیگربود وهمه‌را زیارت کردم.و[14] بعدازآن که‌حال دنیاوی‌مانیك‌شده‌بود[15] و[16] هریك لباسی پوشیدیم ، روزی‌بدر آن گرمابه‌شدیم که مارا در آنجانگذاشتند، چون‌ازدردرفتیم گرمابه بان و هرکه آنجا بودند[17] همه برپای خاستند[18] و بایستادند[19] چندانکه ما درحمام شدیم،و دلاك و قیّم[20] درآمدند و خدمت کردند ،و بوقتیکه بیرون آمدیم هرکه در مسلخ[21]

۱ ــ نپ : سی . ۲ ــ نپ : ازو . ۳ ــ ب ، نپ : صلوات الله عایه . ٤ ــ نپ : مارن . ٥ ــ متن مطبوع ، ط : همان‌آنست . ٦ ــ ب ، نپ : علیه‌الصلوة والسلام .
۷ ــ کلمه در «ط» نیست . ۸ ــ رضی‌الله عنها در « ط » نیست . ۹ ــ نپ : نهشل .
۱۰ ــ ط : خواسته . ۱۱ ــ ط : متن مطبوع :که . ۱۲ ــ نپ : غلظ ۱۳ــ « نپ » «است» ندارد . ١٤ ــ « نپ» «واو» ندارد . ١٥ــ ط :شد. ١٦- «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع :که . ۱۷ــ ط : بود . ۱۸ ــ ط : خواستند . ۱۹ــ کلمه در «ط» نیست.
۲۰ ــ «ط» افزوده: همه . ۲۱ ــ ط : هر در مشلح ؛ متن‌مطبوع : . . . مشلح .

گرمابه بود همه برپای خاسته[1] بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم ، و در آن میانه حمامی بیاری‌از آن‌خود می گوید[2] این جوانان آنانند[3] که‌فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان[4] ایشان ندانیم ، من بزبان[5] تازی گفتم که راست میگویی ما آنیم که پلاس پاره‌بر[6] پشت بسته بودیم . آن[7] مرد خجل شد و عذرها خواست ، و این هر دوحال درمدت بیست روز بود ، و این فصل بدان‌آوردم تا مردم بدانندکه بشدّتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جلّ جلاله و عمّ نواله نا امید نباید شدکه او تعالی رحیمست .

صفت مدّ وجزر بصره وجویهای آن ـ دریای عمان را عادتست که‌درشبانروزی[8] دوباره مد برآورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز[9] که ذکر می رود ببصره برعمودی‌بادیدآید که آن‌راقایم کرده باشندپای‌دیواری[10] ، و الاا گرزمین‌هامون بود ، ونه بلندی‌بود ، عظیم دور برود. و[11] چنانست که دجله وفرات که نرم‌میروند، چنانکه ببعضی مواضع محسوس نیست که بکدام‌طرف میروند، چون‌دریا مدّ کندقرب چهل‌فرسنگ آب‌ایشان مد[12] کند و چنان شوند[13] که پندارند بازگشته است‌وبیالا[14] بر میرود ، اما بمواضع دیگر ازکناره‌های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هر کجا هامون باشدآب بسیار[15] بگیرد و هرجا بلند باشد کمتر بگیرد . و این مد و جزر گویند[16] تعلق بقمر دارد که بهروقت قمر برسمت[17] رأس‌ورجل[18] باشد،وآن عاشر و رابع[19] است[20] ،آب‌در غایت‌مد باشد. وچون قمر بر دوافق یعنی‌افق مشرق و

---

۱ ـ ط : خواسته . ۲ ـ کذا و ظاهراً گفتی . یا عبارت چنین بوده است : درآن‌میانه شنیدم که حمامی . ۳ ـ ط ، ب : جوانانند . ٤ ـ ط : بزبان . ٥ ـ ط : بر زبان .
٦ ـ ب، نپ : پارهادرپشت . ۷ ـ ط ، متن مطبوع : وآن . ۸ ـ ط : شبانه روزی .
۹ ـ نپ «وآن ده‌گز» ندارد . ۱۰ ـ ط ، ب ، نپ : پایدیواری . ۱۱ ـ واو از «نپ» است . ۱۲ ـ نپ : سدام . ۱۳ ـ ط : شود . ١٤ ـ ط: ببالای. ١٥ ـ ب ، نپ : بسیارآب .
١٦ ـ ط : و این را . . . و تعلق . ۱۷ ـ ط : بسمت . ۱۸ ـ ط ، متن مطبوع : زحل.
۱۹ ـ نپ : رابعه . ۲۰ ـ «است» در«ب» الحاقیست. «نپ» نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد . دیگر آنکه چون قمر دراجتماع واستقبال شمس باشد آب در زیادت باشد ، یعنی مدّ در ین اوقات بیشتر باشد ، و ارتفاع بیش گیرد، وچون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علوّش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، وجزرش ازآن[۱] فروتر نشیند که بوقت اجتماع واستقبال می‌نشست . پس بدین دلایل میگویند که تعلّق این مدّ و جزر از قمرست ، والله تعالی اعلم .

و شهر ابله[را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها ومساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، واصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محلّتها و مساجد واربطه و بازارها[۲] بود و بناهای عظیم بود چنانکه ازآن نزه[۳] تر در عالم نباشد وآن را شاطی[٤] عثمان میگفتند. وشط[٥] بزرگ ، که آن فرات و دجله است وآن‌را شطّ العرب گویند ، برمشرقی ابله است و نهر[٦] برجنوبی ، و نهر ابله و نهر معقل ببصره بهم رسیده‌اند و شرح آن در مقدّمه[۷] گفته آمده است . و بصره‌را بیست ناحیت[۸] است که درهر ناحیت مبالغی دیهها[۹] و مزارع بود .

صفت اعمال بصره ـ حشان[۱۰] . ثربه[۱۱] (؟) . بلاس . عقرمسیان[۱۲] . المقیم[۱۳] ، نهرالحرب[۱۳] . شط العرب. معد[۱٤] سام[۱۳] .جعفریة المشان[۱٥] .الصمدالجونه[۱۳] ، جزیرة ـ العظمی،مروت‌الشریر[۱۳] .جزیرةالعرش الحمیدة[۱۳] .جوبره‌المفردات[۱٦] .و گویند که آنجا

۱ ـ « ازآن » در « ط » نیست . ۲ ـ نپ : بازار . ۳ ـ ط : نزیه .
٤ ـ ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ٥ ـ ط : شطی .
٦ ـ ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ ـ (مقدمه، یعنی سابق و پیش از این. حاشیهٔ ب).
۸ ـ متن مطبوع : ناحیتی . ۹ ـ ط ، متن‌مطبوع : مبالغی‌از دیها . ۱۰ـ کذا: (خشخشان ؟)
۱۱ ـ ب ،نپ: شربه (؟) . ۱۲ ـ ط : عقرمیان. ۱۳ ـ درمعجم‌البلدان‌دیده نشد . ۱٤ ـ ب : سعد . ۱٥ ـ ط : جعفریة المثال . ۱٦ ـ ط : جزیرة المنفردات. در « نپ» اعمال بصره چنین آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر ململ المسان الضمیر الحوث حزیرةالعظمی مسرفال جزیرة ابن‌الغنیمةالسریرك جزیرةالفرس‌الابله عبداللناف المحرری موعید و المفردات (؟ ؟) که ازین میان فقط مسرقانان (بجای مسرفال) صحیح است .

که فهم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن،غرقابی عظیم بود ، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را[۱] پر استخوان خرما کردند و سر کشتیها[۲] محکم کردند و بدانجایگه[۳]غرق کردندتا آنچنان شد که کشتیها میگذرند .

فی‌الجمله منتصف شهرشوال سنهٔ ثلاث واربعین و اربعمائة ازبصره‌بیرون آمدیم و در زورق نشستیم . از نهر[٤] ابله تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بستان و کوشك و منظر بود که هیچ بریده نشد . و شاخها ازین نهر بهر جانب باز میشد که هریك مقدار رودی بود ، چون بشاطی[٥] عثمان رسیدیم فرود آمدیم ، برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم . هفدهم درکشتی بزرگ که آنرا بوصی میگفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند دعا میکردند که: «یا بوصی سلمکك[٦] الله تعالی ». و[۷] بعبادان رسیدیم، ومردم‌ازکشتی‌بیرون‌شدند[۸]. و عبادان[۹] بر کنار دریا نهاده است[۱۰] چون جزیره‌یی که شط آنجا دوشاخ‌شده است چنانکه ازهیچ‌جانب بعبّادان‌نتوان‌شدالاباآب گذر کنند. وجانب‌جنوبی‌عبّادان‌خوددریای‌محیطست که‌چون‌مدّ باشدتادیوارعبّادان آب‌بگیردوچون‌جزرشود کمتر ازدوفرسنگ‌دورشود وگروهی[۱۱] از عبادان‌حصیرخریدندو گروهی‌چیزی‌خوردنی‌خریدند،دیگرروزصبحگاه کشتی‌دردریا راندندو برجانب شمال‌روانه شدیم[۱۲] و تاده فرسنگ‌بشدند هنوز آب‌دریا میخوردندو خوش‌بود و آن آب‌شط‌بود که‌چون زبانه‌یی‌درمیان‌دریادرمیرفت،وچون آفتاب‌بر آمد[۱۳] چیزی[۱٤] چون گنجشك در میان دریا پدید[۱٥] آمد چندانکه نزدیکتر شدیم[۱٦] بزرگتر

۱ ــ ب ، نپ: همه . ۲ ــ نپ: کشتیها را . ۳ ــ ب ، ط : بدانجا . ٤ ــ اصل : شهرمتن(احتمال‌حاشیهٔ « ب » است .) ٥ ــ ط : بدمشق ؛ نپ : بنسق ؛ ب : بشق . (متن از معجم‌البلدانست) . ٦ ــ نپ. سلك (سلمك ؟) ۷ــ نپ «واو» ندارد . ۸ ــ ط آمدند . ۹ ــ نپ: برعبادان . ۱۰ ــ ط ، متن مطبوع : شده است . ۱۱ ــ کلمه در « ط » نیست . ۱۲ ــ نپ : شد . ۱۳ ــ « نپ » بر آمد ندارد. ۱٤ــ نپ : چیزیرا . ۱٥ ــ ب : بدید ؛ نپ: بادید . ۱٦ ــ « نپ » باصلاح جدید : میشدیم .

مینمود وچون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ[1] بماند. بـاد مخالف شد و[2] لنگر کشتی فـرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند[3] پرسیدم کـه آن چه چیزست؟ گفتند خشاب[4]. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق نهاده‌اند مربع، که قاعدهٔ آن فراخ باشد و سر آن تنگ، وعلوّ آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها[5] و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا باچوب بهم بسته و برمثال سقفی کرده، و بر سر آن چهارطاقی ساخته که دیده‌بان[6] بر آنجا شود. واین خشابرا[7] بعضی می‌گویند که بازرگانی بزرگ ساخته‌است و[8] بعضی گفتند که پادشاهی[9] ساخته است، و غرض از آن دوچیز بوده است: یکی آنکه درآن حدود که آنست[10] خاکی گیرنده[11] است و دریا تنك، چنانکه اگـر کشتی بزرگ بآنجا رسد بر زمین نشیند* و کس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و[12] اگر دزدی باشد ببینندواحتیاط کنند[12] وبشب[13] آنجاچراغ سوزندور آبگینه،چنانکه بادبر[14] آن‌نتواند وزد[15] و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند و کشتی ازآنجا بگردانند.[16] و چون از خشاب[17] بگذشتیم چنانکه ناپدید[18] شد دیگری برشکل آن پدید[18] آمد، اما برسر این خانه گنبدی[19] نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و[20] ازآنجا بشهر مهروبان[21] رسیدیم. شهری بزرگست[22] برلب دریا نهاده، برجانب شرقی و بازاری بزرگ دارد

۱ ــ نپ: تایك فرسنگ. ۲ ــ نپ «واو» ندارد. ۳ ــ نپ (دراصل): گرفت (اصلاح جدید مانند متن). ٤ ــ نپ (متن اصلی): حساب (باصلاح جدید مانند متن). ٥ ــ نپ: ىعالها (باصلاح جدید): تفالها. ٦ ــ ب، نپ: دیدبان. ٧ ــ نپ: خشباب؛ ب: خشاب. ٨ــ ط: ساخته و؛ ب «واو» ندارد. ٩ــ نپ: پادشاه؛ ط: «که» ندارد. ١٠ــ ط، متن مطبوع: آبست. ١١ ــ ط: کرد شده است؛ ب: گردنده است. ١٢ ــ جملهٔ ازستاره * تا اینجا در «ط» و «ب» قدری پایین‌ترست که اشاره‌خواهیم کرد. متن برحسب «نپ» است. ١٣ــ ب، ط: وشب. ١٤ــ ب، ط: در. ١٥ــ ب، نپ: نتوان‌زد؛ ط نتوان... ١٦ــ ب، ط: جملهٔ مذکور درشمارهٔ ١٢ رااینجا آورده‌اندچنین: ط: وکس‌نتواندخلاص‌کردیدودیم آنکه‌جهت‌عالم‌بدانندواگردزدی باشد ببینند و احتیاط کنند وکشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که‌کس نتواند خلاص‌کردن، دوم آنکه جهت‌عالم بدانند و اگردزدی باشد ببینند و احتیاط‌کنند وکشتی ازآنجا بگردانند ١٧ــ نپ: خشباب. ١٨ ــ ب، نپ: بدید. ١٩ ــ نپ: کنند. ٢٠ ــ ط: کرد. ٢١ــ ط، نپ: مهرویان. ٢٢ ــ نپ: بزرگ.

و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریزی[۱] نبود که آب شیرین دهد ، ایشانرا حوضها و آبگیر ها باشد که هرگز تنگی آب نبود ، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند ، هریك از آن چون حصاریست محکم وعالی. و در مسجد آدینهٔ آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته . پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است ؟[۲] گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود[۳] ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است[۴]. ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران باکالیجار[۵] بود، که ملك پارس بود . و خواربار یعنی مأکول[۶] این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد . و این شهر باجگاهیست وکشتی بندان[۷] وچون از آنجا بجانب جنوب بر کنار دریا بروند ناحیت توّه و کازرون[۸] باشد. و من در این شهر مهروبان بماندم بسبب آنکه گفتند راهها ناایمن است از آنکه پسران باکالیجار[۵] را با هم جنگ و خصومت بود و هر یك سری میکشیدند و ملك مشوّش گشته بود[۱۰] . گفتند به ارجان[۱۱] مردی بزرگست وفاضل او را شیخ سدید محمد بن عبدالملك گویند . چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعه‌یی نوشتم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر بموضعی رساند که ایمن باشد . چون رقعه بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه[۱۲] با سلاح ، بنزدیك من آمدند وگفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان[۱۱] رویم و ما را[۱۳] بدلداری بارجان[۱۱] بردند .

ارجان شهری بزرگست و درو بیست هزار مرد بود و بر جانب شرقی آن

---

۱ ـ بجز « ط » : کاریز . ۲ ـ ط : بوده . ۳ ـ نپ : بوده . ٤ ـ نپ : نبوده . ٥ ـ ط : اباك النجار ؛ ب ، نپ : اباكالنجار . متن تصحیح قیاسیست . ٦ـ (« ب » در حاشیه آورده : گویا این دو کلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است) . ۷ ـ (درحاشیهٔ « ب » راجع بکلمهٔ کشتی بندان توضیحی است که درفهرست لغات خواهیم آورد). ۸ـ نپ : کاروان . معجم البلدان: اوج...). ۹ـ ط : خصومتست. ۱۰ـ کلمه در « ط » نیست . ۱۱ـ ب ، نپ : ار اغان . ۱۲ ـ ط : که همه . ۱۳ـ نپ: مرا.

رودی آبست[1] که از کوه در آید و بجانب شمال آن رود[2] وچهارجوی عظیم بریده‌اند و آب[3] از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده‌اند و ازشهر بگذرانیده ، بآخر[4] شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل[5] و نارنج وترنج وزیتون بسیار باشد. وشهر چنانست که چندانکه برروی زمین خانه ساخته‌اند در[6] زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در[7] زیرزمینها و سرایها[8] آب میگذرد و تابستان مردم شهر را بواسطهٔ آن آب در[9] زیرزمینها آسایش باشد . و درآنجا از اغلب مذاهب‌مردم بودند و معتزله را امامی بود که او را بوسعید[10] بصری میگفتند ، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم ، در کلام و حساب و غیره . و اول محرّم از آنجا برفتیم[11] و براه کوهستان روی[12] باصفهان نهادیم ، در راه بکوهی رسیدیم درهٔ تنگ بود . عام گفتندی این کوه را بهرام گور بشمشیر[13] بریده است[14] وآنرا شمشیر برید[15] میگفتند و آنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب بتابستان مدام میآید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. و به لوردغان[16] رسیدیم که از ارجان تا آنجا چهل فرسنگ بود و این لوردغان[16] سرحد پارس است ، و از آنجا بخان لنجان رسیدیم و بر دروازهٔ شهر نام سلطان طغرل بیك نوشته دیدیم[17] و از آنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ بود مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند، هریك بكار و كدخدایی[18] خود مشغول.

از آنجا برفتیم هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم . از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهریست بر هامون[19] نهاده

---

۱ ــ نپ : رودیست (باصلاح جدید مانند متن) . ۲ ــ نپ : شمال رود و .
۳ ــ ط : وآب‌را . ٤ ــ بجز « نپ » : بآخر . ٥ ــ نپ: ونخل بسیار . ٦ ــ نپ : و در.
۷ ــ نپ « جادر » ندارد . ۸ ــ نپ ب، ط ، نپ‌اصلاحی: سردابها. متن‌از « نپ » اصلی است .
۹ ــ ب، ط : در . ۱۰ ــ بجز « نپ » : ابوسعید . ۱۱ ــ نپ : برفتم . ۱۲ ــ ط : رو .
۱۳ ــ ط : با شمشیر . ١٤ ــ ط : بریده . ۱۵ ــ نپ (دراصل) : برند (اصلاح‌مانندمتن) .
١٦ ــ نپ : لوردعان ؛ ط : یورغان . ۱۷ ــ ب،نپ : دیدم . ۱۸ ــ کلمه‌در « ط » نیست.
۱۹ــ (هامون = زمین‌هموار . حاشیهٔ « ب ») .

آب و هوایی[1] خوش دارد و هرجاکه ده‌گز چاه فرو برند آبی سرد و[2] خوش بیرون آید وشهر[3] دیواری‌حصین و[4] بلند دارد ودروازه‌ها وجنگ‌گاهها ساخته وبرهمه‌بارو وکنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان وبناهای نیکو ومرتفع. و درمیان شهر مسجد[4] آدینهٔ بزرگ نیکو. و باروی شهر راگفتند سه فرسنگ ونیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای[5] بسیار ، و بازاری دیدم از آنِ صرافان که اندراودویست مرد صرّاف بود و[6] هربازاری را دربندی ودروازه‌یی و همهٔ محلتها[7] و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم وکاروانسرا های پاکیزه بود و کوچه‌یی‌بود که آنرا کوطراز میگفتند ودرآن کوچه‌پنجاه کاروانسرای[8] نیکو و در هریك بیّاعان و حجره داران بسیار نشسته و این[9] کاروان کـه ما با ایشان همراه بودیم‌یکهزار و سیصد خروار بارداشتندکه درآن‌شهررفتیم هیچ‌بازدید[10] نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع[11] نبود و نه تعذر مقام و علوفه . و چون سلطان طغرل‌بیك ابوطالب محمدبن میکال[12] بن سلجوق رحمة الله علیه[13] آن شهرگرفته[14] بود مردی جوان آنجاگماشته بودنیشابوری[15] دبیری نیك با[16] خطّ‌نیکو، مردی آهسته، نیکولقا ، واو را خواجه‌عمیدمی‌گفتند . فضل دوست بودوخوش‌سخن و کریم. و سلطان فرموده بود که سه‌سال از مردم‌هیچ چیزنخواهند[17] و او برآن‌میرفت

---

۱ ــ ط : هوای . ۲ــ «واو» از«ط» است . ۳ ــ «و شهر» در « ط » نیست .

٤ ــ نپ . مسجدی . ٥ ــ ط : بازارها . ٦ ــ ط « واو » ندارد . ۷ ــ ط : محلها .

۸ ــ نپ: سراهای. ۹ ــ نپ: آن . ۱۰ــ کذا وظاهراً: بادید (پدید). ۱۱ــ ط : موضعی.

۱۲ ــ اصل: میکائیل. رجوع به ص ۱ کتاب‌شود . ۱۳ ــ جملهٔ دعائیهٔ‌رحمةالله علیه شگفت‌است مگراینکه مربوط بتاریخ‌اقامت ناصرخسرو دراصفهان یاباز‌گشت ببلخ (سال٤٤٤)نباشد و تاریخ تحریر وتنظیم یادداشت های سفر اوو یا بقول قدماتاریخ تعلیق روزنامه‌و تقویم وی باشدوآن ناچار پس از سال ٤٥٥ میشودکه‌سال درگذشت طغرل سلجوقیست . منظور اینکه بفرض صحت‌و اصالت‌جملهٔ دعائیهٔ فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفرناصرخسرو وبصورت کتاب‌درآمدن آن بسال های پس از ٤٥٥ یعنی دست‌کم به یازده سال پس‌از بازگشت ازسفر میکشد واین درخور تأملست . ۱٤ ــ نپ : بگرفته . ۱٥ ــنپ : نشابوری . ۱٦ــنپ: و . ۱۷ــط : نخواهد .

و پراکندگان همه‌روی بوطن‌نهاده بودند واین‌مرد از دبیران سوری[۱] بوده‌بود[۲] وپیش از رسیدن ما قحطی عظیم[۳] افتاده بود ، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و[٤] یکمن و نیم نان‌گندم بیکدرم عدل و[٥] سه من نان جوین هم[٤]. و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیك درم کس[٦] ندیده است . و من درهمهٔ‌زمین پارسی‌گویان شهری نیکوتر و جامعتر وآبادان‌تر از اصفهان ندیدم . و گفتند اگر[۳] گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند[۷] تباه نشود ، و بعضی گفتند پیش از ین که[۸] بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود ، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی‌چیزها بزیان میآید اما هوای[۹]روستا همچنانست‌که بود، و[۱۰] بسبب آنکه‌کاروان دیرتر براه می‌افتاد بیست[۱۱] روز در اصفهان بماندم، و بیست وهشتم صفر بیرون‌آمدیم بدیهی‌رسیدیم که‌آنرا هیثماباد[۱۲] گویند وازآنجابراه صحرا[۱۳] و کوه مسکیان[۱٤] بقصبهٔ نایین[۱٥] آمدیم و از سپاهان تا آنجا سی فرسنگ بود ، و از نایین چهل‌وسه‌فرسنگ برفتیم بدیه‌گرمه[۱٦] ازناحیهٔ بیابان[۱۷] که این ناحیه ده‌دوازده پاره‌دیه باشد رسیدیم[۱۸] وآن موضعی گرمست و درختهای خرما بود ، و این ناحیه کوفجان[۱۹] داشته بودنددر قدیم و در این تاریخ‌که ما رسیدیم امیرگیلکی[۲۰] این ناحیه از ایشان بستده[۲۱] بود ، و نایبی[۲۲] از آن خود بدیهی[۲۳] که حصارکی داردو آنرا پیاده[۲٤] می‌گویند بنشانده و آن‌ولایت را ضبط میکند ، و راهها ایمن میدارد و اگر کوفجان[۲٥] براه زدن روند[۲٦] سرهنگان امیرگیلکی[۲۰] براه ایشان میفرستد وایشانرا بگیرند ومال بستانندوبکشند

۱ــ ط ، ب : شوری(ظاهراًمنظور سوری‌ابن المعتزست عمید خراسان بعهد مسعودغزنوی) .
۲ ــ ط : بوده ۳ ــ کلمه در « نپ » نیست . ٤ ــ نپ « واو » ندارد .
٥ ــ «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده‌شده است . ٦ــ ط : کسی . ۷ــ ط ، ب : نهند .
۸ ــ نپ « که » ندارد . ۹ ــ « ب » « ط »کلمه را ندارد . ۱۰ ــ ط «واو» ندارد.
۱۱ ــ کلمه در « ط» نیست . ۱۲ ــ ط : هشیتماد (؟) . ۱۳ ــ نپ : سحری ؟
۱٤ــ نپ : مسکنان،ط: مکیان. ۱٥ ــ نپ، ناس (بخط جدیددرحاشیه): نایین. ۱٦ اصل : کرمه. متن‌تصحیح قیاسیست . ۱۷ــ ط :بیابانك . ۱۸ــ کلمه از«ط » است . ۱۹ ــ ط : ناحیه را ...؛ نپ : . . کومخان (توضیح‌حاشیهٔ «ب» راراجع به‌کوفج در فهرست خواهیم آورد) .
۲۰ ــ ط : کیلکی . ۲۱ ــ ه ، ب : ستده . ۲۲ ــ ط : پاسبانی . ۲۳ــ نپ : بدیهه.
۲٤ــ (بیاضیه؛ فرهنگ جغرافیابی‌ایران‌ج ۱۰). ۲٥ــ نپ: کوفحان. ۲٦ــب ، نپ: دوند .

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده، خدای تبارك و تعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و برروانهای گذشتگان رحمت کناد. و در ین راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها[1] ساخته‌اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود[2] بمواضعی[3] که[4] شورستان نباشد ساخته‌اند، و این گنبدکها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند و نیز بگرما وسرما لحظه‌یی در آنجا آسایشی کنند. و در راه ریگ روان دیدیم عظیم، هرکه[5] از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاك شود، و از آن بگذشتیم، زمینی[6] شوره[7] پدید آمد برجوشیده که شش فرسنگ چنین بود، که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی، و از آنجا براه رباط زبیده[8] که آنرا رباط مرا[9] میگویند برفتیم و آن رباط را پنج چاه آبست که اگر آن[10] رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی. و از آنجا بچهار دیه[11] طبس آمدیم بدیهی که آنرا رستاباد میگفتند. نهم[12] ربیع الاول بطبس رسیدیم و از سپاهان تا طبس صدوده فرسنگ میگفتند.

طبس شهری انبوه است اگرچه بروستا نماید[13] و آب اندك باشد و زراعت کمتر کنند خرماستانها[14] باشد و بساتین[15] وچون از آنجا سوی شمال روند. نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخبیص روند[16] براه بیابان چهل فرسنگ باشد و سوی مشرق کوهی محکمست و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود[17] و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب درسرایها نبستندی و ستور درکویها باشد، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زنرا زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی و همچنین دزد وخونی نبود

۱ ـ ط: گنبدکهای. ۲ ـ ط: میشود. ۳ ـ ط: و بمواضع، متن مطبوع: بمواضع
٤ ـ «ط» کلمهٔ زمین افزوده است. ٥ ـ ب، نپ: که هرکه، متن مطبوع: وکه.
٦ ـ ب: زمنینی؟ ۷ ـ ب، نپ: شور. ۸ ـ نپ (در اصل) سده (باصلاح جدید مانند متن).
۹ ـ (یافته نشد). ۱۰ ـ کلمه از «نپ» است. ۱۱ ـ بجز «ط»: بچهارده. ۱۲ ـ ب، ه: و نهم.
۱۳ ـ نپ: میماند. ۱٤ ـ ط: خرمایستانها. ۱۵ ـ نپ: بساطین. ۱٦ ـ نپ: رود؛ ط: روند و. ۱۷ ـ کلمه در «نپ» نیست.

از پاس و عدل او . و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم : یکی بناحیت[۱] دشت[۲] در ایام لشکر خان[۳] ؛ دویم بدیلمستان در[۴] زمان امیر امیران جستان[۵] بن‌ابراهیم ؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیرالمؤمنین[۶] [بمصر] ؛ چهارم بطبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن‌محمد . و چندانکه بگشتم بایمنیِ این چهار موضع ندیدم و نشنیدم . و ما را هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود وعذرهاخواست، ایزد سبحانه وتعالی ازوخوشنودباد، [و]رکابداری از آن خود با من بفرستاد[۷] تا زوزن[۸] که هفتاد و دو فرسنگ باشد . چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه‌یی بود که آنرا رُقه می‌گویند ، آبهای روان‌داشت ، و زرع[۹] وباغ و درخت و بارو[۱۰] و مسجدآدینه ودیهها[۱۱] ومزارع تمام دارد .

نهم ربیع‌الاخر از رقه[۱۲] برفتیم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم . میان رقه[۱۳] و تون بیست فرسنگست . شهر تون شهری[۱۴] بزرگ بوده است ، اما درآنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و[۱۴] برصحرایی نهاده است و آب روان وکاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت . گفتند در ین شهر چهارصد کارگاه بوده است ،که زیلو بافتندی . و در شهر درخت پسته بسیار بود [۱۵]در سرایها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید ونباشد.

و چون از شهر تون برفتیم آن مرد گیلکی[۱۶] مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون‌به گنابد میرفتیم ، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند ، چند نفر[۱۷] ازبیم‌خود رادرچاه کاریز افکندند . بعدازآن ازآن جماعت یکی را[۱۸] پدری مشفق بود بیامد

۱ ـ ط : سیاحت . ۲ ـ نپ (دراصل): راست (باصلاح جدید) : رشت؛ ط :دست(؟).
۳ ـ کذاایضاً فی نپ؛(حاشیهٔ ب). ۴ ـ ط : از. ۵ ـ نپ : خسنان . ۶ ـ کلمه در «ط» نیست. ۷ ـ ب : فرستاد؛ ط: فرستاد و . ۸ ـ ط : ذوزن : ۹ ـ نپ (در اصل) : رز (باصلاح‌جدید) : زرع . ۱۰ ـ نپ : بار . ۱۱ ـ ط : دیههای ؛ب: دیها. ۱۲ ـ نپ: دقه.
۱۳ ـ ب، نپ : شهر . ۱۴ ـ نپ « واو» ندارد . ۱۵ ـ ط «واو» افزوده‌است.
۱۶ ـ («ب» در حاشیه آورده : گو یا مقصود رکابدار امیر گیلکی است که همراه ناصرخسرو کرده بوده‌است تازوزن). ۱۷ ـ در « نپ» بخط‌سرخ الحاقیست. ۱۸ ـ بجز « نپ»: یکی‌راازآن‌جماعت .

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد بین چاه رسید، رسن در آن پسر بست و اورا مرده بر کشیدند، و آن مرد چون بیرون آمد گفت که[1] آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ میرود. و آنرا[2] گفتند کیخسرو فرموده است کردن و بیست و سیوم شهر ربیع الاخر بشهر قاین رسیدیم، ازتون تا آنجا هجده فرسنگ میدارند، اما کاروان بچهارروز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین[3] ــ قاین شهری بزرگ و حصین است، و گرد شهرستان خندقی دارد، و مسجدی[4] آدینه بشهرستان[5] اندرست، و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگست چنانکه درخراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجدست. و عمارت همهٔ شهر بگنبدست. و از قاین چون بجانب مشرق شمال[6] روند[7] بهجده[8] فرسنگی زوزن است، و[9] جنوبی تاهرات سی فرسنگست[10]. بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هر علمی با خبر بود از طب و نجوم و[11] منطق چیزی، از من پرسید که چه گویی[12] بیرون این افلاك وانجم چیست؟ گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه. گفت: چگویی بیرون ازین گنبد ها معنی است[13] یا نه؟ گفتم: چاره نیست که عالم محدودست و حدّ او فلك الافلاك، و حدّ آنرا گویند که از جزاو جدا باشد وچون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست[14] از آن جانب اگر نه[15]؟ اگر نهایتش هست تا کجاست و اگر نهایتش

---

۱ ــ نپ «که» ندارد. ۲ ــ ب، نپ: وآن. ۳ ــ سه کلمهٔ اخیر یعنی عنوان از «ط» است. ٤ ــ بجز «نپ»: مسجد. ٥ ــ ط: آدینه دارد که بشهر. ٦ ــ ط: شرق و شمال. ۷ ــ نپ: بروند. ۸ ــ ط: بهیجده. ۹ ــ نپ «واو» ندارد.
۱۰ ــ ب، ط: فرسنگ. ۱۱ ــ «ط» و متن مطبوع: از. ۱۲ ــ ط: میگوئی.
۱۳ ــ نپ: هست. ۱٤ ــ ط، متن مطبوع: نیست. ۱٥ ــ «اگر نه» در «ط» و متن مطبوع نیست. (واگر اینجا بمعنی یاست و فردوسی بسیار بکار برده است. حاشیهٔ «ب»).

نیست نامتناهی[1] چگونه فنا پذیرد ؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده‌ام . گفتم که نخورده است ؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در زوزن بود از جهة عبید نیشابوری[2] و تمرّد رئیس زوزن ، یك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم . و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدیم دویم جمادی‌الاخرة[3] بشهر سرخس رسیدیم ، وازبصره تا سرخس سیصد ونودفرسنگ حساب کردیم ، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی[4] که آن[5] هرسه رباط نزدیك هم برراهست بیامدیم . دوازدهم جمادی الاخرة[3] بشهر مروالرّود رسیدیم ، و بعد از دو روز بمرو شدیم ، براه آب گرم .نوزدهم ماه‌به باریاب[6] رسیدیم سی و شش فرسنگ بود و امیر خراسان جغری[7] بیك ابو سلیمان داود بن میکال[8] بن سلجوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملك وی بود و ما بسبب ناایمنی راه سوی[9] سمنگان[10] رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدیم وچون برباط سه دره رسیدیم شنیدم[11] که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل ، در طایفهٔ[12] وزیر امیر خراسان است که او را ابو نصر میگفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم ، چون بدستگرد رسیدیم[13] ثقل[14] وبنه دیدم که سوی شبورغان[15] میرفت. برادرم که[16] با من بودپرسید که این از آن[17] کیست؟ گفتند از آن وزیر . گفت شما[18] ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید ؟ گفتند :کس[19] او با ماست[20] . درحال شخصی

---

۱ ـ ط ، متن مطبوع : تا منتاهی . ۲ ـ نپ : نشابوری . ۳ ـ اصل:الاخر . (متن از حاشیهٔ « ب » است) . ٤ ـ نپ : نعیمی . ٥ ـ نپ : این . ٦ ـ ط : ماه باریاب؛ نپ : بارباب . ۷ ـ نپ : جعفر . ۸ ـ ب ، نپ، ط ، ه : میکائیل، متن مطبوع:مکائیل. رجوع به ص ۱س٥ کتاب شود . ۹ ـ نپ (دراصل) : وی (باصلاح جدید) : سوی
۱۰ ـ ط ، ه ، ب : سنگلان ؛ نپ : کلان.متن‌تصحیح قیاسیست . ۱۱ـ بجز « ط » : شنیدیم .
۱۲ ـ نپ :طالقه . ۱۳ ـ نپ : رسیدم . ۱٤ ـ اصل : نقل (متن‌از حاشیهٔ «ب»است) .
۱٥ ـ ط : شبودغان ؛ نپ : شورقان ؛ ب ، ه : شبورقان . (متن اصلا حیست از روی‌ص۱ کتاب و همین صفحه برای یکنواخت شدن ضبط کلمه) . ۱٦ـ متن مطبوع ، ط : « که » ندارد .
۱۷ ـ ب ، ط ، ه : از . ۱۸ ـ ط : شماها . ۱۹ـ متن مطبوع : کسی .
۲۰ـ نپ : بماماست .

نزدیك ما آمد وگفت: از کجا میآیید؟ گفتیم: از حج. گفت: خواجهٔ من ابوالفتح عبدالجلیل را دو[1] برادر بودند[2] از چندین سال بحج رفته[3] و او پیوسته در اشتیاق ایشانست و از هرکه خبر ایشان میپرسد نشان نمیدهند. برادرم گفت: ما[4] نامهٔ ناصر آوردهایم چون خواجهٔ تو برسد بدو دهیم: چون لحظهیی برآمد کاروان براه[5] ایستاد و ما هم براه ایستادیم، وآن کهتر گفت: اکنون خواجهٔ من برسد و اگر[6] شمارا نیابد دلتنگ شود اگر[7] آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود. برادرم[8] گفت: تو نامهٔ ناصر میخواهی یا خود ناصر را[9]؟ اینك ناصر. آن کهتر از شادی چنان شد که ندانست چه کند، و ما سوی شهر[10] بلخ برفتیم براه[11] میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح براه دشت[12] بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت، چون احوال ما بشنید از دستگرد[13] بازگشت و بر سر پل جموکیان[14] بنشست تاآنکه ما برسیدیم وآن روز شنبهٔ بیست و ششم ماه جمادی الاخرة[15] سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائة[16] بود، و[17] بعد ازآنکه هیچ امید نداشتیم وبدفعات دروقایع مهلکه افتاده بودیم و ازجان ناامید گشته، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه وتعالی را بدان شکرها گزاردیم[18] وبدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتم[19]:

رنج و عنای جهان اگر چه درازست — با بد و با نیك بیگمان بسرآید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز — هر چه یکی رفت بر اثر دگرآید
ما سفر برگذشتنی گذرانیم[20] — تا سفر ناگذشتنی بدرآید.

۱ـ نپ: و(باصلاح جدید): دو. ۲ـ «بودند» در «نپ» بخط الحاقی است.
۳ـ ط: رفتهاند. ۴ـ ط: تا. ۵ـ ط، متن مطبوع: برراه. ۶ـ نپ «اگر» ندارد.
۷ـ ط، متن مطبوع: واگر. ۸ـ متن مطبوع: وبرادرم. ۹ـ ب، نپ، ه: افزودهاند: میخواهی. ۱۰ـ نپ (دراصل): شهر (بدون سوی) (باصلاح جدید): سوی (بدون شهر).
۱۱ـ ط: وبراه. ۱۲ـط، متن مطبوع: براه دستگرد (بدون دشت) (دشت مجهولست). ۱۳ـ نپ: دستکبرد. ۱۴ـ نپ: حوحمان. ۱۵ـ اصل: الآخر (متن ازحاشیهٔ «ب» است). ۱۶ـ ط: اربعماه.
۱۷ـ نپ «واو» ندارد. ۱۸ـ اصل: گذاردیم. تصحیح متن قیاسیست. ۱۹ـ نپ: گفتیم.
۲۰ـ («ب» درحاشیه آورده. ط: گذراندیم؟)

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره بپارس رسیدیم و ببلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره[1] رفته بودیم[2] دو هزار ودویست و بیست فرسنگ بود. واین سرگذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا خلافی باشد خوانندگان از ین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این[3] ضم کرده شود انشاءالله تعالی[4] وحده‌العزیز والحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی محمد و آله واصحابه اجمعین .

١ ــ نپ : غیرها . ٢ ــ نپ : بودم . ٣ ــ ب ، ط : باین .
٤ ــ جملهٔ بعد در « ط » نیست . وعبارت اخیر باجملهٔ مذکور درسطر ٤ صفحهٔ ٨٠ ازنظر عدم سازگاری درخورمقایسه و تأملست مگرآنکه دیداروی‌ازملتان ولهاوور مربوط بسفرمشرق نباشد.

فهرست نامهای کسان و جایها و نسبتها و کتابها و قبیله ها و فرقه ها [۱]

۱– در ترتیب الفبائی ، الف ولام کلمات، جزء کلمه بحساب آورده شده است .

پ

فهرست لغات و ترکیبات (۱)

١- تذکر: توضیحات و معانی که برابر لغات در متن آمده از خود سفرنامه یا مصحح است و توضیحات ذیل صفحات از حاشیهٔ «ب» است. (٢) در اصطلاح مصنف آنچه تراشیده و از یکپاره سنگ ساخته‌اند مدور (حاشیه ب).

(۱) ظاهراً همان برچه است بمعنی نیزهٔ کوچك و اینجا مقصود تیغهٔ شمشیرست، مقابل دسته (حاشیهٔ ب).

(۱)خار = پرچین(حاشیهٔ ب). (۲)فرجهٔ دیوار که «در» پس از آن نصب میشود (بفرانسه گویا embrasure گویند) ومعنی ترکیبی درگاه هم صریح درهمین معنی است. ولی حالا درگاه را بمعنی آستانه استعمال میکنند (حاشیهٔ ب).

(١)(حاشیهٔ صفحهٔ قبل). ـ سنك لاك بشت، لاك، كشف.

(١) (گویا مراد مصنف از رواق ایوان، غلام گردش Galérie است ظاهراً. (حاشیهٔ ، ب).

(١) مرادشکل هلالی یاقوسی منکسرست که مجموع را بفرانسه arc، arcade گویند (حاشیهٔ ب).

(٢) مرادحاشیه وکناره است یعنی قسمتی از پارچهٔ کم عرض ومستطیل که برنگک دیگر بافته باشند ویاسلسله دوزی‌کرده باشند، یا ازپارچهٔ دیگری بر روی پارچهٔ زمینهٔ اصلی دوخته باشند (حاشیهٔ ب).

(١) بندر یا مینا، جای بستن کشتیها (حاشیهٔ ب).

(٢) کوفج، معرب آن قفص قومی که درکوه های کرمان ساکنند و ایشانرا کوچ هم گویند و بابلوچ غالبا معاً ذکرمیشود. (حاشیهٔ ب).

(۱) پیش از این، سابق (حاشیهٔ ب).

(۱) زمین هموار. (حاشیهٔ ب)

خواهشمندست غلطهای زیرین را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲	۳	انطاکیه	الانطاکیه
۱۲	۱۹	نپ : الانطاکیه	بجز «نپ» : انطاکیه
۱٦	۸	طان	طاق
۱۸	٥	بارهٔ	باره‌یی
۲۳	۱	باروی	بارویی
۳٥	۲۳	بمخریها	بمجریها
٤۱	۲۷	پهنا	درازا
٦۰	۱۷	فتخ	فتح
٦۲	۲۲	صـ نغهٔ	صیغهٔ
٦٦	٤	نعز	نغز
۷۱	۱۰	رابته‌ها	راتبه‌ها
۷٥	۲۲	بی نقطه،سبك	بی نقطه
۷٦	۲۲	۷۲	۷۳
۸۳	۱۸	بجاهان	بجاویان
۸٦	۸	جج	حج
۹۱	۱۲	بتت	بیت
۹۳	۱	بدون	بدین
۹٥	۱٦	لاية	الاية
۱۱۹	۱	فهم	فم
۱۲۱	۲۲	اوج	توج
۱۳۹	آخر	ربگك	ریگك
۱٤۲	۲٥ستون۲	بیله‌ور	پیله‌ور
۱٤٤	۸ستون۲	دریك	دیهك
۱٤٤	۲۷	ذیل	ذیل (پاورقی آن هم اشتباهاً درذیل صفحهٔ بعد آمده است)